

۲۰۰۱ سال گفتگوی تمدنها

تالشان

(از دوره صفویه تا پایان جنگ دوم ایران و روس)



حسین احمدی

مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی

اسناد / ۷۵

به تازگی منتشر شده است:

- روزشمار روابط ایران و امریکا (۱۲۴۸ ق - ۱۳۷۷ ش / ۱۸۳۲-۱۹۹۹ م)
- تاریخ سیاسی نخبوان (از چیرگی روسها تا سقوط بالشویکها)
- اسناد روابط ایران و عربستان سعودی (۱۳۰۴-۱۳۵۷ ش)
- اسناد روابط دولت صفوی با حکومت‌های ایتالیا
- اسناد معاهدات دوجانبه ایران با سایر دول (جلد نهم)
- اسناد معاهدات دوجانبه ایران با سایر دول (جلد دهم)
- مجموعه اسناد روابط خارجی ایران و بریتانیا (۱۲۵۷-۱۲۲۴ ق)
- تاریخ درانیان
- سیاست بریتانیا در خلیج فارس (بررسی خائنه شیخ خزعل)
- مآثر مهدیه
- رجال تهران و برخی ولایات شمال غرب ایران
- آمریکا و تحولات ایران
- گزارشی از رفتار سیاسی آمریکا در قبال نهضت ملی شدن صنعت نفت ایران

تالشان

حسن احمدی

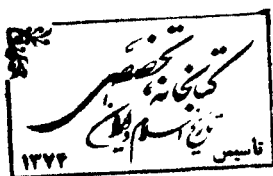
مارک
۱۹۶۸

۱

۲

۱۹

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



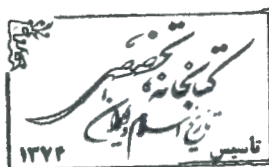
(مجموعه تاریخ ایران / ۲)

اسکین شد

تالشان

از دوره صفویه تا پایان جنگ دوم ایران و روس

حسین احمدی



مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی

تهران-۱۳۸۰

فهرست نویسی پیش از انتشار

احمدی، حسین، ۱۳۴۳ -

تالشان (از دوره صفویه تا پایان جنگ دوم ایران و روس / حسین احمدی [برای] مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی. [وزارت امور خارجه]. تهران: وزارت امور خارجه، مرکز چاپ و انتشارات، ۱۳۸۰.

هشت، ۱۷۶ ص. - (مجموعه تاریخ ایران؛ ۲. مباحث اسناد؛ ۷۵)

ISBN 964- 361- 038 - 1:

بها: ۷۵۰۰ ریال

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا (فهرست نویسی پیش از انتشار)

ص.ع. به انگلیسی: Hossein Ahmadi.

Tāleshān (From Safavid Era to the end of the Second Iran-Russia War)

کتابنامه: ص. ۱۷۱-۱۷۵؛ همچنین به صورت زیرنویس.

۱. تالش - تاریخ. ۲. ایران - تاریخ - صفویان، ۹۰۷-۱۱۴۸ ق. ۳. ایران - تاریخ - قاجاریان،

۱۱۹۳-۱۳۴۴ ق. - جنگ با روسیه، ۱۲۱۸-۱۲۴۳ ق. الف. ایران. وزارت امور خارجه. مرکز چاپ و

انتشارات. ب. ایران. وزارت امور خارجه. مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی. ج. عنوان.

۹۵۵/۲۳۶۳

DSR ۲۰۷۹ / الف ۷

۱۳۸۰

م ۸۰ - ۹۲۲۰

کتابخانه ملی ایران

تالشان

از دوره صفویه تا پایان جنگ دوم ایران و روس

حسین احمدی

چاپ اول: ۱۳۸۰

شمارگان: ۱۰۰۰ جلد

طرح روی جلد از: فاطمه حاجی محمدخان

طراحی، لیتوگرافی، چاپ و صحافی:

مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه

دفتر مرکزی و فروشگاه شماره ۲: تهران، خیابان شهید باهنر، خیابان شهید آقایی

صندوق پستی ۱۹۳۹۵/۴۷۴۶، تلفن: ۵۹-۲۸۰۲۶۵۸، فاکس: ۲۸۰۲۶۶۲

فروشگاه شماره ۳: تهران، انتهای خیابان شهید باهنر، میدان شهید باهنر، تلفن: ۷۱-۲۲۹۲۲۷۰

فهرست

۱	 مقدمه
۲	 تالشان
۵	 جنگجویی
۸	 زیان
۱۲	 جمعیت
۱۳	 اقتصاد
۱۷	 فصل اول - نقش تالشان در تکوین صفویه
۱۷	 شیخ صفی
۱۹	 پس از شیخ صفی
۲۱	 اسماعیل در تالش
۲۶	 سوء قصد
۳۰	 سلطنت شاه اسماعیل
۳۷	 سفارت میرزا محمد تالش
۴۰	 جنگهای شرق ایران
۴۹	 فصل دوم - نقش تالشان در تثبیت صفویه
۴۹	 جنگها
۵۴	 سرکوبی خان احمد
۵۷	 مرگ تهماسب

۶۵	فصل سوم - از شاه عباس اول تا سقوط صفویه
۷۱	تالش کولی
۷۲	امیره حمزه خان تالش
۷۴	شاه صفی
۸۰	شاه عباس دوم
۸۲	شاه سلیمان
۸۳	حضور روسها

۸۹	فصل چهارم - پس از صفویه
۸۹	نادر
۸۹	میرعباس بیگ
۸۹	شورش تالشان جنوبی
۸۹	مرگ نادر و تشکیل خانات

۸۹	فصل پنجم - زندیان و قاجاریان
۸۹	هجوم به گیلان
۸۹	گرایش به روسیه
۸۹	میرمصطفی خان
۸۹	تصرف لنکران

۸۹	فصل ششم - جنگهای ایران و روس
۸۹	شروع جنگ
۸۹	پایان کار میرمصطفی خان
۸۹	میرحسین خان
۸۹	آغاز جنگ
۸۹	واگذاری تالش شمالی

کتابنامه

الف) فارسی.....	۸۹
ب) نسخ خطی فارسی.....	۸۹
ج) مقالات.....	۸۹
د) ترکی.....	۸۹
هـ) لاتین.....	۸۹
و) اسناد.....	۸۹

دیباچه

تاریخ عمومی منطقه تالش عنوانی از مجموعه تاریخ ایران با موضوع شناخت تاریخ ایران کنونی یا حوزه ایران فرهنگی است. در این مجموعه کوشش بر آن بوده است تا تاریخ و روابط سیاسی حوزه ایران فرهنگی به گونه‌ای مستند ارائه گردد و از این راه ضمن گسترش دامنه شناخت از جهان ایرانی، زمینه ایجاد مناسبات افزونتر میان ایران فعلی و سرزمینهای همسایه را تعمیق بخشد. مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه با درک ضرورت بازنگری در منابع تاریخی منطقه و توجه به نقش و جایگاه اسناد در تدوین تاریخی نوین، تلاش دارد امکان دسترسی و بهره‌برداری محققان را از منابع آرشیوی خود بیش از پیش تسهیل نماید.

تاریخ عمومی منطقه تالش، یکی از مناطق جمهوری اسلامی ایران که اینک بخشی از آن در خاک جمهوری همسایه آذربایجان واقع شده است، عنوان دومین تک‌نگاشت از این مجموعه است. مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی امید دارد با تداوم تحقیقاتی از این گونه، روایتی اسنادی از دوره تاریخی گذشته خود و همسایگان ارائه دهد.

سید علی موجانی

دبیر مجموعه

مقدمه

تالش به منطقه‌ای گفته می‌شود که قومی به همین نام در آن مستقرند و این نام بدون هیچ تفاوتی برای هر دو به کار برده می‌شود. حدود سرزمین تالش را به دو قسمت می‌توان تقسیم کرد:

۱. سرزمین خاناتِ تالش: در اطراف رشته کوه تالش و به موازات دریاچه خزر از سالیان شروع و به سمت جنوب تا به دیناچال ختم می‌شد. حد شرقی آن به دریاچه خزر و حد غربی آن به روستاهای نزدیک شهر اردبیل و عنبران می‌رسید.^۱ در آغاز دوره صفویه در سرزمین تالش، آستارا، و گوراب آستارا، یعنی کرگانرود، اسالم، ویلکیج، زووند تا رودخانه دیناچال در درجه اول اهمیت قرار داشت.^۲ سرزمینهای واقع در تالش شمالی، یعنی اولوف، دشتوند، لنکران، أجارود و موغان از اهمیت چندانی برخوردار نبود فقط منطقه قزل‌آغاج به عنوان شکارگاه شاهان صفوی - به ویژه شاه عباس - اهمیت ویژه‌ای داشت. پس از مرگ نادر و با قدرت گرفتن قره خان - با توجه به اینکه وی در میان تالشان جنوبی و در مرکز آن آستارا نفوذی نداشت - لنکران مرکز خان‌نشین تالش شمالی در مقابل آستارا شناخته شده و به تدریج توسعه یافت. تالشان مستقر در این سرزمین تنها همسایه

۱. اوزن اوین، ایوان امروز (۱۹۰۷-۱۹۰۶)، ترجمه علی اصغر سعیدی، (تهران: زوار، ۱۳۶۲)، ص ۱۴۳؛

میرزا احمد میرزا خداویردی، اخبارنامه، نسخه خطی، (باکو: انستیتو آکادمی)، ص ۱۳۲ و ۷.

۲. اخبارنامه، صص ۱۸-۱۷.

خود یعنی ترکان را تا پایان جنگهای اول ایران و روس زیر کنترل داشتند.^۱ تا دوره میرمصطفی خان این سرزمین جزو گیلان به حساب می آمد.

۲. سایر نواحی تالش: این نواحی شامل آن قسمت از منطقه کوهستانی و دامنه ها و روستاهای اطراف آن بود که از دیناچال شروع و به لاهیجان ختم می شد. این منطقه از شهر گمشده گسکر آغاز و به شاندرمن، ماسال، ماسوله، شفت، دیلمان و قسمت کوهستانی لاهیجان^۲ ختم می شد.^۳

بعز دیلمان و قسمت کوهستانی لاهیجان سایر مناطق زیر نظر حاکم بیه پس اداره می شد. گرچه در دوره سلطنت تهماسب اول گسکر زیر نظر حاکم آستارا قرار گرفت اما در زمان سلطنت شاه عباس اول به جایگاه اول خود بازگشت.^۴ دیلمان و قسمت کوهستانی لاهیجان در حوزه اقتدار حاکم بیه پیش قرار داشت. پس از براندازی حکام بیه پس و بیه پیش توسط شاه عباس اول، تمامی نقاط فوق در اختیار حاکم گیلان قرار گرفت. این سرزمین هیچ زمان جزو خانات تالش نبود گرچه در مقاطعی خانات به محدوده فوق هجوم می آوردند یا به امر شاه در آن دخالت می کردند.

تالش

مردم تالش را می توان از یک دیدگاه دیگر به دو بخش تقسیم کرد: ۱. مردم یک جا نشین که در روستاها و شهرها زندگی می کنند و شغلشان کشاورزی است و

1. James Baillie Fraser, *Travels and Adventures in the Persian Provinces on the Southern Banks of the Caspian*, (London, 1826), pp. 253-254.

۲. هم اکنون بین لاهیجان و لنگرود در جاده اصلی و در دامنه کوه، روستایی به نام تالش محله وجود دارد.
۳. عبدالفتاح فومنی، تاریخ گیلان، به کوشش عطاالله تدین، (تهران: فروغی، ۱۳۵۳) صص ۱۸۷، ۱۹۵ و ۲۱۶-۲۱۷.

۴. علی بن شمس الدین بن حاجی حسین لاهیجی، تاریخ خانی، تصحیح و تحشیه منوچهر ستوده، (تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲)، ص ۱۰۷؛ اسکندربیک منشی، تاریخ عالم آرای عباسی، به کوشش محمد اسماعیل رضوانی، (تهران: دنیای کتاب، ۱۳۷۷)، ص ۷۲۱.

به آنها تالش می‌گویند.^۱ ساکنین بلندبها که شغل آنها دامداری است و اصطلاحاً گالش نامیده می‌شوند.^۲

ساکنان جلگه‌ها به صورت ثابت در شهرها و روستاها که برنج، گندم، جو و... می‌کاشتند زندگی می‌کردند و عاداتشان از تمام جهات شبیه به رعیتها و دهقانان سایر قسمتهای آرام کشور بود و چون درآمدشان ثابت بود به صورت منظم مالیات می‌دادند.^۳ خانه‌های آنها شبیه به منازل گیلانها چند طبقه بود و بسته به منطقه‌ای که در آن زندگی می‌کردند از مواد اولیه همان محل برای ساخت و سازهای خود استفاده می‌نمودند؛ مثلاً در جلگه‌ها مثل سایر مناطق گیلان از ساقهٔ برنج یا ساقهٔ غلات برای پوشش سقف خانه‌ها، در جای دیگری از چوب و گل و معدودی هم از سنگ و گل.^۴

گالشها یا شبانه‌های کوچ‌نشین حداقل شش ماه گرم سال را در جوار دام خود بر روی ارتفاعات ۶۰۰ تا ۱۲۰۰ متری مشرف بر یک روستا می‌گذراندند؛ در کلبه‌های ساخته شده از تیرکهایی که هنوز پوست از آنها برنگرفته‌اند، با بامی پوشیده از سقفهای چوبی که قطعات بزرگ سنگ آنها را در برابر وزش بادهای سخت محافظت می‌کرد.^۵ در شش ماه سرد سال از کوهها پایین آمده و در ارتفاعات ۱۰۰ تا ۶۰۰ متری در جنگلهای پایین‌تر به چهرهای ابتدایی و کوچک در نزدیک روستا در کنار مردم تالش زندگی می‌کنند تا پس از گرم شدن هوا دوباره

1. *Ibid.*, p. 143.

2. *Ibid.*

آلکساندر خودزکو، سرزمین گیلان، ترجمهٔ سیروس سهامی، (تهران: پیام، ۱۳۵۴)، ص ۷۷. از شاندرمن به طرف صومعه‌سرا، فومن و شفت از اصطلاح گالش استفاده نمی‌شود شاید به این دلیل است که تالش جلگه‌ای نداریم ولی این اصطلاح در لاهیجان بسیار رواج دارد.

3. *Ibid.*

۴. سرزمین گیلان، ص ۷۷.

5. *Ibid.* p. 143.

سرزمین گیلان، ص ۷۷؛ ژان د مرگان، مطالعات علمی در ایران، ترجمهٔ کاظم ودیعی، (تبریز: چهر، ص ۳۹-۱۳۳۸)، ص ۳۱۴.

تغییر مکان دهند.^۱ گالشها ممکن است به صورت محدود در خاکهای بسیار خوب کشاورزی بکنند اما وابستگی اصلی آنها به گله‌ها و رمه‌هایی است که در بهار برای چرا به نقاط/ییلاقی می‌برند.^۲

از آنجا که گیلکها و تالشان برای تولید کرم ابریشم و محصولات دیگر کشاورزی همچون برنج وقت زیادی صرف می‌کردند، ناچار چهارپایان خود را به گالش می‌دادند تا آنها را در فصل گرم برای چرا به نقاط بالاتر ببرند و هریک از طرفین به ازای هر رأس چهارپا متقابلاً مقدار معینی کره یا برنج در سال دریافت می‌کردند.^۳ گالشان به دلیل زندگی سنتی، معمولاً شغل پدرانشان را دنبال می‌کردند و برای حفظ دام خود^۴ یا به عبارت بهتر برای بقای خود ناچار با انواع درندگان در کوهستانها همچون ببر، پلنگ، خرس و گراز دست و پنجه نرم می‌کردند، در نتیجه طراوات و شادابی خود را کاملاً حفظ می‌کردند و همواره خنده بر لبان آنها هویدا بود.^۵ گالشان با استفاده از شیر، پنیر، کره و ماست گوسفندان خود^۶ و آمیختن آنها با علفهای وحشی از قبیل نعنا، پونه و شاهی - که با نان می‌خوردند^۷ - و استفاده از پشم گوسفندان برای بافتن وسایل مورد نیاز خود همچون چوقا، جاجیم، جوراب، خورجین، نمد و چادر^۸ و پرورش کندوهای عسل، استفاده از میوه‌های جنگلی همچون گیلان و ازگیل و شکار پرندگان و حیوانات جنگلی نیازی به روابط گسترده تجاری با همسایگان خود نداشتند.^۹ از طرف دیگر زندگی در

۱. مطالعات علمی در ایران، ص ۲۹۳. در میان تالشان استفاده از چادر برای سکونت نیز مرسوم بود. اخبارنامه، ص ۱۴۱.

2. *Ibid.*, p. 143.

۳. سرزمین گیلان، ص ۷۷؛ ه. ل. رابینو، ولایات دالمرز گیلان، ترجمه جعفر خمami زاده، (رشت: طاعتی، ۱۳۷۴)، ص ۲۰.

4. *Ibid.*, p. 232.

۵. سرزمین گیلان، ص ۷۷. ۶. اخبارنامه، ص ۱۴۱.

۷. مطالعات علمی در ایران، ص ۳۸۶.

۸. مارسل بازن و کریستان برمه‌رزه، گیلان و آذربایجان شرقی، ترجمه مظفر امین فرشچیان، «تهران: توس»، ۱۳۶۵)، صص ۲۶ و ۹۳.

کوهستانهای بلند که آنها را در مقابل انواع بیماریها بیمه می‌کرد.^۱ راههای صعب و باریک که رخنه در آن دشوار بود گالشان را قوی بنیه، چالاک و گردنکش بار آورده بود. به همین دلیل و با وجود ساختار ایلی در برابر قدرتهای اطراف به مبارزه برمی‌خاستند. تسلط بر چنین مردم بی‌نیاز، جسور و بی‌باک بسیار سخت بود در حالی که تالشان، یعنی جلگه‌ایها، مبتلا به امراض گوناگون و به راحتی تحت اختیار حکام بودند.^۲ گالشان نمی‌خواستند با استقرار در جلگه‌ها به سرنوشت هم‌کیشان تالشی خود دچار شوند، به همین دلیل گسترش آبادیها - به ویژه شهرها - تا اواخر قرن هجدهم در سراسر منطقه تالش با کندی خاصی دنبال می‌شد، امری که به مهاجران - به ویژه ترکان - فرصت می‌داد خلأ حاصل از عدم حضور آنها را پر کنند. در گیلان هر جا سخن از تفنگ‌اندازی صحیح، کشتن حیوانات عظیم‌الجثه، تبحر در سوارکاری و غیره است، نام گالش می‌درخشد.^۳

جنگجویی

تالشان^۴ به دلیل برخورداری از توانایی فیزیکی بالا و چیره‌دستی در تیراندازی^۵ حفاظت اکثر شهرهای گیلان را به عهده داشتند و تعدادی از آنها حتی به عنوان مزدور به خدمت دشمنان تالشان نیز در می‌آمدند.^۶ اگر بین جمعیت مناطق

9. Found 130, ... 1, p. 81.

۱. یاکوب ادوارد پولاک، سفرنامه پولاک: ایران و ایرانیان، ترجمه کیکاووس جهانگیری، (تهران: خوارزمی، ۱۳۶۸)، ص ۴۱۲.

2. Fraser, p. 144.

۳. ناصرالدین‌شاه، سفرنامه گیلان، به تصحیح منوچهر ستوده، (گیلان: مؤسسه فرهنگی جهانگیری، ۱۳۶۷)، صص ۲۲، ۳۲ و ۳۷.

۴. عموماً غیرگیلانیها تالش و گالش را یکی می‌دانند. در این نوشته گاهی اوقات این دو همانند فرض شده‌اند.

۵. سرزمین گیلان، صص ۶۷-۶۶.

۶. ملاجلال‌الدین منجم، تاریخ عباسی یا روزنامه جلال، به کوشش سیف‌الله وحیدنیا، (تهران: وحید. ۱۳۶۶). ص ۳۲۳.

تالش‌نشین و تفنگچی‌هایی که هر ولایت موظف بود به هنگام درخواست حاکم گیلان در اختیار وی بگذارد تناسبی ایجاد شود، جنگ‌آوری تالشان مشخص می‌شود:

محل	جمعیت (نفر)	تفنگچی (نفر)
کرگانرود	۷۵۰۰	۶۰۰
اسالم	۲۳۰۰	۳۰۰
گسکر	۱۲۰۰۰	۲۰۰۰
شف	۵۵۰۰	۵۰۰

اگر موارد بالا را با مناطق جلگه‌ای گیلان که تفنگچی‌های آن تالش نبودند مقایسه کنیم راحت‌تر می‌توان به روحیه جنگجویی تالشان پی برد.

لاهیجان	۶۲۰۰۰	۸۰۰
فومن	۵۸۰۰۰	۱۱۲۰۰

از پانصد تا ششصد تفنگچی که از انزلی محافظت می‌کردند^۲ صدوپنجاه نفر گسکری، صدوپنجاه نفر کرگانرودی، صدوپنجاه نفر شاندرمنی و سی‌وهشت نفر ماسوله‌ای بودند.^۳

عبدالفتاح در کتاب ارزشمند خود در شرح جنگ‌هایی که تالشان در آن شرکت داشتند چندین بار از تیر سخت کمان تالش یا داس و تبر و شمشیر نام برده که حکایت از مهارت این قوم در تیراندازی با تیر و کمان و جنگ با اسلحه‌های سرد ابتدایی آن روز داشت.^۴

میرزا احمد میرزا خداوردی نیز در توصیف جنگ‌های تالشان می‌نویسد که آنها خنجر و شمشیر به دست یا علی‌گویان به دشمن هجوم می‌بردند.^۵ تالشان به

۱. سرزمین گیلان، صص ۸۲-۸۰.

۲. سفرنامه بَهلر، به کوشش علی‌اکبر خداپرست، (تهران: توس، ۱۳۵۶)، ص ۲۰.

۳. سفرنامه پولاک: ایران و ایرانیان، ص ۵۰۶. ۴. تاریخ گیلان، صص ۷۶، ۸۷، ۸۸، ۱۱۳، ۲۱۷.

۵. اخبارنامه، ص ۳۹.

لحاظ ساختار قومی خاص خود آخرین واردکننده تکنیک تکنولوژی^۱ زمان خود به ویژه اسلحه بوده‌اند. در دورهٔ تهماسب اولین گروه سیصد نفرهٔ تالشان که در سپاه صفوی خدمت می‌کردند مجهز به تفنگ شدند؛^۲ ولی تا پایان دورهٔ دوم جنگهای ایران و روس استفاده از اسلحهٔ سرد در جنگ با دشمنان کماکان در میان آنها مرسوم بود.

قرائن و شواهد نشان می‌دهد که تالشان اولین کسانی بودند که به دلیل داشتن پیادگان بسیار قبل از تأسیس صفویه در گیلان شرکت داشتند. آستارا مرکز ایالت حاکم‌نشین تالش در دورهٔ صفویه^۳ مرکز نشو و نمای این حرکت بود. میرزا محمد تالش حاکم آستارا که در تشکیل و تثبیت صفویه نقش مؤثری داشت اولین حاکم قدرتمند تالش بود که قبل از تأسیس صفویه با فراهم آوردن سپاهی از پیادگان تالش قدرتهای اطراف را تحت الشعاع اقدام خود قرار داد. حکام بیه‌پس و بیه‌پیش به تقلید از وی به افزایش پیادگان خود اقدام کردند.^۴ علاوه بر حضور تالشان در سپاه صفوی که در اواخر سلطنت تهماسب اول به حدود هزار نفر می‌رسید^۵ امکان بسیج گستردهٔ تالشان در سراسر مناطق تالش‌نشین وجود داشت. امیره حمزه خان حاکم آستارا برای مقابله با استقرار الوند سلطان قرامانلو در لنکران - که از جانب شاه عباس اول منصوب شده بود - با سه تا چهار هزار نفر تالش به جنگ وی رفت.^۶ تقریباً در همان زمان تالش کولی سپهسالار دیلمان حدود پنج هزار نفر از پیاده و سوار تفنگ‌دار و کماندار که اکثریت قریب به اتفاق

۱. همان، ص ۱۳۴.

۲. عالم‌آرای شاه تهماسب؛ به کوشش ایرج افشار، (تهران: دنیای کتاب، ۱۳۷۰)، صص ۳۵۸-۳۵۵.

۳. سفرنامهٔ آدام اولتاریوس: اصفهان خونی شاه صفی، ترجمهٔ محمدحسین کردبچه، ج دوم، (تهران: شرکت کتاب برای همه، ۱۳۶۹)، ص ۶۸.

۴. تاریخ خانی، ص ۳۸۴؛ سعیدعلی‌بن کاظم بیگ، جواهرنامهٔ لنکران، (باکو: مرکز نسخ خطی محمد فضولی فرهنگستان علوم آذربایجان)، ص ۷۷.

۵. عالم‌آرای صفوی، به کوشش یدالله شکری، (تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۶۳)، صص ۳۰۱-۲۸۹.

۶. تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص ۶۸۹.

آنها تالش بودند را فراهم آورد.^۱ در دوره میرمصطفی خان قوای چریکی محدوده تالش شمالی تا دوازده هزار نفر افزایش یافت.^۲ علاوه بر این تالشانی که در خدمت حکام بیه پس بودند را باید از این امر مستثنی کنیم. تقریباً تمامی سپاه گسکر، نیمی از سپاه فومن و اکثریت قریب به اتفاق لشکریان شفت را تالشان تشکیل می دادند. میرحسن خان، خان تالش می توانست به راحتی پنج هزار شبه نظامی تالش را بسیج کند.^۳

مهمترین وظیفه تالشان در دوره صفویه داشتن قوای چریکی لازم برای حفاظت از منافع شاه در سواحل خزر بود. در مقابل صفویان آنها را مالکان سرزمینهای کرگانه رود، آستارا، زووند، اولوف، أجارود و ارکوان اعلام کردند.^۴ امرای تالش به خاطر منافع ایلی گاه در کنار شاه و زمانی هم برای حفظ سلطه یا افزایش قدرت خود با حاکمان نواحی مختلف من جمله شیروان و گیلان به مبارزه برمی خاستند.^۵

زبان

زبان تالشی جزو زبانهای شمال غربی ایران و هم ریشه با زبانهای حاشیه خزر همچون گیلکی، مازندرانی و تالشی است ولی با آنها تفاوتی آشکار دارد.^۶ زبان تالشی در اثر مجاورت با زبان ترکی و گیلکی از آنها - به ویژه ترکی - به شدت تأثیرپذیرفته ضمن اینکه نتوانسته بر روی زبان ترکی اثر بگذارد، بر زبان گیلکی تأثیرگذار بوده است. مطالعه موردی در مناطق تالش نشین شهرستانهای

۱. تاریخ گیلان، ص ۹۱.

۲. اخبارنامه، صص ۳۸-۳۹.

۳. جهانگیر میرزا، تاریخ نو، به اهتمام عباس اقبال آشتیانی، (تهران: انتشارات کتابخانه علی اکبر علمی و شرکاء، ۱۳۲۷)، ص ۷۳.

۴. عالم آرای صفوی، ص ۳۵۶.

۵. سرزمین گیلان، ص ۷۸.

۶. شیرین آکینر، اقوام مسلمانان شوروی، ترجمه محمدحسین آریا، (تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷)، ص ۳۳۱؛ سفرنامه اولتاریوس، ص ۳۴۸؛ ایوان امروز، ص ۱۴۴؛ احسان یارشاطر، «زبان و لهجه های ایرانی» مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، س ۵، ش ۱ و ۲، صص ۳۷-۳۵.

صومعه سرا و فومن نشان می دهد که روستاهای گیلک نشین مجاور از اصطلاحات تالشی یا نزدیک به آن که با گیلکی متفاوت است استفاده می کنند.^۱

در میان تالشان تنوع زبانی - به نسبت تأثیرپذیری از سایر زبانها - به شدت وجود دارد. در تالش شمالی مشخصاً چهارگوش آستارایی، لنکرانی، ماساللی و لریکی مشاهده می شود.^۲ در تالش جنوبی، مناطق اطراف آستارا تا ماسال یک گویش تالشی آمیخته با ترکی رواج دارد و در مناطق ماسال تا روستاهای اطراف صومعه سرا، فومن، ماسوله و شفت با زبان تالشی اصیل تری صحبت می کنند که کمترین تأثیر را پذیرفته و اختلاف اندک آن به تنوع آوایی محدود می شود. اما تالشان مستقر در کوههای دیلمان و لاهیجان تفاوت لهجه ای فراوانی با سایر تالشان دارند. تنها زبان موجود در میان تالشان که هم ریشه با زبانهای شمال غربی نیست و به محدوده زبان تالشی رخنه کرده و به شدت به یک دستی آن آسیب رسانده زبان ترکی است.^۳ این مسئله در تالش شمالی و در آستارای جنوبی به شدت مشاهده می شود. دلایل گسترش زبان ترکی در محدوده زبان تالشی را می توان چنین بیان کرد:

۱. کوچاندن ترکان از سوی حاکمان ایرانی همچون دوره شاه عباس اول و نادر که با هدف جلوگیری از شورش تالشان به مناطق اسکان این قوم صورت گرفت.^۴
۲. بعد از جنگهای ایران و روس، روسها با هدف تسلط بر منطقه تالش شمالی به مهاجرت اقوام مختلف من جمله ترکان اقدام کردند.^۵
۳. از دوره صفویه به بعد زبان اداری و بازرگانی زبان ترکی شد و اغلب حاکمان

۱. مثلاً در روستای گیلک نشین گامردخ اصطلاحات متعددی نظیر «کوروج» رواج دارد که در تالشی «کَرَج» و در گیلکی «کندوج» گفته می شود.

۲. زبان تالشی، ل. ا. پیریکو، (بی نا، ۱۹۹۸)، ص ۱.

۳. مارسل بازن، طالش منطقه ای قومی در شمال ایران، ترجمه مظفرامین فرشچیان، ج ۱، (مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۶۷)، ص ۲۵.

۴. سفرنامه پتر و دلاواله، ترجمه شجاع الدین شفا، (تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۰)، ص ۴۱۵.

۵. مطالعات علمی در ایران، ص ۳۰۳ و ۳۱۵.

نواحی مختلف تالش از ترکان بودند و در گسترش این زبان کوشش می‌کردند. به علاوه زبان ترکی، زبان رسمی دربار ایران و زبان حاکم بر منطقه تالش شد و متنفذین تالش نیز برای رونق کار خود مخالفتی با گسترش زبان ترکی نداشتند.^۱

۴. بی‌علاقگی تالشان به امور بازرگانی موجب شد، تجار بزرگ، خرده پا و دوره گرد از مناطق ترک‌نشین به طرف منطقه تالش سرازیر شوند و پس از آشنایی با شرایط اقلیمی، به صورت دائمی در منطقه ساکن شده و حتی به تأسیس مغازه اقدام کنند^۲ در اواخر قرن نوزدهم همه اهالی ویلکیج به زبان ترکی صحبت می‌کردند و به تالش ترک مشهور شده بودند.^۳

۵. پس از سقوط اصفهان در سال ۱۱۳۵ ق. تا به تخت نشستن آقامحمدخان در سال ۱۲۱۰ ق. یک دوره ۷۵ ساله هرج و مرج و آشفتگی همراه با قتل و غارت طی شد که جمعیت ایران را با کاهش مواجه ساخت. در طاعون ۱۲۴۶ ق. / ۱۸۳۰ م. و سال ۱۲۵۰ ق $\frac{۲}{۳}$ جمعیت تالش هلاک شدند.^۴ و این سرزمین برای رفع نیاز متوسل به نیروی کار همسایه شد. از سال ۱۲۵۶ ق. / ۱۸۴۰ م. سالانه ۲۷ هزار نفر نیروی کار از خارج به گیلان آمدند که تقریباً تمامی آنها ترک‌زبان بودند.^۵ مهاجرت گروهی یا فردی به این منطقه به سبب تنگی معیشت و اسکان دائمی آنها بافت تالشی منطقه را به هم ریخت.

۶. آسیب‌پذیری زبان تالشی که فاقد الفباست موجب شد که به راحتی تحت تأثیر زبان ترکی که در مدارس، مطبوعات، رادیو و ادارات دولتی تالش شمالی از قدیم رایج بود قرار گیرد.^۶ پشتیبانی شدید حاکمیت موجود در تالش

۱. هنریش بروگش، سفری به دربار سلطان صاحبقران، ترجمه محمدحسین کردبچه، (تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۶۸)، ص ۷۲۰.

۲. گیلان و آذربایجان شرقی، ص ۷۶. ۳. ایران امروز، ص ۱۴۴.

۴. محمدتقی سپهر، ناسخ‌التواریخ در سلاطین قاجاریه، ج دوم، (تهران: کتابفروشی اسلامی، ۱۳۴۴)، ص ۶۱.

۵. سرزمین گیلان، ص ۸۱-۸۰. ۶. زبان تالشی، ص ۱۱ ایران امروز، ص ۱۴۴.

شمالی از گسترش زبان ترکی و محو آثار تالشی در توقیف و عدم انتشار هرگونه اثری از این زبان در تضعیف زبان تالشی به شدت مؤثر بوده است.

۷. گسترش زبان ترکی با گرایشهای مذهبی همراه بوده است در نتیجه ایستادگی در مقابل این هجوم صورت نگرفته است.^۱

۸. ترکی، زبان ارزشی حاکم بر منطقه تالش شد در نتیجه عموم تحصیلکردگان و اهل علم به زبان ترکی صحبت می کردند.^۲

۹. بعد از آغاز جنگهای ایران و روس، فتحعلی شاه قاجار جهت کاهش نفوذ میرمصطفی خان بعضی از خاندانهای ترک زبان طبقه پایین و مهاجر در منطقه تالش را به خانی ارتقا داد. این خانها از آنجا که در میان تالشان نفوذی نداشتند، برای تثبیت خود به مهاجرت ترک زبانان به این منطقه دامن زدند.^۳

الکساندر خودزکو ایران شناس روسی در کتابش به نام ویژگیهای شعرسرای در ایران پانزده چهاربیتی به زبان تالشی آورده و توضیحاتی در مورد آن ارائه کرده است. در سال ۱۸۵۵ م. نویسنده ای به نام پ. ف. ریسا دستور زبان بسیار روان و قابل فهمی در مورد زبان تالشی نوشت.

در اثری به نوشته و. گ. ویرگوشهای کناره ساحلی دریاچه خزر یعنی تالشی، مازنی، گیلکی و سمنانی مورد مقایسه قرار گرفت. در سال ۱۹۳۰ م. میلر اثری به نام متون تالشی منتشر کرد که آوانویسی حدود ۲ هزار کلمه تالشی و روسی و فرانسوی آنها نیز ضمیمه اش بود. در سال ۱۹۵۳ م. ب. و. میلر در اثری به نام زبان تالشی تقریباً به طور کامل جزئیات این زبان را منتشر کرد. خانم و. س. سکالوا در سلسله مقالاتی در خصوص اصوات زبانهای ایرانی، در نظام آوایی میلر در مورد زبان تالشی، به خصوص صامت ها، اصلاحاتی پدید آورد.^۴

۱. طالش منطقه ای قومی در شمال ایران، ج ۲، صص ۶۲۰-۶۱۹، اخبارنامه، صص ۱۸۰-۱۷۹.

۲. ایران امروز، ص ۱۴۴.

3. *Ibid.*, p. 145.

۴. زبان تالشی، ص ۱.

جمعیت

مبنای آمار جمعیت در تالش شمالی دانستن زبان تالشی است. با توجه به استحاله شدید این زبان تعداد تالشانِ تالش شمالی بسیار کمتر از تعداد واقعی آنها اعلام شده است. برطبق آمار شوروی در سال ۱۹۱۳ م. در جمهوری آذربایجان ۸۹۳۹۸ نفر و در سال ۱۹۴۹، ۷۷۳۲۳ نفر تالش زندگی می‌کرد. در آمار سال اخیر جمعیت تالشان جنوبی ۸۴۷۰۰ نفر ذکر شده است.^۱ آخرین آمار غیررسمی محققان روسی حکایت از وجود ۱۰۰ هزار تالشی در تالش شمالی دارد،^۲ در حالی که منابع رسمی جمهوری آذربایجان خبر از ۲۱۲۰۰ تالشی در سال ۱۹۸۹ و ۷۶۸۰۰ تالشی در سال ۱۹۹۹ در خاک خود را می‌دهند.^۳ با توجه به افزایش جمعیت تالش جنوبی به ۳۰۰ هزار نفر در سال ۱۳۵۷ ش.^۴ آمار منابع آذری و حتی روسی نیاز به تأمل و درنگ دارد. بعد از واقعه ترکمانچای، با گسست تالش شمالی، ۵۰ هزار تالشی از پیکره ایران جدا شدند.^۵ اینکه شمار آنها پس از ۱۷۰ سال اندکی بیش کمتر از سال ۱۸۲۸ م. ذکر می‌شود و در همان حال تعداد تالشان شمالی در طول سالهای ۹۹-۱۹۸۹ نزدیک به چهار برابر افزایش می‌یابد عمیقاً جای توجه و تأمل دارد. با توجه به ساختار ایلاتی تالشان - از نظر رشد بالای جمعیت - به نظر نمی‌رسد آمار فوق قرین واقعیت باشد، مگر این که فشار همه جانبه زبان ترکی که به شدت از شمال بر تالش شمالی سنگینی می‌کند دستاویزی برای تغییر نژاد تالشان قرار بگیرد.

محققان جمهوری آذربایجان، تالشان را با جمعیتی بین ۵۰۰ هزار تا ۸۰۰ هزار نفر، بزرگترین اقلیت قومی موجود در این کشور دانسته‌اند.^۶

۱. همان، ص ۱.

۲. الکساندر بنیگسن و ماری براکس آپ، مسلمانان شوروی و گذشته: حال و آینده، ترجمه کاوه بیات، (تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۰)، ص ۲۵۴.

۳. روزنامه آینا (چاپ باکو)، ش ۸، (۱۶ مارس ۲۰۰۱).

۴. طالش منطقه‌ای قومی در شمال ایران، ج ۱، ص ۱۴۴.

۵. جمیل قوزانلو، تاریخ نظامی ایران، ج دوم، (تهران: چاپخانه فردوسی، ۱۳۱۵)، ص ۷۰۲.

۶. مصاحبه شفاهی در آذر ۱۳۷۸ و خرداد ۱۳۷۹ با پنج تن از اساتید آذربایجان.

اقتصاد

به دلیل بارندگی و رطوبت بسیار، سرزمین پرازگل ولای تالش برای بعضی از محصولات کشاورزی مناسب بود. یکی از محصولات آن در دوره صفویه و پس از آن در تالش تولید می شد ابریشم بود.^۱ سرزمین باتلاقی تالش برای رشد درختان توت بسیار مناسب بود.^۲ گسترش این صنعت از دوره شاه تهماسب اول آغاز در دوره شاه عباس اول با کوچاندن آرامنه و گرجیان، که در این زمینه تخصص داشتند، به صفحات گیلان و مازندران رشد فوق العاده ای یافت. شاه عباس با واگذاری مبالغی پول نقد و زمین، آنان را به ایجاد مزارع و کاشت درخت توت برای تربیت کرم ابریشم تشویق کرد.^۳

کیفیت ابریشم تالش پایین تر از ابریشم رشت و فومن بود. بیشترین ابریشم مشخصاً در تالش جنوبی و در گسکر و کرگانرود تولید می شد. در اثر گسترش صنعت ابریشم در تالش نمایندگان کشورهای سوئیس، میلان، یونان، ایتالیا، فرانسه، عثمانی و روسیه با افتتاح تجارت خانه هایی در گیلان سعی می کردند ابریشم تالش را خریده و آن را از راه تالش شمالی و تفلیس به اروپا منتقل کنند.^۴

انگلیسیها از طریق کمپانی مسکوی و پس از آخرین سفر آرتور ادواردز برای به دست گرفتن تجارت ابریشم تالش یک کارخانه ابریشم در گسکر - دومین و صنعتی ترین شهر تالش - تأسیس کردند و حتی پس از مدتی به همین منظور کشتیهایی به دریاچه خزر انداختند و تا قبل از حمله دزدان دریایی قزاق به سواحل خزر در سال ۱۶۳۶ م. تجارتشان از رونق بسیاری برخوردار شد.^۵

۱. اخبار نامه، ص ۱۶۲.

۲. سفرنامه پولاک، ص ۳۶۶.

۳. جغرافیای تاریخی گیلان، مازندران، آذربایجان از نظر جهانگردان، به کوشش و ترجمه ابوالقاسم طاهری، (بی جا: بی نا، ۱۳۴۷)، ص ۶.

۴. سفرنامه پولاک، ص ۳۶۶.

۵. سفرنامه بنجامین، ترجمه محمدحسین کردبچه، (تهران: جاویدان، ۱۳۶۹)، ص ۳۱۳.

در اواخر قرن هفدهم با برقراری امنیت نسبی در سواحل غربی خزر، تجارت ابریشم مجدداً از سر گرفته شد و پای کشورهای دیگری به منطقه گسکر کشیده شد. مهمترین این کشورها روسیه بود که به دلیل همجواری تالش سعی کرد به وسیلهٔ ارمنیها تجارت ابریشم منطقه را در دست بگیرد.^۱ عمده تجارت ابریشم گیلان در قرون ۱۶ و ۱۷ در دست ارمنیها بود که روابط خوبی با روسیه داشتند. پتر طی قراردادی در سال ۱۷۱۱ م. از آنان خواست ضمن خریداری ابریشم برای روسها کالاهای خود را به جای عثمانی از راه روسیه به اروپا صادر کنند. تا سال ۱۷۲۲ م. روابط گرم تجاری با ارمنیها ادامه یافت اما با سقوط صفویه، روسها ضمن تصرف سواحل خزر با کشتیهای خود به منطقه آمدند و راساً به خرید ابریشم دست زدند اما با مرگ پتر مساعی روسها به نتیجه‌ای نرسید.^۲

انگلیسیها در سال ۱۷۳۴ م. قراردادی با روسها منعقد کردند که کلیه ابریشم خریداری شده را از روسیه به اروپا حمل کنند چهار سال بعد چند نفر از تجار انگلیسی از نادرشاه اجازه تأسیس کارخانه ابریشم در گیلان را گرفتند. نظر به سرمایه‌گذاری گسترده انگلیسیها در گسکر، جونس هنوی در سال ۱۷۴۴ م. وارد گیلان شد.^۳ در اثر شورشهای ۱۷۴۴ م. تالشان جنوبی که از آستارا شروع و در ۱۷۴۷ م. به گسکر ختم شد بازرگانان انگلیسی مقیم این شهر به صورت دسته جمعی از گیندفورد سفیر انگلیس در روسیه تقاضا کردند از منافع آنها دفاع کند و دو فروند کشتی در اختیار آنها بگذارد تا خود و اموالشان را از ایران بیرون ببرند. با رکود تجارت ابریشم و بر اثر تقاضای شدید روسیه کشت برنج جایگزین

۱. جونس هنوی، هجوم افغان و زوال دولت صفوی، ترجمه اسماعیل دولتشاهی، (تهران: یزدان، ۱۳۶۷)، ص ۲۸۲.

۲. سفرنامه بنجامین، صص ۳۱۴-۳۱۳. قسمت عمده درآمد ایران در دوره شاه سلیمان از طریق عواید گمرگی بر روی ابریشم گیلان بود، رقمی در حدود صد و هشتاد هزار تومان؛ سفرنامه سانسون، ترجمه تقی تفضلی، (تهران: بی‌نا، ۱۳۴۶)، ص ۱۳۴.

۳. سفرنامه بنجامین، ص ۳۱۴.

درخت توت و در نتیجه پرورش کرم ابریشم شد و به مهمترین محصول تولیدی تالشان تبدیل گشت، به ویژه در تالش جنوبی که زمینهای آن برای این محصول مناسب بود.^۱ در مناطق خشک تر تالش نیز کشت گندم، ذرت و غلات دیگر و همچنین پنبه رایج بود.^۲ سرزمین تالش تنها راه ارتباطی گیلان و مازندران به آذربایجان، قفقاز و روسیه از اهمیت ویژه ای برای نقل کالا و مسافر نیز برخوردار بود.

۱. م. ر. آردنوا و ک. ز. اشرفیان، دولت نادرشاه افشار، ترجمه حمید مؤمنی، (تهران: شبگیر، ۱۳۵۶)، صص ۲۰۳ و ۲۷۹.

۲. گیلان و آذربایجان شرقی، ص ۱۱۰.

فصل اول

نقش تالشان در تکوین صفویه

شیخ صفی

شیخ صفی پس از ارادتی که به شیخ زاهد پیدا کرد برای دیدار وی به طرف منطقه تالش شمالی حرکت کرد. شیخ زاهد دو خانه و دوزن در منطقه فوق داشت یکی در روستای سیاه ورود در کنار دریای خزر و دیگری در حلیه کران در خانبلی که هر دو در منطقه لنکران فعلی واقع بودند.^۱

شیخ زاهد در هر دو روستا کشت و کار می کرد ولی به دلیل تعلق خاطر، بیشتر در حلیه کران اقامت داشت.

شیخ صفی پس از حرکت از گلخوران، در آستارا سوار بر کشتی به خانبلی رفت^۲ و در رمضان سال ۶۷۵ موفق به دیدار شیخ زاهد در روستای حلیه کران شد.^۳ در بیست و پنج سال پس از این دیدار^۴ بیشتر حضور این دو در کنار هم در منطقه تالش شمالی سپری شد.^۵ فقط گاهی اوقات شیخ صفی با اجازه شیخ زاهد برای انجام امور مهم به گلخوران می رفت و سریع برمی گشت.^۶

۱. ابن بزاز اردبیلی، صفوة الصفا، به تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد، (بی جا: ناشر مصحح)، (۱۳۷۳)، صص ۹۳ و ۱۱.

۲. همان، ص ۱۵۹.

۳. همان، ص ۱۱۳.

۴. قاضی احمد غفاری فزونی، تاریخ جهان آرا، (تهران: حافظ، ۱۳۴۳)، ص ۲۵۹.

۵. شیخ حسین پسر شیخ ابدال پیرزاده زاهدی، سلسلة النسب صفویه، (برلین: ایرانشهر، ۱۳۴۳)، ص ۸۹.

صفوة الصفا، صص ۲۵۱ و ۲۴۰ و ۲۱۹.

۶. همان، صص ۷۵، ۷۷ و ۷۸؛ صفوة الصفا، ص ۱۳۶.

شیخ زاهد در سال ۷۰۰ ق. بر بالین شیخ صفی در روستای سیاه ورود^۱ از دنیا رفت^۲ در حالی که بین پیروان شیخ زاهد برای دفن وی در شیروان، موغان و چوماق آباد اختلاف بود او را با نظر شیخ صفی در سیاه ورود به خاک سپردند.^۳ در ایام حضور شیخ صفی در تالش شمالی وی پیروان بسیاری به دست آورد که تعدادی از آنها جایگاه خاصی داشتند همچون مولانا خطیب نودی^۴ مولانا زین الدین خطیب بوتسرگیلانی (آستارایی)^۵ پسر حاجی حسین بریسی نمینی^۶ مولانا خطیب بوتسرگیلانی،^۷ پسر خطیب شیروانی و اشخاصی مثل پیره محمدتولی^۸، پیره احمد تالش، پیره علی کرگان و پیر بدرالدین آستارایی از مریدان شیخ صفی بودند.^۹

نفوذ شیخ صفی در میان تالشان آن چنان بود که ۲۰هـ با دعوت به حضور در منطقه تالش، از وی خواستار رفع اختلاف میان خود و ترکان می شدند.^{۱۰} صاحب صفوة الصفا از دشمنی و کینه توزی بین دو روستای تول و آلارق در اسالم که شیخ صفی به دفعات با وساطت به حل اختلاف آنها پایان داده صحبت کرده است.^{۱۱} شیخ صفی گرایش خاصی به نژاد و یا قوم بخصوصی نداشت این مسئله از اشعار غیرترکی سروده وی مندرج در کتاب صفوة الصفا و سلسله النسب صفویه کاملاً هویداست. چه در غیر این صورت امکان حمایت گسترده تالشان از وی امکان نداشت. تاریخ امینی گواهی می دهد که پشتیبانان اصلی شیخ دو گروه بودند

۱. از نکات جالب توجه تشابه اسمی مناطق جغرافیایی در تالش شمالی و جنوبی است همچون سیاه ورود در لنکران و سیاه ورود در آلیان (صومعه سرا) یا ماسالی و ماسال و...

۲. صفوة الصفا، ص ۲۴۶؛ سلسله النسب صفویه، ص ۹۱.

۳. صفوة الصفا، صص ۲۴۵ و ۲۴۲. صاحب جواهرنامه لنکران محل دفن وی را روستای حلیه کران نوشته است. جواهرنامه لنکران، ص ۳۹.

۴. صفوة الصفا، ص ۶۳۵. همان، صص ۲۲۹، ۷۱۴ و ۷۸۵.

۵. همان، صص ۱۵۸ و ۶۲۲.

۶. همان، ص ۷۱۴.

۷. همان، صص ۶۲۳، ۷۶۰ و ۸۶۰.

۸. همان، صص ۱۵، ۱۹۴، ۱۹۳، ۳۹۰ و ۳۹۵.

۹. همان، صص ۳۲۵، ۱۰۴۶ و ۱۰۵۴.

۱۰. همان، ص ۶۲۳.

یکی امرای ولایات تالش و دیگر اکابر آسیای صغیر و باز همین دو گروه بودند که از فرزند وی شیخ صدرالدین به صورت گسترده حمایت کردند.^۱

پس از شیخ صفی

با درگذشت شیخ صفی در روز دوشنبه دوازدهم محرم سال ۷۳۵ فرزند وی صدرالدین موسی منصب ارشادی پدر را در دست گرفت. ملک اشرف چوپانی، صدرالدین را به تبریز احضار کرد و به مدت سه ماه او را در عمارت رشیدیه حبس کرد سپس وی را مرخص نمود اما پس از مدتی کوتاه از کرده خود پشیمان شد و گروهی از سپاهیان را برای دستگیری وی اعزام کرد اما شیخ صدرالدین که در میان تالشان طرفداران بسیاری داشت به آن منطقه فرار کرد.^۲

در سال ۸۰۶ ق. تیمور بعد از ملاقات خواجه علی در اردبیل بسیاری از مزارع و دهات منطقه تالش جنوبی من جمله آستارا و کرگانرود متصل به اردبیل را در تیول خاندان وی قرار داد. این وقف نامه در زمان شاه عباس در روستای خوجه دوکوهه در حوالی بلخ به دست آمد.^۳ یکی از پسران خواجه علی به نام عبدالرحمان با زن و فرزندان خود در منطقه تالش نشین گسکر اقامت دائمی داشت و در همین منطقه درگذشت.^۴

در اولین لشکرکشی شیخ حیدر به داغستان بخش مهمی از سپاه وی را تالشان تشکیل می دادند که دده بیگ تالش^۵ سرشناس ترین آنهاست^۶ در این

۱. مینورسکی، سازمان اداری حکومت صفوی یا تعلیقات مینورسکی بر تذکرة الملوك، ترجمه مسعود رجب نیا، (تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۱)، ص ۲۴۱.

۲. سلسله السبب صفویه، ص ۴۲؛ سازمان اداری حکومت صفوی، ص ۲۴۲.

۳. سلسله السبب صفویه، ص ۴۸. ۴. همان، ص ۵۰.

۵. بیگ به کسی اطلاق می شد که در آینده ای نزدیک به امیری می رسید. ژهر برن، نظام ایالات در دوره صفویه، ترجمه کیکاووس جهاننداری، (تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۷)، ص ۲۱.

۶. جهانگشای خاقان، مقدمه و پیوستها از الله دنا مضطر، (اسلام آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۶۴)، ص ۲۳۸.

لشکرکشی از مردان تالش با ذکر «آبی جامه» و «جماعت ژولیده» نام برده شده است.^۱

در سال ۸۸۲ ق به دلیل مقاومت ساکنان محمودآباد مغان در برابر قزلباشان، تالشان به فرمان حیدر جویی از خون به راه انداختند.^۲ نظیر همین کار در زمان فرخ یسار شروانشاه در شروان صورت گرفت.^۳

تعدادی از خلیفه‌های شیخ حیدر از تالشان روستاهای تالشی متصل به اردبیل بودند. صوفیان تالش طرفدار حیدر در میان طرفداران وی از جایگاه خاصی برخوردار بودند. از این سخن فضل‌الله روزبهان خنجی اصفهانی که گفته است «اهالی تالش با ترک نماز و روزه خود حیدر را قبله و مسجد خود ساخته و او را معبود خود پنداشتند»، می‌توان به میزان تبعیت تالشان از حیدر پی برد.^۴

چون رستم پادشاه آق‌قویونلو از حمله بایسنقر پسر یعقوب به آذربایجان اندیشناک شد ضمن آزادی سلطانعلی فرزند حیدر از قلعه قهقهه، از وی کمک خواست. سلطانعلی با جمعی از صوفیان در حدود اهر و مشکین با بایسنقر روبه‌رو شدند؛ سمت راست سپاه حسین بیگ شاملو و رستم بیگ قرامانلو و سمت چپ دده بیگ تالش و خادم بیگ خلیفه.^۵ به اشاره سلطانعلی حسین بیگ شاملو و دده بیگ تالش بر سپاه شیروان حمله بردند که در دفعه اول لشکریان بایسنقر تارومار و خود بایسنقر به قتل رسید.^۶

خوشحالی رستم از شنیدن خبر دیری نپایید. استقبال گسترده هواداران از سلطانعلی باعث هراس رستم شد و بعد از شش ماه سرانجام فرمان قتل وی و

۱. سازمان اداری حکومت صفوی، ص ۲۴۳.

۲. والترهینتس، تشکیل دولت ملی ایران، ترجمه کیکاووس جهانداری، (تهران: خوارزمی، ۱۳۷۱)، ص ۱۰۲.

۳. همان، ص ۱۰۴. در صفحات آینده آگاهیهای بیشتری از تقابل تالشان با شیروانیان خواهید یافت.

۴. همان، ص ۱۰۲.

۵. گمان نمی‌رود خادم بیگ تالش بوده باشد چرا که در منابع دست اول صفوی همچون جهانگشای خاقان، احسن‌التواریخ و امثالهم از وی به عنوان تالش ذکر نشده‌اند.

۶. جهانگشای خاقان، صص ۵۴-۵۳.

همراهانش که در ییلاق خوی بودند، صادر شد. این خبر توسط یکی از ترکمانان دوستدار خاندان صفوی به اطلاع سلطانعلی رسید. وی در حالی که از شنیدن خبر، متوحش شده بود بزرگان خود را در همان شب آگاه کرد و نظرشان را جویا شد.^۱ دده بیگ تالش و دیگر افراد شورا را جملگی عقیده بر این بود که با حفظ آمادگی جنگی در مقابل رستم به دلیل مریدان بسیار صفوی در اردبیل به سوی این شهر حرکت کنند.^۲ سلطانعلی همان شب به اتفاق مریدان به همراهی دو برادرش ابراهیم و اسماعیل به طرف اردبیل حرکت کرد. رستم با هراس بسیار حسین بیگ علی خان و ایبه سلطان ترکمان را با پنج هزار نفر به تعاقب اینان فرستاد.^۳

اسماعیل در تالش

در سی فرسنگی شهر اردبیل در قریه‌ای موسوم به شماسی سواران ترکمن به سلطانعلی رسیدند و وی با گذاشتن تاج سلطان حیدر بر سر اسماعیل و بستن کمر خود به کمر برادر و توصیه‌هایی چند به اسماعیل، او را به جانشینی خویش انتخاب کرد.^۴ سپس به اسماعیل فرمان داد که به اتفاق ابراهیم و هفت نفر صوفی که یکی از آنها دده بیگ تالش بود به سوی گیلان برود. سلطانعلی با سیصد تا چهارصد کشته جان برادرش را نجات داد.^۵ در اردبیل خبر مرگ برادر به اسماعیل رسید و صوفیان هر دو شاهزاده را به آستانه جدشان شیخ صفی فرستادند. ایبه سلطان روز بعد ضمن ورود به شهر برای پیدا کردن شاهزادگان و صوفیان دست

۱. جایگاه دده بیگ تالش در میان هفت نفر افراد مورد اطمینان سلطانعلی پس از حسین بیگ‌الله قرار دارد و بعد از وی قرار پیری قاجار و الیاس بیگ و....

۲. جهانگشای خاقان، صص ۵۶-۵۷. ۳. عالم‌آرای صفوی، ص ۳۷.

۴. همان.

۵. دده بیگ به همراه حسین بیگ‌الله و خادم بیگ نمش وی را به دارالارشاد اردبیل آوردند و دفن کردند. سید حسن بن مرتضی حسین استرآبادی، از شیخ صفی تا شاه صفی، به اهتمام احسان اشراقی، (تهران: انتشارات علمی، ۱۳۶۶)، ص ۳۰؛ تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص ۴۱.

ظلم و تعدی به سوی مردم اردبیل دراز کرد. شاه اسماعیل به خانه قاضی احمد کاکلی که در حوالی آستانه بود رفت. پس از سه روز با توجه به شهرت قاضی احمد به صوفی‌گری^۱ و بودن منزلش در کنار آستانه و احتمال تفحص ایبه سلطان از خانه وی، اسماعیل توسط قاضی احمد به منزل شخصی به نام خان‌جان برده شد و مدت یک ماه در آنجا توقف داشت. سپس با مشورت با پاشا خاتون^۲ عمه اسماعیل وی را به خانه زنی از قبیله ذوالقدر به نام آبه بردند. چون جست‌وجوی ترکمانان زیاد شد.^۳ آبه، اسماعیل را در کنار مسجد جامع اردبیل در گنبدی که مقبره الله‌ویرمش آقا برده و دوروز به محافظت از وی پرداخت.^۴ سپس ماجرا را به یک صوفی زخمی شده از جنگ با ترکمانان بازگو کرد و این صوفی رستم‌بیگ قراملو را - که با هشتاد صوفی که از جنگ نجات یافته و در کوه‌های بغرو^۵ در تالش ساکن بود - از حال اسماعیل مطلع کرد. رستم بیگ نیمه شبی خود را به حوالی مسجد جامع اردبیل رساند و شاهزاده را در عقب اسب خود سوار کرده به کوه‌های بغرو آورد. با راهنمایی دده بیگ تالش اسماعیل را به قریه کرگانرود^۶ آوردند و سه روز در خانه خطیب فرخ‌زاد کرگانی که از تالشان وفادار به اسماعیل بود به سر برد. صاحب خانه که از شادمانی در پوست نمی‌گنجید در انجام خدمات محوله کوشش بی‌نهایت مبذول داشت.^۷

در نشست شورای هفت نفره با حضور منصور بیگ قبیچاقی، حسین بیگ‌الله، قرق سپید علی، جلبان بیگ، خادم بیگ، دده بیگ تالش و کوک علی بیگ^۸ در باب محافظت از اسماعیل مصلحت بر این قرار گرفت که ماندن بیش از این در کرگانرود صلاح^۹ نیست. چون میان محمدی بیگ شوهر عمه اسماعیل و احمدی

۱. جهانگشای خاقان، ص ۵۸.

۲. حسن بیگ روملو، احسن‌التواریخ، به تصحیح عبدالحسین نوایی، (تهران: بابک، ۱۳۵۷)، ص ۱۴.

۳. جهانگشای خاقان، ص ۶۰.

۴. احسن‌التواریخ، ص ۱۴.

۵. بلندترین قله کوه‌های تالش در مرز با اردبیل.

۶. تالش کنونی.

۷. احسن‌التواریخ، ص ۱۵.

۸. جهانگشای خاقان، ص ۶۱.

۹. احسن‌التواریخ، ص ۱۶.

بیگ برادر او و امیره اسحق حاکم بیه پس از قدیم رابطه دوستی وجود داشت این شهر برای سکونت اسماعیل مناسب تشخیص داده شد. اسماعیل با هشتاد نفر از صوفیان به قصبه تول و ناو در منطقه تالش نشین اسالم آمد. امیره مظفر والی منطقه ضمن استقبال مراسم میزبانی و خدمتکاری را به نحو احسن بجا آورد و ذره‌ای از خدمتگزاری از جان و دل دریغ نکرد.^۱ چون خبر سکونت اسماعیل در خانه امیره مظفر به سلطانعلی بیگ جاگیرلو رسید کس پیش وی فرستاد و با تهدید و تطمیع خواستار تحویل اسماعیل با تحف هدایا به رستم پادشاه آق قویونلو شد جاگیر بیگ پرناک حاکم خلخال نیز با فرستادن فرستاده‌ای ضمن هشدار به امیره مظفر برای تحویل اسماعیل، وی را از عقوبت سخت پادشاه آق قویونلو ترساند. امیره مظفر نظر به اخلاص و اعتماد به اسماعیل و به لحاظ عدم توانایی در حفاظت از جان او، راضی به ادامه حضور وی در تول نشد و خواست اسماعیل به گسکر^۲ برود. صوفیان به همراه اسماعیل متوجه گسکر شدند که انوش قاصد امیره سیاوش والی گسکر در قریه دیناچال به استقبال آنها آمده بود. پس از مسافتی کوتاه از حرکت وی امیره سیاوش ضمن استقبال مراسم تعظیم و تکریم را بجا آورد. در حضور سه روزه اسماعیل در منزل امیره سیاوش، والی گسکر از هیچ خدمتی دریغ نورزید.^۳

محمدی بیگ و احمدی بیگ از تول ضمن نامه‌ای به امیره اسحق، سفارش اسماعیل را به وی کردند و برای بازگشت به اردبیل از اسماعیل رخصت خواستند که این درخواست با ناراحتی اجابت شد. پس از گذشت سه روز اسماعیل به همراهی صوفیان به رشت آمد^۴ و پس از مدتی سکونت در مسجد سفید رشت در سال ۸۹۸ ق. با دویست نفر از اصحاب به لاهیجان رفت. در لاهیجان دده بیگ تالش، حسین بیگ‌لله و خادم بیگ که از مهمترین ملتزمین اسماعیل بودند برای وی دربار کوچکی تشکیل داده بودند.^۵

۱. همان، ص ۱۶.

۲. جهانگشای خاقان، ص ۶۱.

۳. احسن التواریخ، ص ۱۷.

۴. جهانگشای خاقان، ص ۶۲؛ احسن التواریخ، ص ۱۸.

۵. سازمان اداری حکومت صفوی، ص ۲۴۵.

رستم ضمن نامه‌ای، از کارکیا میرزا^۱ علی، اسماعیل، ابراهیم و چند نفر از صوفیان از جمله دده بیگ تالش را طلب کرد.^۲ کارکیا در پاسخ فرستاده رستم از حضور اسماعیل در لاهیجان اظهار بی‌اطلاعی کرد و پاسخ قطعی را منوط به تفحص بیشتر کرد. کارکیا به نزد اسماعیل رفت و با طلب کردن هفت نفر صوفی اعظم برای مشورت آنها را از نامه رستم آگاه کرد، در حالی به نظر می‌رسید نوعی تردید در وجودش رسوخ کرده باشد.^۳ دده بیگ تالش و افراد دیگر اهل شورا به کارکیا گفتند در پاسخ رستم به سر وی قسم بخورد که فرزندان سلطان حیدر نزد او نیستند و نمی‌توانند در گیلان باشند زیرا به محض ورود افراد بیگانه به گیلان نمی‌شود که او را مطلع نکنند. صوفیان در عین حال میرزا علی را از همکاری با رستم برحذر داشتند. کارکیا میرزا علی به همان منوال که صوفیان گفته بودند جواب نامه را نوشته و فرستاده رستم را مراجعت داد.^۴ در محرم سال ۹۰۵ / اوت ۱۴۹۹ پس از شش سال^۵، و در حالی که اسماعیل بیش از دوازده سال نداشت، قصد خروج از لاهیجان را کرد.^۶ کارکیا میرزا علی به واسطه صغرسن و قلت سپاه و کثرت مخالفان، اسماعیل را از آن اراده بازداشت.^۷ اما شاه با هفت صوفی یعنی حسین بیگلله، دده بیگ تالش، خادم بیگ خلیفه، رستم بیگ قرامانلو، الیاس بیگ و قرابیری قاجار از لاهیجان خارج شد^۸ و در روز چهارشنبه دهم شعبان ۹۰۵ در آغاز سن سیزده سالگی در سامان، از توابع دیلمان با کارکیا میرزا علی وداع کرد^۹ و با صوفیان روی به طارم نهاد ولی چون نگران امیره حسام‌الدین حاکم طارم بود و با سپاه اندک صد و پنجاه نفر نمی‌توانست از پس وی

۱. جواهرنامه لشکران، ص ۷۲.

۳. جهانگشای خاقان، ص ۷۰.

۵. تاریخ جهان‌آرا، ص ۲۶۴.

۷. احسن التواریخ، ص ۴۰.

۹. تاریخ جهان‌آرا، ص ۲۶۴. بعد از حرکت اسماعیل از لاهیجان، کارکیا میرزا علی با فرستادن مولانا سیدامیر به نزد میرزا محمد تالش حاکم آستارا وی را ترغیب به کمک به اسماعیل کرد که این مسئله در کمک میرزا محمد آستارایی به اسماعیل مؤثر بود. تاریخ خانی، صص ۱۰۴-۱۰۵.

۲. عالم‌آرای صفوی، صص ۳۶-۳۷.

۴. همان، ص ۷۰.

۶. جهانگشای خاقان، ص ۸۴.

۸. جهانگشای خاقان، ص ۸۹.

برآید ناچار به خلخال رفت و یک ماه در خانه ملک مظفر توقاچی به سربرد.^۱ بعد از این که در خلخال تعداد همراهان اسماعیل به هفتصد رسید متوجه طواف آستانه مقدس مشایخ در اردبیل شد.^۲ سلطانعلی بیگ جاگیرلو که از جانب الوند میرزا حاکم اردبیل و مغانات بود با اعزام فرستاده‌ای، اسماعیل را به خروج از این منطقه یا جنگ و قتال تهدید کرد و چون تعداد همراهان وی بسیار کم بود روز بعد از دریافت پیام به سوی قریه مرمی^۳ یا مری رهسپار شد.^۴

دوستی بین میرزامحمد تالش معروف به میرزامحمد آستارایی و محمدی بیگ ترکمان شوهرعمه اسماعیل باعث مسافرت اسماعیل به منطقه فوق شد.^۵ در قدرت‌گیری و تشکیل صفویه فتودالهای منطقه تالش کمک شایانی به اسماعیل کردند و از قبل همین حمایت استفاده بهینه اقتصادی نیز بردند. بزرگترین فتودال منطقه تالش در زمان مسافرت اسماعیل، میرزامحمد تالش بود که منطقه آستارا و اطراف آن را تحت سیطره داشت و محل سکونتش در روستای ارجوان^۶ در آستارا بود. نفوذ فوق‌العاده وی در میان مردم از رفتار خوب وی نسبت به مردم تالش حکایت دارد. البته حضور شیخ صفی و فرزندانش در منطقه تالش زمینه‌هایی را برای این حضور و حمایت فراهم کرده بود.

از دلایل گرایش سریع تالشان به شاه اسماعیل و صفویان و علاقه‌مندی آنها به گسترش شیعه که با اعزام مبلغانی از جانب شاه اسماعیل همراه بود^۷، ضدیت و تنفر آنها از شیروانیان بود. درواقع قسمت اعظم تالش شمالی در حاکمیت شخصی به نام امیر سیناح بیگ دست‌نشانده شروانشاهان بود. با توجه به چپاول و قتل و غارت انجام شده توسط شروانشاهان در منطقه تالش و اطلاع تالشان از تضاد عمیق میان صفویان و شروانشاهان، رهایی خود را از استیلای شیروانیان در

۱ و ۲. احسن التواریخ، ص ۴۲.

۳. احسن التواریخ، ص ۴۲.

۴. جهانگشای خاقان، ص ۹۱.

۵. جهانگشای خاقان، ص ۹۱.

۶. اولین روستای آستارای شمالی در مسیر لنکران.

۷. فریدون اسدوف، خان‌های تالش، (باکو: بی‌نا، ۱۹۹۸)، ص ۹.

قدرت گرفتن صفویه جست و جو می کردند و این کینه و تنفر را در طول حکومت صفویه و حتی پس از آن در همراهی گسترده با دشمنان شیروانیان نشان دادند. محمدی بیگ شخصاً به مقر اصلی میرزامحمد تالش در کنار بیشه رفت تا محل قشلاق اسماعیل و هواداران وی را تعیین کند.^۱ میرزامحمد تالش به همراه محمدی بیگ و تعدادی از تالشان به استقبال اسماعیل به روستای مرمی رفتند. میرزامحمد تالش بعد از شرفیابی به عرض رسانید که دیار تالش متعلق به او است و قشلاق کردن در منطقه تالش بسیار بجا و موافق دلخواه وی خواهد بود و از خدمت و جان سپاری لحظه ای دریغ نخواهد کرد.^۲ در نتیجه میان وی و اسماعیل عقد اخوتی بسته شد.^۳

اسماعیل در معیت میرزا محمد تالش، دده بیگ تالش و دیگر صوفیان و تالشان برای قشلاق در منطقه خوش آب و هوای گزنده دشت در ارجوان آستارای شمالی فرود آمدند.^۴ میرزامحمد تالش به نحوی در مهمان نوازی و خدمت به اسماعیل کوشید که تحسین همگان را برانگیخت.^۵ میرزامحمد تالش والده خود را با چند نفر از کنیزان به خدمت و پرستاری شاه مأمور ساخته، خود به کنار بیشه مراجعت کرد.^۶

سوء قصد

در هنگام حضور اسماعیل در تالش ظاهراً سوء قصدی به جان وی شد که روایت های مختلفی در این باره وجود دارد؛ یکی اینکه چون خبر رفتن شاه به جانب تالش به سلطان علی بیگ جاگیرلو رسید شرح ماجرا را به الوند میرزا

۱. احسن التواریخ، ص ۴۲.

۲. تاریخ خانی، ص ۱۰۵.

۳. جهانگشای خاقان، ص ۹۱؛ جواهرنامه لنگران، ص ۷۱.

۴. احسن التواریخ، ص ۴۲؛ جهانگشای خاقان، ص ۹۲.

۵. جهانگشای خاقان، ص ۹۲.

نوشت. الوند میرزا سراسیمه پاسخ داد که چون میان تو و میرزامحمد تالش رابطه و اتحاد قدیمی است هر طور می‌توانی او را به مخالفت و قصد علیه اسماعیل متوجه کن. جاگیرلو فردی را نزد مادر میرزا محمد فرستاد و او را با وعده‌هایی بسیار فریفت و تصمیم گرفت شاه را در هنگام ماهی گرفتن^۱ به دریا اندازد.^۲ مادر میرزامحمد تالش و فرزندش حمزه^۳ که راتق و فاتق دیوانی میرزا محمد بود اتفاق نموده و منتظر فرصت مناسب می‌گشتند. میرزامحمد تالش را از این معنی اطلاعی نبود. با حرکات مشکوکی که از مادرش و فرزندش امیرحمزه دید ضمن اطلاع از موضوع والده خود را منع و زجر نموده و امیرحمزه را اهانت و آزار بسیار نمود ولی پیوسته در اختفای این معنی کوشید. امیره آقای گیلانی از این مسئله با خبر گشت به حسین بیگلر و خادم بیگ گفت و ایشان نیز به سمع اسماعیل رساندند.

میرزا محمد تالش بعد از اطلاع از ناراحتی اسماعیل، سراسیمه به ارجوان آمد و سوگند یاد کرد که وی از این جریان از اول خبری نداشته و به محض اطلاع از وقوع این امر جلوگیری کرده است توضیحات و سوگند میرزامحمد تالش مورد قبول اسماعیل قرار گرفت.^۴

روایت دیگر اینکه الوند میرزا کس نزد میرزا محمد تالش و محمدی بیگ - که در آن زمان نزد میرزامحمد به سر می‌برد - فرستاد و ایشان را به شرط دستگیری و فرستادن اسماعیل به نزد وی ایالت اردبیل و خلخال را وعده داد. میرزا محمد در این قضیه تأمل و تفکر بسیار کرد و محمدی بیگ به وی هشدار داد که فریب الوند میرزا را نخورد و تا انقراض عالم این بدنامی را در میانه طایفه تالش باقی نگذارد و

۱. اسماعیل از مرداب نزدیک محل سکونتش به صید ماهی مشغول بوده و گرنه چگونه ممکن است در هوایی سرد که به قول روملو پرنندگان از سردی هوا مجال گریختن و قدرت پرواز نداشتند در کنار دریا قشلاق کرده و ماهی بگیرد. احسن التواریخ، ص ۴۷؛ جواهرنامه لشکران، ص ۷۱.

۲. جهانگشای خاقان، صص ۹۲-۹۳. ۳. احسن التواریخ، ص ۴۴.

۴. جهانگشای خاقان، صص ۹۲-۹۳؛ احسن التواریخ، ص ۴۴.

غیرت تالشی روا نباشد که از برای حکومت دنیای فانی مرتکب این امر شنیع گردد. میرزاحمد از این صحبت‌ها به فکر عاقبت کار خود افتاد و آن اراده را از سر بیرون کرد. محمدی بیگ این خبر را مخفیانه به اطلاع شاه رسانید و شاه خوشحال شد که اگر غفلت می‌شد ممکن بود قصوری تمام واقع شود.^۱

و روایت سوم اینکه فرخ یسار حاکم شیروانشاه با فرستادن رسولی به نزد میرزا محمد تالش با وعده هزار تومان نقد خواستار دستگیری اسماعیل و اعزام وی به بادکوبه شد. میرزاحمد چندروزی به ملازمت اسماعیل نرسیده بود که مکتوب شیروانشاه را برداشته با جمع کثیری از تالشان به ارجوان آمد. چون خبر به صوفیان رسید حسین بیگلله، خادم بیگ، بیرام بیگ قرامانلو، دده بیگ تالش و الیاس بیگ از شنیدن این خبر به لحاظ قلت سپاه خود و کثرت همراهان تالشی میرزاحمد پریشان شدند، جهت ایمن ماندن از اقدام احتمالی میرزاحمد تالش همه مسلح گشته و زیر لباسها زره به تن کرده که اگر قصدی از سوی وی باشد به ضرب شمشیر جماعت تالش را از میان بردارند. اسماعیل، خادم بیگ و دده بیگ را به استقبال وی فرستاد. میرزاحمد پس از دیدار این دو اظهار اخلاص و دولت‌خواهی و جان سپاری کرد و گفت چون مدتی بود که دست و پای بوس مرشد کامل را در نیافته بودم بنابراین تقاضای ملاقات با اسماعیل را دارم. موضوع به سمع اسماعیل رسید و با وساطت اُمرا موافقت شد. میرزاحمد تالش در حضور اسماعیل مکتوب شیروانشاه و گزارشی از وضعیت خود را به عرض رسانید و در حضور اُمرا دست بر قرآن گذاشت و سوگند یاد نمود که پا را از جان سپاری و جان فشانی بیرون نگذاشته فریفته معاندان دودمان ولایت نشان را نخورده و خبر داشته که این مطلب به عرض شاه رسیده و صوفی اعظم گمان عذر و بی‌وفایی در باب وی برده است که از برای رفع آن به خدمت رسیده و امیدوار است چون مکرراً اخلاص و جان سپاری وی برای مرشد نمایان شده امثال این

حکایات را درباره وی قبول نکنند. اسماعیل به نیکی و پاک طینتی میرزامحمد پی برد و وی را به خلعت فاخره مخلع ساخته و مردم او را گروه گروه به خلعتهای خاص مفتخر ساختند، در همان روز در مجلس بزم اسماعیل، تالشان شرکت جستند و روز دیگر رخصت مراجعت به کناریشه را دریافت کردند سپس حضرت، صوفیان را نیز رخصت اوطان دادند.^۱

در کنار میرزامحمد تالش باید از خدمات گسترده دده بیگ تالش به اسماعیل در زمستانی که در ارجوان در قشلاق بود یاد کرد. بعدها در جنگ با ازبکان که از دده بیگ قصوری سرزد شاه اسماعیل بزرگترین دلیل رهایی دده بیگ تالش از مرگ را، خدمات وی در ایام حضور در گیلان و در قبل از سلطنت دانسته بود.^۲ اما ارتباطی خاص میان این دو تالشی مشاهده نمی شود که این نشان از عدم شناخت این دو از یکدیگر در گذشته دارد. ضمن اینکه هر دو باید شیعه مذهب باشند برخلاف میرزامحمد تالش، دده بیگ تالش فردی شناخته شده در میان تالشان نبود و بالطبع در میان هم کیشان خود نفوذی نداشت اما جایگاه وی در نزد اسماعیل و صوفیان در آن زمان قابل مقایسه با هم قومش نیست ولی میرزا محمد تالش از نظر دلاوری و قدرت رزمی کاملاً بر دده بیگ تالش برتر بود و این مطلب را هنگامی که به شاه اسماعیل پیوست نشان داد.^۳

بعد از طی زمستانی سخت در ارجوان، در اوایل بهار سال ۹۰۵ ق. اسماعیل به همراه صوفیان به طرف گوگچه دنگیز رفت. میرزامحمد تالش او را در این سفر همراهی نکرد^۴ سپس یک شب را در منزل شهسوار بیگ در لنکران بیتوته کرد و روز بعد در قریه ماتیان در خانه نوشیروان بیگ تالش حاکم موغانات فرود آمد و سپس به سوی اردبیل و گنجه روانه شد.^۵

۱. جهانگشای خاقان، صص ۹۴-۹۵؛ احسن التواریخ، صص ۴۶-۴۵.

۲. جهانگشای خاقان، ص ۴۱۸. ۳. از شیخ صفی شاه صفی، ص ۴۰.

۴. جواهرنامه لنکران، ص ۷۷. ۵. احسن التواریخ، ص ۴۸؛ جهانگشای خاقان، ص ۹۹.

بعد از این دیگر نامی از تالشان در منابع نیست گرچه تالشان به ویژه دده بیگ نقش فعالی در پیشبرد کارهای اسماعیل داشتند.

سلطنت شاه اسماعیل

بعد از پناه گرفتن شیخ شاه فرزند فرخ یسار در قلعه گلستان در سال ۹۰۷ ق. اسماعیل قلعه را به محاصره درآورد، قاصدی از نزد شیخ محمد خلیفه که جهت تحقیق احوال امیرزاده الوند به قزاقان رفته بود خبر آورد که امیرزاده با سپاه بی شمار به عزم جنگ و پیکار از تبریز به نخجوان آمده و محمود قزاق را با فوجی از لشکر ترکمان به طرف گنجه فرستاده تا به شیروان در آید. اسماعیل چون از کید مخالفان آگاه گشت بعد از سرزدن آفتاب ارکان دولت قاهره یعنی حسین بیگ الله، دده بیگ تالش، محمد بیگ استاجلو، عبدی بیگ شاملو و خادم بیگ را طلب کرده گفت که آذربایجان را می‌خواهید یا قلعه گلستان را، ایشان جملگی گفتند آذربایجان را، در نتیجه به سوی آذربایجان حرکت کرد.^۱

شاه بعد از تصرف تبریز دستور داد که خطبه اثنی عشر بر فراز منبر خوانده شود دو نفر از امرا و علمای شیعه که در رکاب شاه حاضر بودند موافقت کردند ولی بقیه امرا به این دلیل که اکثریت مردم تبریز سنی مذهب هستند مخالفت کردند. شاه در پاسخ گفت که از هیچ کس باکی ندارد و حتی یک کس را زنده نمی‌گذارد. گویند در خواب حضرت علی (ع) را دید و پس از بیداری حسین بیگ الله، دده بیگ تالش، الیاس بیگ حلواچی اُغلی و سایر امرای قزلباش حاضر شدند و آن خواب را برای آنها بیان کرد. امرا در پاسخ گفتند که بدون چنین تعلیم و تایید این کار میسر نمی‌شود.^۲

بعد از تصرف آذربایجان توسط شاه اسماعیل، در اوایل زمستان سال ۹۰۸ ق. سلطان مراد با هفتاد هزار نفر از دلیجان به سمت همدان و بیجار حرکت کرد. بعد

۱. احسن التواریخ، ص ۸۰.

۲. جهانگشای خاقان، ص ۱۴۷.

از پاسخ نامناسب سلطان مراد به قنبر آقا سفیر شاه اسماعیل، صوفی اعظم با ده هزار نفر از تبریز حرکت کرد. در صبح دوشنبه بیست و چهارم ذی الحجه ۹۰۸/ بیست و یکم ژوئن ۱۵۰۳ خلفا بیگ، منصور بیگ قبچاقی را چرخچی گردانیده^۱ و پیشخانه را به دده بیگ واگذار کرد.^۲

شاه اسماعیل در زمستان ۹۱۵ ق. / ۱۵۰۹-۱۰ م. برای درهم شکستن شورش شیخ شاه پسر فرخ یسار شیروانشاه که شاه جاناش را به وی بخشیده بود، از رودگر عبور کرد. هشت روز در قراباغ ماند. دده بیگ و بیرام بیگ را مأمور جنگ با شماخیان کرد و آنجا را به ایشان بخشید و هنگامی که این دو سردار به شهر رسیدند کسی را در شهر ندیدند و شیروانشاه هم به قلعه گلستان، دژی استوار بر فراز کوه در نیم مایلی شهر گریخته بود. دده بیگ و بیرام بیگ با ده هزار نفر قلعه را محاصره کردند اما به دلیل نداشتن دسته مهندسی و توپخانه موفق به تصرف آن نشدند. شاه اسماعیل به کنار دژ آمد و زیر پایه یکی از برجها را کردند و با هیزم پر کردند و آتش زدند، دود عظیمی برخاست و حاکم دژ از ترس تسلیم شد.^۳

پنجشنبه هفدهم شوال ۹۱۱ ق.^۴ که شاه اسماعیل برای سرکوبی امیره حسام‌الدین حاکم بیه‌پس به طارم می‌رود برای اولین بار از دده بیگ تالش با عنوان «ایالت و شوکت پناه حشمت و جلالت دستگاه عالیجاهی نظاماً للایاله و الاقبال»^۵ یاد می‌شود. قورچی‌باشی در این زمان ریش سفید قورچی‌ان و همه قزلباش مملکت بود.^۶

شاه اسماعیل در طارم دده بیگ قورچی‌باشی را برای انتقام گرفتن از خون پدرش به سراغ ترکمانان طبرسران و شیروان که با مخالفان در شهادت رساندن پدرش حیدر متفق بود فرستاد. دده بیگ تالش با سرکوبی گروههای فوق‌الذکر در

۱. احسن‌الشرایخ، ص ۹۲. ۲. عالم‌آرای صفوی، ص ۷۸.

۳. سفرنامه ویزیان در ایران، ترجمه منوچهر امیری، (تهران: خوارزمی، ۱۳۴۹)، ص ۳۲۲.

۴. تاریخ جهان‌آرا، ص ۲۶۹. ۵. نظام‌ایالات در دوره صفویه، ص ۳۱.

۶. همان، ص ۷۶.

آخر زمستان - قبل از حرکت شاه از قشلاق طارم - به شرف پای بوسی مشرف گردید.^۱

شاه اسماعیل تصمیم گرفت ممالک بیه پس را تسخیر کند بر همین اساس طی حکمی به میرزا محمد تالش^۲ دستور داد که با قوم تالش به گسکر، که زیر نظر امیره حسام الدین اداره می شد، حمله و آن را تصرف کند و سپس به ولایت فومن مرکز بیه پس بتازد. میرزا محمد از راه کناره دریا به گسکر هجوم آورد و آن را تصرف کرد با تصرف این ولایت آباد و پروتق امیره، حسام الدین سراسیمه رسولی روانه درگاه شاه اسماعیل و تقاضای عفو جرایم خود کرد که توسط شاه بخشیده شد.^۳ بعد از تصرف قلعه دامغان توسط شییک خان، شاه اسماعیل، حسین بیگ بن الیاس حلواجی اوغلی را با حسین بیگلر و میرزا محمد تالش و دده بیگ قورچی باشی و بیرام خان قرامانلو را با دوازده هزار نفر به سپهسالاری نجم الدین زرگر رشتی به سوی شرق ایران گسیل کرد.^۴

شاه اسماعیل در حالی که از قزوین رهسپار جنگ با شییک خان بود به میرزا محمد تالش فرمان داد که با هزار نفر به جانب سمنان رود و سید محمد سلطان داماد شییک خان که سمنان را در تصرف داشت را گرفته و به استقبال وی بیاورد. بعد از رفتن میرزا محمد تالش، شاه اسماعیل به حسن بیگ بن الیاس بیگ دستور داد که برای پشتیبانی به دنبال میرزا محمد تالش حرکت کند. میرزا محمد تالش در چهار فرسنگی سمنان با سپاه ازبکان به جنگ پرداخت و هشتصد نفر از آنها را به قتل رساند. سید محمد با باقیمانده سپاه هفتصد نفره به سمنان رفت تا با برداشتن بارونه فرار کند میرزا محمد تالش به کمک مردم سمنان که با سپاه سید محمد درگیر شده بودند شتافت و ششصد نفر از آنها را به قتل رساند و

۱. همان، ص ۷۶.

۲. نام میرزا محمد به عنوان امرای عظام در سرکوبی رستم الوار به وسیله شاه اسماعیل که دده بیگ نیز همراه آنها بود دیده می شود. تاریخ عالم آرای صفوی، ص ۱۳۳.

۳. تاریخ خانی، صص ۲۶۱-۲۶۰.

۴. عالم آرای صفوی، ص ۲۶۲.

سیدمحمد با صدنفر فرار کرد. میرزامحمد با فرستادن سرهای ازبکان برای شاه اسماعیل، خود عازم دامغان شد. چون شاه به سمنان رسید احوال میرزامحمد سلطان تالش را پرسید و دستور داد که از پیشروی وی جلوگیری کنند، حلوچی اوغلی خود را به میرزا محمد تالش رساند و فرمان شاه را به وی ابلاغ کرد. روز دیگر شاه با مشاهده میرزامحمد تالش از اقدام خودسرانه وی که به سوی دامغان رفته بود گله کرد.^۱

بعد از رسیدن محمد سلطان از قلعه دامغان، دو هزار نفر با رستم بهادر در قلعه ماندند و قلعه توسط سپاه قزلباش محاصره شد. رستم از سیبیه دده بیگ قورچی باشی تالش از قلعه بیرون آمد و اراده رفتن کرد که خبر به دده بیگ رسید که چه در خیمه به فراغت نشسته‌ای، رستم بهادر با مهدی خواجه - خاله‌زاده خان - فرار کرد و از سیبیه تو به درفت. دده بیگ بعد از استماع مطلب فوق با گفتن «وای در دست شاه کشته شدم» سوار بر اسب شده و به جانب مزینان حرکت کرد. دورمش خان شاملو بعد از شنیدن سروصدای سیبیه قورچی باشی و برای رهایی دده بیگ از مجازات شاه اسماعیل، به تعقیب فراریان پرداخت و در یک فرسنگی مزینان مهدی خواجه را گرفته و به قورچی باشی تحویل داد تا به خدمت شاه اسماعیل برسد. بعد از سرزدن آفتاب دده بیگ تالش با برداشتن بند و زنجیر، مهدی خواجه را به پیش شاه اسماعیل برد چون چشم شاه اسماعیل به دده بیگ افتاد گفت: مردان در خیمه می‌خوابند چگونه بند و زنجیر می‌گیرند، رنگ صورت تو گواهی انجام این کار را نمی‌دهد. در این اثنا دورمش خان شاملو آمد و گفت رنگ صورتش نشانه رُخسار مردانگی است همه اطرافیان متوجه شدند که شاه از دستگیری مهدی خواجه به توسط دورمش خان اطلاع پیدا کرده است. سپس شاه اسماعیل رو به دورمش خان شاملو گفت بندهات را بگیر.^۲

بعد از تصرف قلعه دامغان شاه اسماعیل رو به مزینان و سپس سبزواریان نهاد.

شاه اسماعیل میرزامحمد سلطان تالش حسین بیگلرلله و حلواجی اُغلی را برای رهایی سبزوار از دست ازبکان به این شهر گسیل کرد. هنگامی که مردم شهر از پشت بامها ازبکان را به سنگ و تیر گرفته بودند میرزامحمد تالش با هزار جوان رسید. چون ازبکان وی را دیدند روی به گریز نهادند ولی دروازه شهر بسته شد و سیدخواجه دستور داد دروازه شهر را بشکنند. میرزامحمد تالش به محض اطلاع، جنگ با ازبکان را در همان نقطه شروع کرد. با کشته شدن دو هزار و پانصد نفر ازبک سیدخواجه با پانصد نفر به سوی نیشابور فرار کرد.^۱

شاه اسماعیل محمددانه سلطان را داوطلب پیشخانه کرد و میرزامحمد تالش گفت که تو نیز جماعت تالش را بردار و او را همراهی کن. میرزامحمد تالش گفت منت دارم و سجده خدمت کرد و حرکت کرد و حسن بیگلر نیز به دنبال میرزامحمد تالش روان شد.^۲

شاه اسماعیل در بیستم شعبان سال ۹۱۶ / بیست و دوم نوامبر ۱۵۱۰ به اطراف مرو رسید و به ضبط میمنه و میسره فرمان داد. دده بیگلر قورچی باشی و میرزامحمد سلطان تالش در شمار سرداران بزرگ شاه در چپ و راست سپاه قرار گرفتند.^۳

بعد از شکست سپاهیان ازبک در خارج از قلعه مرو این قلعه به محاصره سپاه صفوی درآمد. با کشته شدن ناجویی بهادر یکی از سرداران شییک خان، فرزند وی کوجم بهادر تصمیم گرفت که شبانه به سپاهیان قزلباش شییکخان بزند و با پنج هزار نفر بیرون آمد. در آن شب که میرزامحمد سلطان تالش طلایه دار سپاه قزلباش بود یک نفر از سپاهیان را جهت تحقیق به نزدیک دروازه قلعه فرستاد. فرد مذکور با نزدیک شدن به قلعه جماعت بسیاری از سپاه ازبک را که در حال خروج از دروازه قلعه بودند مشاهده کرد و خبر را به میرزامحمد تالش رساند و این سردار

۲. همان، ص ۲۹۵.

۱. همان، صص ۲۸۷-۹.

۳. جهانگشای خاقان، ۳۷۶.

تالش همه سپاهیان را مطلع و آماده کرد. کوجم بهادر در اثر هوشیاری میرزامحمد تالش بدون نتیجه به قلعه برگشت ولی سوگند خورد که فردا در میدان جنگ تلافی خواهد کرد.

صبح روز بعد با دو هزار نفر از یک به سمت راست خیمه و خرگاه سپاه قزلباش جایی که تالشان مستقر بودند حمله آوردند. میرزامحمد تالش با دویست نفر از تالشان در خیمه - مابقی تالشان در میان اردو پراکنده بودند - به محض اطلاع از حمله از یکان میرزامحمد به تالشان دستور پوشیدن یراق جنگ داد و مطلب را به شاه اسماعیل خبر داد.

در مرحله اول دویست نفر از از یکان توسط تالشان از پای درآمدند و با رسیدن کمک از جانب سپاه قزلباش سیصد نفر از یک دیگر به قتل رسیدند و مابقی به سوی قلعه فرار کردند. میرزامحمد با سیصد نفر از تالشان به دنبال هزیمت شدگان حرکت کرد. با محاصره شدن تالشان به وسیله دو هزار از یک به فرمان میرزامحمد همه تالشان تا کمر برهنه شده تا به جنگ ادامه دهند. با رشادت میرزامحمد^۱، پل ورودی به داخل قلعه توسط تالشان به تصرف درآمد و راه برای ورود به داخل قلعه مسدود شد و ثلث سپاه از یک به وسیله تالشان به قتل رسیدند. با رسیدن شاه اسماعیل از سپاه دو هزار نفره از یک کسی نتوانست جان سالم به داخل قلعه ببرد. با پایان این مرحله از جنگ چون چشم شاه اسماعیل به میرزامحمد افتاد وی را در آغوش گرفت و ضمن بوسیدن صورت او، تاج خود را بر سر او گذاشت و جماعت تالش را که زنده مانده بودند سراپا زریفت پوش کرده و به همه آنها انعام دادند.^۲ بعد از سه روز محاصره قلعه مرو نامه باریس ایل خان از اورگنج به شاه اسماعیل رسید که از اتفاق و حرکت سپاه محمد تیمورخان، عبیدالله خان و جانی بیگ سلطان برای یاری رساندن به شیبیک خان خبر می داد. در آن نامه پیشنهاد تمام کردن کار شیبیک خان داده شده بود.^۳

۱. احسن التواریخ، ص ۱۵۴.

۲. عالم آرای صفوی، صص ۲۰۹-۳۰۱.

۳. همان، ص ۳۰۳.

شاه اسماعیل سرداران بزرگ خود از جمله دده بیگ تالش و میرزا محمد تالش را برای مشورت احضار کرد و خبر حرکت سپاه شصت هزار نفره کمکی برای شیبک خان را به اطلاع آنان رساند و پیشنهاد یک عقب‌نشینی تاکتیکی را مطرح کرد.^۱ شاه طی نامه‌ای تند به شیبک خان، به عقب‌نشینی تاکتیکی دست زد ولی با گذاشتن امیرخان موصولو به وی دستور داد که در صورت نمایان شدن سپاه شیبک خان بدون درگیری دست به عقب‌نشینی به طرف اردو بزند^۲ و به دده بیگ فرمان داد که از عقب عَلم اژدها پیکر را برانند و آهسته بیایند و چون علامت خان پیدا شود عَلم را بخوابانند و سر بر اسب بگذارند تا شیبک خان با سپاه مرکبان را بدوانند و به خاطر جمع بیایند.^۳

سپاه ازبک به فرماندهی شیبک خان فریب خورد و از شهر مرو بیرون آمد و ناگاه با سپاه دوازده هزار نفره شاه اسماعیل مواجه شد.^۴ با کشته شدن عده زیادی از سپاه ازبک، شیبک خان با پانصد نفر سوار به داخل خرابه رفت و در آنجا به قتل رسید و سر بریده وی را برای شاه آوردند.^۵ در این جنگ^۶ دده بیگ یکی از هشت فرمانده ارشد شاه اسماعیل بود.^۷ پس از قتل شیبک خان ازبک مرو از تصرف ازبکان خارج شد و به دست سپاه شاه اسماعیل افتاد و شاه بعد از چند روز بزم و سرور^۸ در هرات در بیستم رمضان سال ۹۱۶ حکومت مرو را به دده بیگ قورچی‌باشی سپرد.^۹ دده بیگ در همان روز داخل قلعه شد و خطبه ائمه اثنی عشر در مسجد خواند و به نام شاه اسماعیل سکه زد.^{۱۰}

۲. تاریخ جهان‌آرا، ص ۲۷۳.

۴. احسن‌التواریخ، ص ۱۵۸.

۶. سی‌ام شعبان ۹۱۶ برابر با دوم دسامبر ۱۵۱۰.

۱. همان، ص ۳۰۵.

۳. عالم‌آرای صفوی، ص ۳۱۰.

۵. تاریخ جهان‌آرا، ص ۲۷۳.

۷. احسن‌التواریخ، ص ۱۵۸.

۸. امیرمحمود بن خواند میر، ایوان در روزگار شاه اسماعیل و شاه تهماسب صفوی، به کوشش غلامرضا طباطبایی، (تهران: انتشارات موقوفات افشار، ۱۳۷۰)، ص ۱۳۸.

۹. تاریخ جهان‌آرا، ص ۲۷۳؛ از شیخ صفی‌تاش شاه صفی، ص ۴۶.

۱۰. جهانگشای خاقان، ص ۳۸۳.

سفارت میرزا محمد تالش

هنگامی که شاه اسماعیل برای جنگ با شییک خان عازم خراسان بود در دامغان خواجه مظفر توپچی را نزد آقا رستم حاکم مازندران فرستاد و برای سرکوبی شییک خان درخواست کمک کرد. رستم در جواب فرستاده شاه گفت ما را قدر آن نیست که با خان ترکستان و خان خانان جنگ کنیم دست من است و دامن دولت شییک خان و با پادشاه ایران هیچ آشنایی ندارم. شاه اسماعیل چون خطر شییک خان را فوق العاده دید اقدامی در سرکوبی آقا رستم نکرد. بعد از مرگ شییک خان شاه اسماعیل به سپاهیان قزلباش گفت که یک مرد جوان می خواهد که برود به جنگلهای مازندران و بدون ترس از حشمت آقا رستم، دست بریده شییک خان را در دامن وی اندازد و بگوید «تو به ما عرض نمودی که دست من است و دولت شییک خان. چون دست تو به دامن او نرسید حال دست شییک خان است و دامن تو» و برگردد. کسی جرأت نکرد داوطلب شود شاه درخواست خود را تکرار کرد میرزا محمد تالش دید که رنگ رخسار شاه چون آتش برافروخت غیرت صوفی گری دامن گیر او شده پیش پای شاه افتاد و اعلام آمادگی و جان نثاری در راه اقدامات شاه کرد. و مادیان منصور بیگ شاه را درخواست کرد شاه اسماعیل در پاسخ گفت اگر ندهم خواهی گفت که اگر شاه می دانست که زنده برمی گردم چرا مادیان را به من مضایقه نمود، بردار و برو که یک موی تو در نزد من به از صد مادیان است. میرزا محمد تالش ضمن بوسیدن پای شاه با شاطری از مرو به جانب استرآباد راهی گردید.^۱

میرزا محمد تالش چون به استرآباد رسید خواجه مظفر توپچی مصلحت ندید که او به دالمرزگیلان رود زیرا که چند روز ایام خمره در پیش بود و در طبرستان رسم بر این بود که در اول سرطان عید بزرگ ضمن جشن عظیمی، با اهل و عیال خود در آب رفته و به همدیگر آب می پاشند، ترس از این بود که با چنین جشنی در میان عیش و

عشرت که اکثر سران سپاه رستم در درگاهش حاضرند سفارت میرزا محمد تالش به نتیجه نرسد و حتی به قتل وی اقدام کنند. میرزا محمد در پاسخ گفت که از برای دو روز حیات سفارت ولی نعمتش را به تعویق نمی اندازد و حتی کشته شدن در راه شاه را حیات جاودان می داند. شرط فرمانبری همین است که در چنین جشنی که سرداران در بارگاه وی حاضرند پیغام سوغات شاهی به این قوم بدفراجم رسد.^۱

میرزا محمد تالش از استرآباد به سوی ساری پایتخت آقارستم روانه شد و در این زمان آقا رستم در فرح آباد (طاحونه) خیمه و خرگاه برپا کرده بود و اقوام وی روی دریا سیر می کردند و خود را به آب می انداختند. در آن اثنا از میان جنگل میرزا محمد تالش را دیدند چون رودخانه حایل بود فریاد زد که کشتی بیاورند تا سفیر شاه اسماعیل از آب بگذرد. خبر به آقارستم بردند که سفیر شاه اسماعیل آمده و بر مادیان سفیدی سوار و سر تا پا مکمل و مسلح و شاطری در جلو است. آقا رستم بعد از برداشتن دامن بارگاه با مشاهده میرزا محمد گفت حیف است که این مادیان غرق شود والا می گفتم که به آب بزنند. دوم آنکه می خواهد بشنود که از شاه اسماعیل چه پیغام آورده است گویا شاه از شیبک خان شکست خورده و این جوان برای کمک به مازندران پناه آورده است. دستور داد کشتی بفرستند سرداران پاسخ دادند که کشتی ماهیگیری نمی تواند وی و مادیانش را حمل کند پیشنهاد کردند تا از میرزا محمد بخواهند از آب رودخانه عبور کرده تا بعد از اینکه مقداری آب در حلقش فرو رفت آن موقع وی را از رودخانه بگیرند و مادیان هم خود را نجات می دهد. میرزا محمد با مادیان به آب زد و شاطر نیز شناکنان به این طرف آب آمد و مازندرانیان انگشت تعجب در دندان گزیدند. درحالی که رستم بر بالای تخت از روی غرور نشسته و منتظر میرزا محمد تالش بود وی وارد بارگاه شد و ضمن سلام سخنان شفاهی شاه اسماعیل را برای رستم تکرار کرد و آخر سر گفت چون در پاسخ درخواست کمک شاه اسماعیل گفته بود که دست من است و دامن دولت

۱. جهانگشای خاقان، ص ۳۸۴.

شیبیک خان چون دست تو به دامن دولت او نرسیده اینک دست شیبیک خان در دامن توست. چون سخن را تمام کرد دست شیبیک خان را در جایی که پیچیده بود درآورد و بر بالای کرسی در دامن آقا رستم انداخت. رستم دست را برداشت و از انگشترهای آن، نام شیبیک خان را خواند و یکباره آهی کشید و از حال رفت. سرداران در حالی که همه متوجه رستم بودند یکی از مردم استرآباد به میرزا محمد توصیه به فرار کرد. میرزا محمد در پاسخ گفت: سر مرشد من به سلامت باشد با اینان جنگ خواهم کرد. اما با توضیحات بیشتر آن فرد قانع شد^۱ و سوار بر مادیان به رودخانه زد و به استرآباد آمد و خواجه مظفر او را تحسین نمود و بعد از چند روز با اسباب خیمه و خرگاه به جانب مرو راهی گردید.^۲

شاه اسماعیل از جانب مرو در حرکت بود^۳ در اثنای راه به شاه خبر دادند که میرزا محمد فردا به مرو خواهد آمد. شاه به نجم ثانی دستور داد که با تمام امرا به استقبال برادرش میرزا محمد تالش برود و خود سریند لقب برادری به میرزا محمد تالش شفقت فرمود. سیل عظیم امرا و سپاهیان به استقبال میرزا محمد به حرکت درآمد میرزا محمد با مشاهده نجم ثانی قصد کرد که از اسب پیاده شود که امیر نجم او را به سرعزیز شاه قسم داد که پیاده نشود. میرزا محمد گفت قبل از قسم دادن وی پیاده شده است و ناچار نجم از اسب پیاده شد و با میرزا محمد به خدمت شاه آمد^۴ و کیفیت احوال را به عرض رسانید و خدمتش مورد قبول واقع گردید و به جایزه و جلد و شفقت بیکران سرافراز گردید.^۵

با فداکاری میرزا محمد تالش مازندرانیان مطیع شدند و بعد درگذشت آقا رستم، فرزندش آقا محمد از شاه اسماعیل تبعیت کرد.^۶

۲. عالم‌آرای صفوی، صص ۳۴۱-۳۲۸.

۱. همان، ص ۳۸۹.

۳. جهانگشای خاقان، ۳۸۷. میرزا محمد موقعی که به نزد آقا رستم رفته بود محمدخان استاجلو طی عریضه‌ای به شاه از هجوم سلطان سلیم و غارت اموال شیعیان دیار بکر خبر داد. شاه در پاسخ فرمود اگر میرزا محمد تالش اینجا بود او را به ایلچی‌گری نزد قیصر روم می‌فرستادم. عالم‌آرای صفوی، ص ۳۲۸.

۴. همان، صص ۳۴۴-۳۳۴.

۵. جهانگشای خاقان، ص ۳۸۷.

۶. همان، ص ۴۰۴.

جنگهای شرق ایران

بعد از کوششهای ناموفق بابر در تصرف ترکستان، وی از شاه اسماعیل طلب کمک کرد. در اواسط سال ۹۱۸ ق. شاه به امیریار احمد اصفهانی ملقب به نجم ثانی دستور داد که با سپاهی از کناررود جیحون تا دشت قبچاق را تصرف کرده و به بابر بسپارد.^۱

بعد از حرکت نجم ثانی، در طی راه دده بیگ تالش حاکم مرو، پس از عبور از جیحون به وی پیوست. قلعه خُزار^۲ داوطلبانه تسلیم شد اما کشتن اکثر افراد قلعه توسط نجم ثانی باعث^۳ شد که شیخ میرزا حاکم قلعه قرشی به قلعه داری و مقاومت بپردازد. در محاصره قلعه قرشی - که شیبک خان آن را مستحکم ساخته بود^۴ - دده بیگ قورچی باشی با دیوار سازی به سوی قلعه پیشروی کرد و از همه سرداران به قلعه نزدیک تر شد.^۵ شیخ میرزا با مشاهده پیشروی سریع دده بیگ دستور داد شبانه به سپاه وی حمله کنند. در همان روز نجم ثانی ضمن گشت و گذار در سیبیه ها، قدغن کرد که کسی شبها غافل شود و قزلباش را به کشتن دهد. دده بیگ تالش که چند شب بود بی خوابی کشیده بود کار سیبیه را تا هنگام مراجعت وی در سحر به عهده اسکندر بیگ جانشین خود وا گذاشت و سفارش بسیار کرد که مبادا از یکان به سیبیه حمله کنند. با شراب خواری و مستی اسکندر بیگ و اکثر سربازان، کسی نبود که مشعلها را روشن کند و سیبیه در تاریکی بدون حفاظت رها شد. در نتیجه شیخ میرزا با هزاران نفر بر سر سیبیه ریخته و سیصد نفر را به قتل رسانده و مراجعت کردند. چون امیرنجم چشمش به دده بیگ افتاد گفت: من نگفتم کوده به حرام که سیبیه را رها نکنی. دده بیگ در پاسخ از بیماری

۱. جهانگشای خاقان، صص ۴۱۷-۴۱۸ و ۴۲۲؛ عالم آرای صفوی، ص ۳۱۸.

۲. مؤلف جهان آرا آن را خزانه نوشته است. ۳. تاریخ جهان آرا، ص ۲۷۵.

۴. فضل الله روز بهان خنجی، مهمان نامه بخارا: تاریخ پادشاهی محمد شیانی، به اهتمام منوچهر ستوده، (تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۱)، ص ۳۱۸.

۵. جهانگشای خاقان، ص ۴۲۶.

خود و عذرهای دیگر مطالبی به میان آورد ولی فایده نکرد.^۱ نجم امر کرد تا داری بر سرپای کردند و خود سوار شده و دده بیگ را سربرهنه در جلو انداخته به پای دار رسانید.^۲ در حالی که شیخم میرزا و ازبکان از بالای قلعه نظاره می کردند نجم ثانی با تلف کردن وقت قصد بخشش وی و در عین حال عبرت دادن به امرا و سپاهیان را داشت. هر چند امرا سعی کردند وی را از این اقدام منصرف کنند میسر نشد و نجم با انداختن طناب برگردن دده بیگ بر اعدام وی اصرار می ورزید. نجم به حسین بیگلر که خاموش بود رساند که شخصاً به بابر بگوید تا سر برهنه کرده و التماس کند. چون بابر چنین نمود نجم در پاسخ گفت اگر این نمک به حرام و پفیوز را سیاست نکند پس کار شاه چگونه پیش می رود. با خواهش بسیار بابر، نجم دستور داد تا سه روز در بالای دار آویخته باشد و چیزی به وی ندهند. چون دیگر باره التماس کرد به دستور نجم به جای دده بیگ جانشین وی اسکندر بیگ را حلق آویز کردند و قورچی باشی در حالی بخشیده شد که رنگ در رخسارش نبود. دده بیگ دست نجم را بوسید اما نجم از دادن خلعت به وی را به دلیل اینکه زهره اش معیوب شده، منوط به تلافی این اقدام کرد.^۳

شب دیگر محمد کاظم خواهرزاده نجم در سیبه دایی خود در اثر حمله شیخم میرزا هشتاد اصفهانی را به کشتن داد و از صدای های هوی جنگ، حسین بیگ لله و دده بیگ خبردار شدند و هفتصد نفر از ازبکان را به قتل رساندند.^۴ در اثر محاصره قلعه غجدوان^۵ توسط نجم^۶، شروع فصل سرد و قحطی آذوقه، امرا به مخالفت پرداختند. دده بیگ اولین فردی بود که مخالفت کرد و در توجیه اقدام خود گفت قورچیان را قوت جنگ نیست. بادنجان سلطان نیز حرف دده بیگ را تأیید کرد. هر چند امرا کمبود آذوقه در سرمای زمستان و عقب نشینی

۱. عالم آرای صفوی، ص ۳۶۷.

۲. عالم آرای صفوی، ص ۴۰۸.

۳. همان نامه بخارا، صص ۶۰ و ۶۲.

۴. جهانگشای خاقان، صص ۴۲۸-۴۲۶.

۵. جهانگشای خاقان، ص ۴۲۹.

۶. تاریخ جهان آرا، ص ۲۷۵.

به بلخ را تأیید کردند، نجم عقب‌نشینی را حمل بر خوف و هراس و عدم قوت و قدرت از سوی دشمن دانست. عبیدالله خان و تیمورسلطان از فرصت استفاده کرده با سپاهی سیل آسا به جنگ آمدند. جنگ در سه‌شنبه سوم رمضان سال ۹۱۸ شروع شد.^۱ به دنبال اصابت تیری به پیرام خان قرامانلو و سپس کشته شدن تعدادی از امرای سپاه، دیگر سرداران که از نجم ثانی دل خوشی نداشتند دست از جنگ کشیدند. دده بیگ که با وجود فداکاری هنوز آثار کینهٔ امیرنجم را به سختی در دل داشت جزو اولین نفراتی بود که صحنهٔ جنگ را ترک گفت. ظهیرالدین بابر، امیر غیاث‌الدین محمد، خواجه کمال‌الدین محمود ساغریچی^۲ و... نیز از دده بیگ متابعت نمودند. دده بیگ به اتفاق حسین بیگلر از بیابان دشت قبچاق دشت الکا خزران (حیران) و از راه بخارا خود را به هرات رسانید.^۳ در هنگام جنگ امیرنجم به حسام بیگ فرزند پیرام خان^۴ که با برداشتن زنان و کودکان قزلباش به سوی پایتخت می‌رفت گفت چون به مرشد کامل رسیدی بگو: ای شهریار عالی‌مقدار ما را از فاتحه فراموش مکن و داد از دست بابر و دده بیگ تالش.^۵ به دنبال قتل بعضی از امرای قزلباش^۶ و دستگیری امیرنجم و قتل وی به فرمان عبیدالله خان، لشکر قزلباش رو به فرار نهاد.^۷ در ذی‌الحجه ۹۱۸ ق خبر شکست به شاه اسماعیل در اطراف اصفهان رسید. شاه در روز جمعه سوم محرم ۹۱۹ به سوی خراسان حرکت کرد.^۸ ده روز از نوروز را در سلطانیه گذراند سپس با چهل هزار نفر و در حالی که پیشخانه را به میرزا محمد تالش داده بود سریعاً خود را به خبوشان رساند. در اثنای راه خبر اختلاف و فرار از یکان به سمع شاه رسید. در

۲. جهانگشای خاقان، صص ۴۳۳-۴۳۲.

۱. همان، ص ۲۷۵.

۳. عالم‌آرای صفوی، ص ۲۹۸.

۴. میرزا محمد تالش جهت استحکام کار خود دختر پیرام خان قرامانلو را به زنی گرفت. به همین دلیل میان فرزند وی حمزه بیگ تالش و فرزند پیرام خان که بعد از پدر حاکم بلخ شد، رابطهٔ نزدیکی برقرار بود.

همان، ص ۳۵۸.

۶. تاریخ جهان‌آرا، ص ۲۷۵.

۵. همان، صص ۳۸۴-۳۸۵.

۸. تاریخ جهان‌آرا، ص ۲۷۵.

۷. جهانگشای خاقان، صص ۴۳۴-۴۳۲.

موضع النگ رادکان بساط عیش و نوش گسترده و در آن اثنا دده بیگ قورچی باشی حاکم مرو از استرآباد به نزد شاه آمد.^۱ شاه با عتاب به وی گفت ای صوفی نمک به حرام چرا به خدمت من آمده‌ای؟ در پاسخ گفت: ای شه‌ریار تقصیر ندارم. شاه گفت: به قربان سبیل‌های بزوی حیف باشد که در روی تو باشد و از برای فرار ناهنجار وی دستور داد سبیل‌های بلند صوفیانه دده بیگ را کردند و ریش وی تراشیدند و با سرخاب و سفیداب صورت وی را آرایش کردند و لباس زنان بر تنش کردند و روسری بر سرش گذاشتند و بر الاغی واژگونه سوار گردانیدند و در حالی که زارزار می‌گریست با زدن دف و نی و هلهله و شادی در اردو گردانند تا مایه عبرت دیگران شود.^۲

راجع به عفو دده بیگ تالش اختلاف وجود دارد. مؤلف مجهول جهانگشای خاقان عقیده دارد که در همان روز بعد از گرداندن در شهر عنایت خسروانه شامل حال وی شد و به انعام خاص اختصاص یافت و به دستور شاه در سلک امرای عظام درآمد.^۳

نویسنده عالم‌آرای صفوی معتقد است که قبل از اینکه دده بیگ تالش را برای گردش حرکت دهند وی عریضه‌ای به شاه نوشت و در آن شاه را به فرق مبارک حضرت علی قسم داد که با قطع حیات از وی او را بیش از این رسوای عالم مگرداند. شاه دستور داد که وی را به اردبیل ببرند و با پارچه نانی تا آخر عمر زندگی کند و وی را با اردو و مقام و منصب کار نباشد. شاه در همان هنگام قسم یاد کرد که اگر خدمت‌های دده بیگ در حق وی در ایام حضور در جنگ‌های گیلان نبود بند از بند وی جدا می‌ساخت.^۴

برخورد شاه اسماعیل با دده بیگ تالش از چند زاویه قابل بررسی است:

۱. جهانگشای خاقان، صص ۴۱۱-۴۱۰.
۲. احسن التواریخ، صص ۱۸۸-۱۸۰؛ جهانگشای خاقان، ص ۴۵؛ تاریخ جهان‌آرا، ص ۲۷۶؛ خواندمیر، تاریخ حبیب السیر، زیر نظر محمد دبیر سیاقی، ج ۴، (تهران: کتابفروشی خیام، ۱۳۶۲)، ص ۵۳۸.
۳. جهانگشای خاقان، ص ۴۵۰.
۴. عالم‌آرای صفوی، صص ۴۱۸-۴۱۷.

دده بیگ در مقایسه با میرزامحمد تالش از نظر نظامی فرد متبحری نبود. کمکهای وی به شاه اسماعیل در قبل از تأسیس سلسله صفویه به ویژه در ایام حضور در گیلان به عنوان یکی از هفت صوفی و سن بالای وی - که مورد احترام شاه بود - باعث شد که پست قورچی باشی در سال ۹۱۱ ق به وی تعلق گیرد. در سپاه میرزامحمد تالش بین پانصد تا هزارتن تالش حضور داشتند و به لحاظ ساختار ایلاتی در پیروی از دستورات خان، تا پای جان در مقابل دشمن ایستادگی می کردند ولی قورچیان دده بیگ که چهار هزارتن می رسیدند از طوایف قزلباش انتخاب می شدند و وفاداری اینان به رؤسای خود خیلی بیشتر از قورچی باشی بود و در نتیجه در هنگام تشتت آرا و نافرمانی به راحتی از دستورات قورچی باشی تمرد می کردند و به قبیله خود می پیوستند.^۱

با توجه به این نکته که در دوره تکوین هر سلسله عملاً ثبات و سازماندهی کمتری عملاً وجود دارد این مطلب در عدم کارایی قورچیان دده بیگ تالش نیز مؤثر بوده است.

مسئله ای که بیش از همه در خارج کردن دده بیگ از تشکیلات صفویه مؤثر بود کشته شدن یاراحمد اصفهانی ملقب به نجم ثانی و تأثیر فوق العاده این مرگ روی شاه اسماعیل با توجه به سفارش نجم به شاه از طریق حسام بیگ که «داد از دست دده بیگ» بود. شاید اگر نجم ثانی کشته نمی شد دده بیگ به این شدت مورد غضب شاه قرار نمی گرفت. آنچه که از منابع برمی آید امیرنجم بیش از اندازه مغرور و متکبر بود^۲ و بعد از انتخاب شدن به «وکالت نفس» صاحب اختیار مطلق گشت و آنقدر ثروت و مکنت بهم زد که از جمع ثروت اُمرا گذشت و اموال و خزاین وی از حساب و استیفای محاسبان تجاوز گردید و ملازمان وی به پنج هزار نفر رسید که هر روز صد گوسفند برای آنها سر می بریدند. نجم به کثرت حشمت و شوکت غرور گشته و اکثر کارها در نظر وی حتی جنگ با ازبکان سهل و آسان

۱. نظام ایالت در دوره صفویه، ص ۷۵.

۲. احسن التواریخ، ص ۱۶۸.

می نمود.^۱ نجم روی شاه نفوذی کامل داشت به همین جهت هرکاری که در نظر وی درست جلوه می کرد بدون خوف و هراس انجام می داد. کمااینکه بعد از اینکه به فولاد سلطان امان داد و وی با ایل خود تسلیم شد همه را به قتل رساند.^۲ که این مسئله در مقاومت و عدم تسلیم سایر قلعه ها بسیار مؤثر بود زیرا اطمینانی به نجم ثانی نبود در نتیجه آنها تا آخرین نفس مقاومت می کردند. بعد از تصرف قلعه قرشی امر به قتل عام داد. مردم جغتای، بابر را به شفاعت برانگیختند اما قبول نکرد و پانزده هزار تن از ترک و تاجیک را به قتل رساند^۳ و حتی به سادات آن قلعه که پناه به مسجد برده بودند و از طریق محمدیوسف صدر خراسان خواهان وساطت شدند و گفتند که ما سادات هستیم و عیال و اطفال ما گناهی ندارند نجم در پاسخ گفت که غازیان ملکی که به چنگ می گیرند خُرد و بزرگ و گناهکار و بی گناه همه در پای یکدیگر کشته می شوند و ملاحظه تشخیص سید و غیر سید و شیعه و سنی نمی کنند. سپس به دستور وی قزلباش همه افراد را قتل عام و اموال آنها را تقسیم کردند.^۴

قتل عامهای بی حد و حصر با خشونت بسیار و همراه با مکر، حيله و دورویی در نافرمانی فرماندهان قزلباش از وی - که وی جزو قزلباشان نبود - در عدم موفقیت نجم در شرق بسیار مؤثر بود حتی خود وی می دانست که امکان پیروزی نیست. به همین دلیل به حسین بیگلرلله دستور داد که از جنگ کناره گیری کند ولی در همان حال اصرار داشت که سایر فرماندهان قزلباش در جنگ بمانند. غرورش به وی اجازه نمی داد که از جنگ کناره گیری کند به علاوه کینه جویی بسیار وی از دده بیگلر و بابر و انتقال آن به شاه باعث شد که شاه هر دو نفر را مورد غضب قرار دهد.^۵ با وجود توصیه همه فرماندهان و بابر مبنی بر فصل سرما و کمبود آذوقه به

۱. جهانگشای خاقان، صص ۴۲۱-۴۲۳. ۲. احسن التواریخ، ص ۱۷۱.

۳. تاریخ جهان آراء، ص ۲۷۵؛ احسن التواریخ؛ ص ۱۷۳؛ جهانگشای خاقان، ص ۴۳۰.

۴. جهانگشای خاقان، ص ۴۳۰. ۵. همان، ص ۴۲۲.

غجدوان حمله کرد و هر فرماندهی که با وی ماند - مثل بیرام بیگ و زین العابدین صفوی - به قتل رسید.^۱ وگرنه چگونه است که صفوی پاک اعتقادی مثل دده بیگ که به پدرشاه اسماعیل و خود وی کمکهای شایانی کرده یکباره مورد غضب شاه قرار گیرد. برخورد تند شاه اسماعیل با دده بیگ تالش چیزی از خدمتهای گرانبها و گسترده وی در تکوین دولت صفوی کم نمی کند و این تندی شاه جزو نوادر برخوردهای یک شاه ایرانی با سردار سپاه خود نیست و کراراً در زمانهای متفاوت چنین اقداماتی از سوی شاهان گوناگون دیده شده است.

به نظر می رسد که میرزامحمد تالش که منطقه وسیعی از لنکران تا آستارا را زیر پوشش حکومتی خود داشت جایگاه ویژه ای در تکوین دولت صفوی به همراه حدود یک هزار سپاه تالشی داشته باشد. تالشان سپاه صفوی که به لحاظ تعداد قابل توجهشان جدا از سایر ایلات نگه داری می شدند،^۲ بنا به ساختار ایلاتی به شدت از میرزامحمد تبعیت می کردند. این عده از تالشان می بایست از منطقه حکومتی میرزامحمد بوده باشند.

احضار، مشورت، اعزام به مأموریت های جنگی و سفارتهای دیپلماتیک حساس توسط شاه اسماعیل حکایت از توان میرزامحمد در زمینه های سیاسی و نظامی دارد.^۳ رشادت های میرزامحمد در جنگهای متعدد به ویژه در هجوم هفت روزه ناموفق شاه اسماعیل برای آزاد کردن مرو از دست شییک خان، تحسین شاه و همه سرداران قزلباش را برانگیخت.^۴

میرزامحمد تالش برخلاف دده بیگ - که از زمان حیدر به صفویان پیوست - بعد از تأسیس سلسله صفویه با تعدادی از هم کیشان از روی عقیده و دولت خواهی به شاه اسماعیل ملحق شد، اما رابطه ای میان وی و دده بیگ در

۱. تاریخ جهان آرا، ص ۲۷۵.

۲. عالم آرای صفوی، صص ۳۰۱-۲۸۹.

۳. همان، ص ۳۰۵.

۴. احسن التواریخ، ص ۱۵۴؛ عالم آرای صفوی، ص ۲۹۷. دده بیگ در اکثر جنگها در میمنه و میسره سپاه قزلباش تحت عنوان ارکان دولت قاهره امرای نامدار شرکت داشته و از وی به عنوان صفوی پاک اعتقاد در منابع یاد شده است. احسن التواریخ، صص ۸۰، ۸۳، ۹۲، ۱۵۱؛ جهانگشای خاقان، صص ۱۴۷، ۳۷۶ و ۳۸۳.

منابع مشاهده نمی‌شود و همین نکته ابهامی را ایجاد می‌کند مبنی بر اینکه دده بیگ به دلیل زمان طولانی خروج و عدم مراجعت به منطقه تالش از نفوذی در میان تالشان - با توجه به ساختار ایلاتی آنها - برخوردار نبوده است.

البته ممکن است مسائل مذهبی به این دو مورد اضافه شود که با توجه به شیعه بودن میرزا محمد تالش و دده بیگ این مطلب صحیح به نظر نمی‌رسد.

غیر از این دو، افراد دیگری نیز از قوم تالش در زمان تکوین دولت صفوی اقدامات گسترده‌ای انجام داده‌اند که برای نمونه می‌توان از پیرغیب خان تالش حاکم استرآباد نام برد که در سال ۹۲۰ ق در اثر شکست از محمد زمان میرزا حاکم دامغان به سمنان فرار کرد و با اعزام سپاهسانی از جانب شاه اسماعیل مجدداً بر استرآباد دست یافت.^۱

در سال ۹۲۴ ق. امیره دُباچ حاکم بیه‌پس که مقرش در فومن بود شورش کرد. در سپاه وی تعداد قابل توجهی از تالشان روستاهای اطراف فومن وجود داشت. با اعزام حسین بیگ ذوالقدر از جانب شاه اسماعیل، امیره بدون درگیری فرمانبردار شد. شاه اسماعیل موافقت کرد که دخترش خانش خانم را به عقد امیره دُباچ درآورد امیره دُباچ مقرر کرد که وزرا و امرای تمام نقاط بیه‌پس من جمله نقاط تالش‌نشین ماسوله و شفت به صورت دسته دسته و گروه گروه از کنار رود قزل اوزن تا قصبه ماسوله و باغ پدرش امیره حسام‌الدین از شاهزاده خانم استقبال کنند. اکابر، اعیان، اشراف، امرا، وزرا و سپهسالاران رشت و کوچصفهان به شتاب تا روستای تالشی تول سره ماکلوان به استقبال رفتند.^۲

۱. عالم‌آرای صفوی، صص ۵۳۴-۵۳۱؛ احسن‌التواریخ، ص ۱۹۶.

۲. تاریخ گیلان، صص ۳۳-۳۵.

فصل دوم

نقش تالشان در تثبیت صفویه

جنگها

با روی کار آمدن تهماسب، قبایل قدرتمند قزلباش با همدیگر به نزاع برخاستند. بعد از اینکه حسین خان شاملو مورد محبت شاه واقع شد، چوهه سلطان تكلو كه نسبت به وی خصومت داشت در صدد از میان برداشتن وی برآمد اما با اتحاد شاملو و ذوالقدر - ظاهراً با كمك حسين خان - چوهه سلطان در اثر زخمی كاری درگذشت. این درگیریها به جنگ میان قبایل قزلباش منتهی شد. یاخچی اوغلی كه از هواخاهان تكلو بود خود را به حرمسرای شاه انداخت^۱ تا شاه تهماسب را به میان قبیله تكلو ببرد، اما با قتل وی، شاه به قتل عام تكلویان فرمان داد. امرای تكلو با شنیدن خبر به همراه دده بیگ تالش به حرمسرای شاه آمدند و بسیاری از محافظان استاجلو را كشتند. با وجود مقاومت محافظان هفت نفر داخل خیمه شاه تهماسب شدند و ضمن صحبت های تند همراه با دشنام حسین خان شاملو را طلبیدند. شاه قسم یاد كرد كه خبر ندارد. از شاه برای پسر چوهه سلطان طلب وكالت كردند. در اثر عدم پذیرش این خواسته، دده بیگ تالش برگردن شاه چسبیده وی را می كشید تا جایی كه گردن شاه مجروح شد در این موقع شاه

ویردی سلطان قره‌باغی وارد بارگاه شد و با شمشیری که به دده بیگ زد احشای اندرون شکمش را فرو ریخت و آن شش تن را متعاقب یگدیگر گردن زد.^۱

در اوایل رجب ۹۳۲ ق. / ۲۶-۱۵۲۵ م در اثر درگیری سران قزلباش، امرای استاجلو مخالفت را با تهماسب آغاز کردند. کپک سلطان از طریق خلخال به سلطانیه آمد اما شکست خورده و به منطقه جنگلی تالش گریخت و از امیره مظفر نیروی کمکی گرفت و در سال ۹۳۳ ق. به طرف اردبیل آمد. بادنجان سلطان، ایغوث بیگ روملو، مقصود بیگ چمنی با قریب سه هزار و هشتصد نفر سوار در قرار دره به وی ملحق شدند ولی کپک سلطان در جنگ باقوای طرفدار تهماسب شکست خورد.^۲ با به قتل رسیدن کپک سلطان، سپاهیان باقیمانده با مشقت بسیار به گیلان رفتند.^۳ که نشان از طرفداری بخشی از تالشان از مخالفان تهماسب می‌باشد. همراهی بخشی از تالشان با کپک سلطان و همراهی دده بیگ با آنها در تضعیف تالشان نقشی نداشت؛ اولاً دده بیگ در میان تالشان از نفوذی برخوردار نبود ثانیاً بدنه اصلی ایل تالش که در اختیار میرزامحمد بود کاملاً به تهماسب وفادار ماند به همین دلیل به میرزامحمد لقب «بیگ» اعطا شد.^۴

در سال ۹۴۵ ق. شاه تهماسب در طغیان و سرکوبی شاهرخ بن سلطان فرخ حاکم شیروان، میرزامحمد بیگ شیربخت اوغلی تالش را با تعدادی از امرای قزلباش من جمله سوندگ بیگ قورچی‌باشی و فتشاء سلطان استاجلو به فرماندهی القاص میرزا به سوی شیروان روانه کرد. در اثنا جنگ درویش محمدخان حاکم شکی به امداد شاهرخ به حوالی قلعه آمد. میرزا محمد بیگ تالش به دفع آنها اعزام شد و اکثر سپاهیان وی را به قتل رساند و با دستگیری، شاهرخ را با مقداری تحف و هدایا به پیش تهماسب آورد.^۵

۱. عالم‌آرای شاه تهماسب، ص ۳۱؛ از شیخ صفی قاشاه صفی، ۶۱.

۲. احسن‌التواریخ، صص ۲۵۹-۲۶۲. ۳. ولایات دارالمرز گیلان، ص ۴۹۷.

۴. احسن‌التواریخ، ص ۳۷۱. ۵. همان، صص ۳۷۱-۴.

با طغیان امیره قباد حاکم آستارا در سال ۹۴۶ ق. تهماسب، شاه قلی خلیفه مهرداد را با جمعی از سپاه روانه آن دیار کرد. لشکر اعزامی به فرماندهی شاه قلی خلیفه در ارجوان آستارا فرود آمد امیره قباد چون از حرکت سپاه اعزامی شاه اطلاع یافت بستگان خود را در جنگل متفرق ساخت و با سوار و پیاده بسیار به جنگ سپاه قزلباش آمد اما ضمن شکست با تعدادی از سپاهیان به جنگل فرار کرد. لشکر قزلباش با تعقیب سپاه و امیره قباد هشتصد نفر از لشکریان وی را به قتل رساندند و سرهای ایشان را جدا کرده به درگاه شاه فرستادند و حکومت آستارا از جانب تهماسب به بایندر خان تالش اعطا شد.^۱

در سال ۹۵۳ ق شورش مجدد القاص حاکم شیروان باعث شد که شاه با سی هزار نفر و تعدادی از امرا من جمله میرزا محمد بیگ شیربخت اوغلی تالش به سوی شیروان برود و با شکست دادن وی، ولایت شیروان در اختیار اسماعیل میرزا فرزند شاه تهماسب قرار گرفت.^۲

با تهاجم اسکندر پاشا حاکم ارزروم به خوی در سال ۹۵۹ ق. شاه تهماسب فرمان داد که چهار فوج از سپاه با سرعت از چهارسو به فرماندهی اسماعیل میرزا به سوی مرزهای عثمانی حرکت کنند. در میان سرداران اعزامی فرزند میرزا محمد بیگ تالش به نام حمزه بیگ دیده می شود.^۳ حمزه بیگ تالش و خلیفه انصار به جانب بارگیری و بندماهی روان شدند و در سه شنبه هفدهم شعبان ۹۵۹ طی جنگی با به قتل رساندن خرم آقا و محمد بیگ از امرای معتبر عثمانی، صد و شصت نفر از سپاهیان وی را نیز به قتل رساندند و در روز جمعه بیست و

۱. تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۲۲۶؛ احسن التواریخ، ص ۳۷۹. بایندر خان از قدرت قابل توجهی برخوردار بود که توانست احمد سلطان فومنی، که منصب وکالت سلطان محمود خان را داشت و با شاه مخالف بود، را مدت هشت سال در قریه بوتسر آستارا جای دهد بی آنکه ترسی به دل راه دهد. تاریخ گیلان ص ۴۸.

۲. احسن التواریخ، ص ۴۱۴.

۳. احسن التواریخ، ص ۴۵۹؛ عالم آرای شاه تهماسب، ص ۱۸۸.

هفتم شعبان در موضع دیدم الیش سر آنها را به درگاه شاه آوردند. اسکندر پاشا در اطراف شهر شکست خورد و به درون شهر ارزروم آمد.^۱ و حمزه بیگ تالش و حسن بیگ به تصور اینکه شاهزاده اسماعیل به درون شهر رفته به اتفاق بیست نفر به سرعت داخل شهر شده و جماعت ینی چری و جمعی از اقوام اسکندر پاشا را در جلو انداخته می‌کشتند، اما متوجه شدند که اسماعیل میرزا در تعقیب اسکندر پاشا به طرف کردستان رفته است. حمزه بیگ تالش به اتفاق حسن بیگ و سلطان تاتی اوغلی با دوازده سردار نامی و پانصد نفر سواره رو به جانب کردستان نهادند و در بین راه اسماعیل میرزا با مشاهده آنها سر یوسف غلام قیصر سلیمان را به آنها تحویل داد و به طرف اسکندر پاشا به یمن رفت و در آنجا به وی دست یافته و وی را به قتل رساند. روز بعد از قتل اسکندر پاشا حمزه بیگ تالش به اتفاق حسن بیگ و پسر الیاس بیگ به آن محل رسیدند و مژده خطبه علی ولی الله در شهر به آنها داده شد. سجده شکر بجای آوردند و به اتفاق شاهزاده به حوالی ارزروم برگشتند. اسماعیل میرزا به حمزه بیگ تالش دستور داد که حواشی ارزروم را تاخت و تاز کرده بسوزاند. به پاس خدمات حمزه بیگ تالش در طی جنگ پس از یک سال عنوان «دیوان بیگی»^۲ از سوی شاه تهماسب به وی اعطا شد.^۳

با هجوم محمد تیمورخان پسر شیبک خان به خراسان، شاه تهماسب در راه حضور در شرق ایران به اتفاق حمزه بیگ تالش از قزوین به یزد رسید و در صحرای زنگیان نزول نمود.

میرزا محمد تالش حاکم یزد بیمار بود، چون حمزه بیگ بر بالین پدر آمد میرزا محمد تالش ضمن سپاسگزاری از خداوند رو به فرزندش کرد و گفت که شاه را در خواب دیده که به او گفته فرزندت به دیدارت خواهد آمد اکنون سفر آخرت در پیش دارم و تو را سفارش می‌کنم، که در راه جان نثاری به شاه و

۱. احسن التواریخ، ص ۴۵۹.

۲. عالم‌آرای شاه تهماسب، صص ۱۹۵-۱۹۱.

۳. همان، ص ۲۱۰.

رعایت ایل و ایماق تالش جهد کنی. پس از مدتی کوتاه از این سخنان از دنیا رفت. شاه تهماسب در همان شب که اراده رفتن به خراسان را داشت با شنیدن خبر فوت میرزا محمد تالش به اتفاق اکثر امرا و نواب شاه نعمت‌الله سوار شده به شهر یزد در پای جنازه میرزا محمد تالش آمد و او را در امامزاده شاهزاده فضل‌رضا دفن نمود و در حضور سه روزه در یزد، تهماسب خیرات بسیار به فقرای مسلمین داد. به دستور شاه تهماسب حکومت یزد در اختیار حمزه بیگ فرزند وی قرار گرفت و حمزه بیگ نیز قاسم بیگ تالش را نایب خود کرد و سفارش رعیت پروری بسیار به وی کرد و از شاه نعمت‌الله نیز خواستار حمایت از قاسم بیگ شد.^۱

بعد از اینکه همایون فرزند بابر سلطنت خود را در هندوستان به وسیله شیرصوری از دست داد شاه به محمد خان لله محمد خدا بنده دستور داد که از وی به نحو شایان توجهی استقبال و پذیرایی کند. شاه با نامه‌ای که به خط خود به محمد خان نوشت بارخانه‌ای را به وسیله حمزه بیگ تالش و حسن بیگ یوزباشی به همراه صد نفر قورچی برای وی فرستاد. اهمیت استقبال در نزد شاه به حدی بود که صد و بیست هزار تومان نقد به همراه حمزه بیگ تالش ارسال داشت و در ضمن نوشت که اگر خرج استقبال تا هشتصد یا نهصد هزار تومان برسد به شرطی که باعث خجالت نشود اشکالی ندارد. در ضمن شاه دستور داد که تا همایون بن بابر تکلیف نشستن به خدا بنده نکند وی از نشستن خودداری کند. مهماندار همایون شاه از هرات علاوه بر حسن بیگ، حمزه بیگ تالش نیز بود.^۲

حمزه بیگ تقریباً در حل تمامی مشکلات شرق ایران دخیل بود. بعد از تصرف شهر شیروان توسط ابای ترکمان شاه متوجه این شهر شد. با فرار ابای ترکمان، عبدالله خان برای دستگیری وی به دنبالش حرکت کرد. شاه که از رفتن عبدالله خان مطلع شد جمعی از دلاوران نامدار مثل حمزه بیگ تالش و حسن بیگ را دستور داد که از عقب عبدالله خان بروند و با عبدالله خان در حالی

که در سرابای ترکمان را داشت وارد شهر شیروان شدند و به حضور شاه رسیدند.^۱

با شنیدن خبر مریضی شاه تهماسب، عیدالله خان با هشتاد هزار نفر از ازبکان به خراسان حمله آورد و پس از گذشتن از جیحون با نوشتن نامه‌ای حضور خود را با چنین سپاه عظیمی به اطلاع خدا بنده رساند و وی نیز ضمن نامه‌ای به شاه - که بعد از قتل ابای ترکمان در استرآباد به سر می‌برد - حرکت عیدالله خان را به طرف شرق ایران اطلاع داد. شاه به طرف هرات رفت و از عقب وی حسن بیگ، حمزه بیگ تالش و دیگر امرا با سپاهیان بسیار رو به جانب خراسان نهادند.^۲ بعد از شکست عیدالله خان شاه دستور دستگیری جانی بیگ را صادر کرد و برای این منظور چون داوطلب خواست پس از عبدالله خان، حسن بیگ، حمزه بیگ تالش و ولی خلیفه روملو سر فرود آوردند.^۳

سرکوبی خان احمد

با توجه به واگذاری بیه‌پس به خان احمد، به دستور وی شیرزاد سلطان و میرعباس سلطان با حمله به گسکر ضمن شکست امیره جهانگیر گسکری سپهسالار این شهر وی را به قتل رساندند. امیره سلطان حاکم گسکر نیز به قزوین فرار کرد.^۴ گسکر تا اوایل صفویه زیر نظر حاکم بیه‌پس، امیراسحاق اداره می‌شد اما به دستور تهماسب دومین شهر بزرگ تالشان^۵ به دلیل موقعیت استراتژیکی و اقتصادی زیر نظر حاکم آستارا قرار گرفت. به همین دلیل هجوم خان احمد به گسکر باعث کدورت شاه تهماسب شد و در نتیجه حسن بیگ را ظاهراً جهت استمالت ولی در حقیقت برای پی بردن به اهداف خان احمد به لاهیجان

۱. همان، ص ۳۱۳.

۲. همان، ص ۳۱۳.

۳. همان، ص ۳۱۸.

۴. ولایات دالمرزگیلان، ص ۵۰۱.

۵. بزرگترین شهر تالشان تا نیمه دوم قرن هیجدهم آستارا بود. قره‌خان پدر میرمصطفی خان پس از قتل نادر به آرامی لنگران را توسعه داد به طوری که پس از دو دهه به مهمترین شهر تالشان تبدیل شد.

فرستاد. حسن بیگ در بازگشت از تمرّد حاکم بیه پیش سخن راند. تهماسب، امیره ساسان را با تعدادی از سپاهیان قزلباش به گسکر فرستاد. سپهسالار سعید که از طرف خان احمد والی آن دیار بود در جنگ با امیره ساسان به قتل رسید و نیروی وی منهزم شد.^۱

خان احمد پس از اطلاع از پیروزی امیره ساسان، از راه رشت، صومعه سرا و کسما به سمت گسکر روانه شد.

اما در دُرْدِه‌نده^۲ خبر بیماری فرزندش سلطان حسن، وی را مجبور به مراجعت کرد.^۳ شاه تهماسب خواهرزاده اش جمشید خان را به گیلان فرستاد تا خان احمد بیه پس را به وی بسپارد. خان احمد همه سرزمین بیه پس به جز کوچصفهان را به جمشید خان سپرد. شاه که از سرپیچی های مکرر خان احمد ناخشنود بود یوقلی بیگ ذوالقدر را با سپاهسانی جهت به تحقق پیوستن فرمان شاه به گیلان فرستاد اما سپاهیان خان به فرماندهی امیر شاه منصور لاهیجی سپهسالار بیه پیش غفلتاً بر سر یوقلی بیگ ریخته و تمام افراد وی را به قتل رساندند.^۴

شاه تهماسب که از این مسئله به شدت خشمگین شده بود^۵ فرمان حرکت سپاه را از دو سمت به لاهیجان صادر کرد. تمام تالشان منطقه تالش شمالی و جنوبی از قزل آغاج، لنکران، آستارا تا گسکر و مردم گیلان بیه پس، اردبیل، مغان، ارسبارود، خلخال و طارم به سرداری معصوم بیگ صفوی^۶ و صدرالدین صفوی و بایندر خان تالش حاکم آستارا و امیره ساسان حاکم گسکر و احمد سلطان وکیل جمشید خان و کامران میرزا حاکم کوهدم از طریق آستارا، کرگانرود، گسکر، کسما و صومعه سرا^۷ و سپاه دوم نیز به فرماندهی تعدادی از امرا از جمله حمزه بیگ تالش از قزوین راهی لاهیجان شدند.^۸

۱. احسن التواریخ، ص ۵۵۹.

۳. تاریخ گیلان، ص ۴۴.

۵. تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۱۸۳.

۷. تاریخ گیلان، ص ۴۵.

۲. اولین روستای پس از کسما در مسیر گسکر.

۴. احسن التواریخ، ص ۵۶۰.

۶. از شیخ صفی تا شاه صفی، ص ۸۳.

۸. احسن التواریخ؛ ص ۵۶۱.

سپاه اول در احمد گوراب رشت بعد از شکست دادن سپهسالار کیارستم، خان احمد را واداشت که همه بزرگان را به پیشواز معصوم بیگ صفوی بفرستد.^۱ اما سردار تهماسب خواستار تسلیم خان احمد شد. خان احمد با سپاهیان ضمن ترک لاهیجان به سوی دیلمان روانه شد. سپاه اعزامی حمزه بیگ تالش که از قزوین حرکت کرده بود به خان احمد حمله کرد، و سراپرده و بارگاه وی را تصرف کردند.^۲ و خان احمد ناچار جبال اشکور را در پیش گرفت. دو سپاه اعزامی در لاهیجان به هم ملحق شدند.

معصوم بیگ، صدرالدین و احمد سلطان را سپهسالار سیبه نموده، بایندر خان تالش، امیره ساسان تالش و حمزه خلیفه تالش را با سپاه بسیار مأمور دستگیری خان احمد کرد.^۳ کثرت امرای تالش گسترش نفوذ تالشان در سپاه تهماسب را نشان می دهد.

بعد از قتل چندتن از امرای بیه پیش، دستگیری خان احمد به دلیل فرار سیدن فصل زمستان مشکل شد ولی نهایتاً بعد از سه ماه، در کوههای سیاهکلرود گیلان دستگیر شد و در بیستم ربیع الاول ۹۷۵ روانه قلعه قهقهه و سپس روانه قلعه اصطخر فارس شد.^۴ و حکومت گیلان^۵ بین الله قلی سلطان استاجلو، اسکندربیگ افشار، حمزه بیگ تالش، زینل بیگ ذوالقدر و شرف خان گرد تقسیم شد.^۶

الله قلی خان استاجلو پس از مدتی کوتاه به ییلاق لاهیجان رفت. سپاهیان بیه پیش سیدحسین ناجی را حاکم خود قرار دادند و به فرمان وی امیره دُباچ سپهسالار شد. بعد از چند بار شکست قوای اعزامی از پایتخت، نهایتاً امیره

۱. تاریخ گیلان، ص ۴۵.

۲. احسن التواریخ، ص ۵۶۱.

۳. همان، ص ۵۶۴.

۴. تاریخ گیلان، ص ۴۵.

۵. بعد از دستگیری خان احمد، به فرمان تهماسب، احمدسلطان، جمشیدشاه خواهرزاده شاه تهماسب را در سال ۹۷۵ ق (۱۵۶۷ م) از خلخال به فومن آورد. در بیست و دوم شعبان ۹۷۷ (۱۵۷۰ م) تهماسب دختر خویش را به عقد جمشید شاه درآورد. ولایات دالمرز گیلان، ص ۵۰۳.

۶. احسن التواریخ، ص ۵۶۶.

ساسان حاکم گسکر با بیست هزار سپاه^۱ به دفع آنان مأمور شد ولی در حسن کیاده شکست خورد و تا انزلی مورد تعقیب قرار گرفت.^۲ با قتل امیره دباچ در دوازدهم ربیع الاول ۹۷۷^۳ در کدوین کوچصفهان توسط یکی از تالشان به نام شیخ ابراهیم ماسوله‌ای که از جانب جمشیدشاه حمایت می‌شد، این حرکت سرکوب شد.^۴

مرگ تهماسب

با مرگ تهماسب در شب سه‌شنبه پانزدهم صفر ۹۸۴ (۱۵۷۶ م.) و به قدرت رسیدن حیدر میرزا، حمزه سلطان تالش که مهمترین فرمانده تالشان و از بزرگترین امرای سپاه صفوی بود^۵ به طرفداری از حیدر میرزا در برابر اسماعیل میرزا پرداخت و وجود مخالفت‌های جدی از سوی امیران تالش سپاه صفوی، به دلیل نفوذ فوق‌العاده حمزه سلطان تالش، اکثریت تالشان^۶ به ناچار از وی پیروی کردند. حمزه بیگ تالش با سران استاجلو، شیخاوند و گرجی برای به سلطنت رساندن حیدر میرزا تلاش گسترده‌ای انجام داد ولی نتوانست از پس قزلباشان که به دلیل جنگجویی و شهادت اسماعیل میرزا سخت به وی وفادار بودند برآید. پس از قتل سلطان حیدر در حالی که تعدادی از امرای طرفدار حیدر گریختند، ولی حمزه خان از شهر بیرون رفت در نتیجه به وسیله سران قزلباش دستگیر و در برابر قصر شاه در قزوین اعدام شد.^۷

حمایت بزرگترین فرمانده تالشی از حیدر نقش عظیمی در تضعیف این ایل در میان قزلباشان داشت و دیگر هیچ امیر تالشی در رکاب امرای شاهان صفوی به مانند حمزه سلطان تالش قرار نگرفت، گرچه هنگامی که اسماعیل پس از بیست

۱. از شیخ صفی تاشاه صفی، ص ۸۳.

۲. ولایات دالمرزگیلان، ص ۵۰۵.

۳. روملو آن را سال ۹۷۹ ق نوشته است.

۴. احسن التواریخ، ص ۵۷۹؛ تاریخ گیلان، ص ۶۰.

۵. تاریخ عالم‌آرای عباسی، صص ۲۹۸ و ۳۰۳.

۶. به نظر می‌رسد که با افزایش سپاهیان تالش، تعداد آنان به بیش از هزار نفر رسیده باشد. عالم‌آرای شاه تهماسب، ص ۳۲۴.

۷. تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص ۲۹۸ و ۳۰۳.

سال زندان از اردبیل به طرف قزوین حرکت کرد عده‌ای از امرای تالش که مخالف پشتیبانی از حیدر بودند از اسماعیل میرزا حمایت کردند.^۱ در قریه‌خانه شیر امیره سیاوش پسر امیره ساسان حاکم گسکر به اردوی شاه ملحق شد. در زنجان‌رود نیز تعدادی از امرای تالش^۲ به همراه امرای تکلو و استاجلو به اسماعیل پیوستند و از جانب شاه جدید با افتخارات و تشریفات خاص پذیرایی شدند.^۳ در هر صورت تالشان نظر واحدی راجع به مسائل مختلف نداشتند قتل حمزه سلطان تالش و گرایش امرای پایین‌تر تالش به اسماعیل را می‌توان دال بر صحت این مطلب دانست.

خان احمد که در دهه آخر سلطنت تهماسب اول و دوران سلطنت هجده ماهه اسماعیل دوم در زندان بود در سال ۹۸۵ ق. پس از به تخت نشستن محمدخدا بنده آزاد شد و به قزوین آمد^۴ و با یکی از دختران تهماسب به نام مریم بیگم ازدواج کرد و به عنوان حاکم ایالت بیه پیش و لقب اخوت سرافراز گشت.^۵ بلافاصله بعد از حضور در گیلان در دوازدهم رمضان ۹۸۷ در کوچصفهان با جمشید خان به جنگ پرداخت اما با تدبیر یکی از امرای تالشی سپاه بیه پس به نام شیرزاد از تالشان روستای ماکلوان فومن شکست خورد.^۶

خان احمد چون از راه جنگ برای از میان برداشتن جمشید خان توفیقی پیدا نکرد در سال ۹۸۸ ق. سعی به جلب حمایت کامران میرزای کوه‌دومی کرد. اطمینان بیش از اندازه جمشید خان به وکیلش فرصتی را برای وی فراهم کرد تا با قرباهداد فرمانده سپاه بیه پس برای از میان برداشتن جمشید خان توافق و در دوم

۱. احسن التواریخ، ص ۶۰۶؛ والتر هینتس، شاه اسماعیل دوم، ترجمه کیکاووس جهانداری، (تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱)، صص ۶۸ و ۷۵.

۲. محمود بن هدایت‌الله انوشه‌ای نطنزی، نقاة الآثار فی ذکر الاخبار در تاریخ صفویه، به اهتمام احسان اشراقی، (تهران: انتشارات علمی و فرهنگی ۱۳۷۳)، ص ۲۷.

۳. احسن التواریخ، ص ۶۲۱؛ شاه اسماعیل دوم، ص ۷۵.

۴. نقاة الآثار فی ذکر الاخبار در تاریخ صفویه، ص ۴۶۴.

۵. از شیخ صفی‌تاشاه صفی، ص ۱۰۴ و ۱۰۸. ۶. تاریخ گیلان، ص ۶۵.

ذیقعه سال ۹۸۸ جمشید خان و مادرش را دستگیر کند. سپس برای توجیه اقدام خود، از ظلم و جور و نمک به حرامی جمشید خان به شاه شکایت بردند و با جلب حمایت درباریان در هشتم محرم ۹۸۹ (۱۵۸۰ م.) جمشید خان را به قتل رساند.

ترس خان احمد از کامران میرزا باعث جلب حمایت شاه در تقسیم بیه پس میان سران استاجلو شد. و به همین جهت شاه با فرستادن سلیمان خان به گیلان^۱ ضمن صدور احکامی برای بایندر خان تالش و امیره حمزه خان تالش و امیره سیاوش حاکم گسکر، خواستار دستگیری کامران میرزا شد.^۲

پس از قتل جمشید خان و حرکت سپاه قزلباش به طرف بیه پس، شیرزاد ماکلوانی با هدف تسلط بر بیه پس^۳، پسری از تالشان فومن را به عنوان فرزند جمشید خان و با لقب سلطان محمودخان علم کرد و با جمع آوری ده هزار تفنگچی و کماندار از تالش و گیلک به طرف رشت حرکت کرد. کامران میرزا و قراهدار با اطلاع از توافق شیرزاد و خان احمد چون توان ایستادگی در مقابل شیرزاد ماکلوانی را نداشتند^۴ با دو پسر جمشید خان به کوه دم فرار کردند. شیرزاد تالشی، حمزه بیگ پسر قراهدار و چندین نفر از قاتلان جمشید خان را به دار زد و جسد آنها را به آتش کشید.^۵

۱. عبدالفتاح فومنی در صفحه ۷۵ کتاب ارزشمندش درباره انگیزه حضور سلیمان خان در بیه پس اشتباه کرده است. وی می گوید: «کامران میرزا و قراهدار پس از هزیمت از مقابل شیرزاد ماکلوانی به سلیمان خان بیگلربیگی شیروان - که به اتفاق عساکر برای قشلاق به خراسان می رفت - متوسل شده و با پیش کشیدن مسائل اخلاقی و تقدیم هزار تومان پول نقد از وی خواستار حضور در بیه پس برای دفع شیرزاد ماکلوانی شدند.»

اما اسکندر بیگ منشی که همراه سلیمان خان بوده به درستی خلاف گفته های عبدالفتاح را ثابت کرده است. تاریخ عالم آرای عباسی، صص ۴۱۳-۴۱۲.

۲. همان، صص ۴۱۲-۴۰۸؛ از شیخ صفی شاه صفی، ص ۱۱۵.

۳. تاریخ عالم آرای عباسی: ص ۴۱۲.

۴. تاریخ گیلان، ص ۷۴؛ تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۴۱۲.

۵. تاریخ گیلان، ص ۷۵.

شیرزاد ماکلوانی برای مقابله با سلیمان خان به اتفاق سلطان محمودخان و تمام لشکر بیه‌پس از راه بیجارپس که طریق متعارف رشت بود بیرون آمد. کامران میرزا کوه‌دومی راه غیرمتعارف را اختیار نموده با فوجی از لشکر قزلباش روانه رشت شد. شیرزاد پس از اطلاع از این حرکت، از راه احتیاط لشکریان را به فرمان سلطان محمودخان گذاشته و با معدودی به رشت آمد تا خبری بگیرد. مقارن رسیدن به میدان سیاه‌گوراب که کنار خانه جمشید خان بود با چند نفر از قزلباشان به جنگ پرداخت و توسط یکی از قزلباشان از اسب به زیر انداخته و دستگیر شد.^۱

پس از دستگیری شیرزاد ماکلوانی، سلیمان خان و لشکر قزلباش در میدان سیاه‌گوراب رشت فرود آمدند اما لشکر بیه‌پس به فرماندهی سلطان محمودخان نامی به محض شنیدن خبر دستگیری شیرزاد به عزم جنگ به رشت آمدند اما در مقابل لشکر سلیمان خان شکست خوردند و به جنگل فرار کردند و سپس با پراکندگی بسیار به فومن رسیدند.

کوششهای انجام شده از سوی مردم برای آزادی شیرزاد ماکلوانی باعث اعدام وی توسط سلیمان خان شد؛ کاری که باعث ناخشنودی مردم منطقه از تالش و گیلک شد و اقدامات سلیمان خان و سران سپاه وی برای استمالت این مردم سودی نبخشید و حتی امرای بزرگ تالش نیز از این حضور لشکر سلیمان بسیار ناراحت بودند. عالم‌آرای می‌نویسد که بعد از اعدام شیرزاد ماکلوانی، بایندرخان تالش، امیره سیاوش و امیره حمزه خان از سران متنفذ تالشان به رشت رسیدند^۲ و

۱. تاریخ عالم‌آرای عباسی، صص ۴۱۳-۴۱۲. عبدالفتاح در خصوص این جنگ می‌نویسد که «روز شنبه بیست و دوم جمادی‌الاول سال ۹۹۹ در کلاشه رودبار جنگ کردند که بسیاری از رؤسای لشکر شیروان به ضرب تیر سخت کمان تالش به قتل رسیدند و شیرزاد ماکلوانی با وجود دلیری و پهلوانی اسیر شد. سپس سلیمان خان و کامران میرزا و قرابهادر به اتفاق لشکریان داخل رشت شدند و شیرزاد ماکلوانی را به قتل رساندند.» به یقین مؤلف تاریخ گیلان حداقل تاریخ جنگ را ده سال بیشتر نوشته است. تاریخ گیلان، ص ۷۶.

۲. تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص ۲۲۶.

با سلیمان خان ملاقات کردند و ظاهراً اظهار خرمی بسیار نمودند اما باطناً از قزلباشان ناراضی و حاضر نبودند که لشکر قزلباش از گیلان دخالتی داشته باشد و حتی کارشکنی کردند. میان سران قزلباش که برای غارت و چپاول آمده بودند چون منافعی عایدشان نشد کار به دودستگی و تفرقه انجامید در نتیجه دست از حکومت گیلان برداشتند و قرار شد تحت الحفظ نیروهای بایندر خان تالش و امیره سیاوش و کامران میرزای کوهدمی هرچه زودتر از طریق جنگل به طرف قزوین حرکت کنند تا از تعرض مردم تالش و گیلک در امان باشند. بعد از حرکت سپاه سلیمان خان مردم منطقه ضمن مسدود کردن راهها با نیروهای قزلباش به جنگ پرداختند.^۱ و جمعی کثیر از آنها را به قتل رساندند و مابقی با به جا گذاشتن باروبنه خود به کوهدم رسیدند.^۲ در همان روز بایندر خان و امیره سیاوش بدون خداحافظی از امرای قزلباش جدا شده و سپاه سلیمان خان پریشان و بی سروسامان از راه منجیل راهی قزوین شد.^۳

بعد از قتل شیرزاد ماکلوانی، سلطان محمودخان تالش - که شیرزاد وی را به پسری جمشید خان برداشته بود - شورش کرد اما در روستای تالش نشین تنف رودآیان صومعه سرا به وسیله کامران میرزا دستگیر و در روستای شنبه بازار فومن به قتل رسید.

خدابنده طی دستورالعملی علی بیگ سلطان فرزند احمد سلطان را به منصب وکالت محمدامین خان پسر جمشید خان برداشت و فرمانی برای امیره سیاوش حاکم گسکر صادر کرد که در صورت هجوم خان احمد به بیه پس، به امداد علی بیگ سلطان بشتابد و لشکر از او دریغ ندارد. علی بیگ سلطان از طریق پشته کوه به ماسوله آمد. بوسعید میر که از منصب وکالت علی بیگ سلطان خشمگین بود برای جلوگیری از تحقق حکم شاه با جمعی از تالشان گوراب

۲. تاریخ گیلان، ص ۷۷.

۱. همان، صص ۴۱۵-۴۱۴.

۳. تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۴۱۵.

زرمخ^۱ و تنیان بر فومن تسلط یافت. شیرزادسلطان سپهسالار رشت برای سرکوبی وی به فومن آمد و ضمن شکست بوسعیدمیر در کوههای ماسوله بر علی بیگ سلطان هجوم برده و وی را متواری کرد. علی بیگ سلطان از طریق کوههای ماسوله و ماسال به گسکر رفت و حکم شاه را به امیره سیاوش عرضه نمود.^۲

امیره سیاوش دویست سوار و پانصد پیاده به سرداری قاسم مهرداد همراه علی بیگ سلطان روانه نمود. سپاه فوق با عبور از دُهنده، کسما و شنبه بازار در حوالی فومن از سربازان بوسعیدمیر شکست خورد. حضور تالشان شفت با داس و تبر در سپاه بوسعیدمیر که نقش عظیمی در جنگ داشتند از یک طرف و حضور تالشان منطقه گسکر در لشکر علی بیگ سلطان از طرف دیگر، از نکات جالب توجه این جنگ است. با عقب نشینی نیروی اعزامی، امیره سیاوش خان شخصاً با جمع آوری نیروهای تالش از راه یشاوندان به پسیخان آمد و شیرزادسلطان را در همین منطقه شکست داد و محمدامین خان فرزند جمشیدخان را از دست شیرزادسلطان به در آورده به علی بیگ سلطان سپرد و با لشکریان خود از راه کسما به گسکر رفت.^۳

بعد از شکست شیرزادسلطان، وی از طرف خان احمد، سپهسالار کوچصفهان گشت و با نیروهای اعزامی برای تصرف بیه پس به رشت آمد. با کوششهای امیره سیاوش حاکم گسکر، طرح شیرزادسلطان برای تصرف فومن معوق ماند.^۴ شیرزادسلطان مجدداً با برداشتن ابراهیم خان پسر بزرگ جمشیدخان به طرف فومن حرکت کرد. در پسیخان علی بیگ سلطان با وی جنگ کرد اما شکست خورد و ناچار با محمدامین خان فرزند کوچک جمشیدخان به روستای ندامان^۵ از توابع گوراب زرمخ رفت. شیرزادسلطان به روستای فوق حمله کرد و تمام اموال و اثقال محل اقامت وی را به غارت برد.^۶

۱. امروز «گوراب زرمیخ» نامیده می شود.

۲. تاریخ گیلان، صص ۸۵-۸۲.

۳. همان، ص ۹۰.

۴. همان، صص ۸۸-۸۶.

۵. همان، ص ۹۳.

۶. روستایی با اکثریت تالشی.

علی بیگ سلطان برای دریافت کمک به نزد امیره سیاوش حاکم گسکر رفت و وی که قدرتمندترین شخص در بیه پس در این دوره محسوب می شد تمام سپاهیان گسکر و فومنات را احضار کرده و با لشکر بسیار روانه رشت شد. شیرزاد سلطان بعد از اطلاع از کثرت سپاه امیره گسکر و قلت سپاه خود ابراهیم خان را برداشته روانه لاهیجان شد. امیره به تعاقب سپاه وی تا رشت پرداخت سپس به گسکر مراجعت کرد. علی بیگ سلطان به همراه محمدامین خان به ماسوله رفتند که این کار فرصتی را برای حاکم بیه پیش فراهم کرد. خان احمد فردی تالش از اهالی ماسوله به نام ملک عنایت - که سابقاً داروغه ماسوله و حالا در خدمت خان بود - را مأمور کرد که به طریقی محمدامین خان را از ماسوله به لاهیجان آورد. ملک عنایت ماسوله ای با تعدادی همراه از راه دیلمان و کوههای شفت خود را به ماسوله رسانید و با ربودن محمدامین خان وی را از راه کوهستان کلیله بر و ییلاق لوک و گیلور و دیلمان به لاهیجان رساند و خان احمد بسیار خوشحال شد.^۱

چون شیرزاد سلطان از توطئه خان احمد برای دستگیری و زندانی کردن خود آگاه شد سعی کرد از دعوت امیره حمزه خان تالش حاکم قدرتمند آستارا برای ازدواج ابراهیم خان پسر جمشید خان با دخترش^۲ به نوعی بر ضد خان احمد و صلح با علی بیگ سلطان استفاده کند. شیرزاد سلطان از حاکم قدرتمند آستارا می خواست که ضمن طلب محمدامین خان از خان احمد و آوردن وی به بیه پس، رشت و توابع آن را به ابراهیم خان و فومن و توابع آن را به محمدامین خان واگذارد تا شاید قتل و خونریزی به مصالحه تبدیل شود.^۳

امیره حمزه خان تالش موافقت خود را برای چنین امری اعلام داشت و پس از

۱. همان، صص ۹۵-۹۴.

۲. یک سال قبل از قتل جمشید خان، ابراهیم خان، دختر امیره حمزه خان را نامزد کرده بود. برخلاف بعضی نوشته ها، جمشید خان در این راه پیش قدم شده بود نه امیره حمزه خان. در هر صورت جمشید خان نتوانست عروسی را به خانه آورد. همان، ص ۹۷.

۳. همان، ص ۹۸.

احضار لشکریان به اتفاق پسرانش ایرج خان و قلیچ خان و سران سپاه تالش به گسکر آمد و به اتفاق شوهر خواهرش امیره سیاوش حاکم گسکر از راه کسما به گوراب فومن رسید. در آن مکان علی بیگ سلطان و شیرزادسلطان با پادرمیانی امیره حمزه خان تالش با هم مصالحه کردند و سپس تمام امرا به اتفاق امیره حمزه خان تالش به سوی رشت روانه شدند. قرار بر این بود که امیره حمزه خان تالش طی نامه‌ای به خان احمد و فرستادن رسولی، محمدامین خان را به رشت آورد تا با تقسیم کردن مملکت بیه‌پس به دو قسمت و واگذاری آن به پسران جمشید خان به اختلافات گسترده در بیه‌پس پایان بخشد.

پس از رسیدن به رشت امیره حمزه خان تالش به اتفاق پسرانش در دارالاماره نزول نمود و شیرزادسلطان در خانه شخصی به نام عبدالرحمان و امیره سیاوش حاکم گسکر و همراهان در منازل اعیان رشت اتراف کردند. ظاهراً علی بیگ سلطان با مبلغی قابل توجه امیره سیاوش گسکری و برادرش امیره مظفر را برای به قتل رساندن شیرزادسلطان به سوی خود جلب کرد سپس با اعطای چهارصد تومان درآمد یکساله شیلات تولم^۱ به امیره حمزه خان تالش و فرزندان وی آنها را وادار به سکوت کرد. در روز یکشنبه نوزدهم ربیع‌الآخر ۹۹۴ امیره سیاوش به لطایف‌الحیل شیرزادسلطان را خانه خود دعوت کرد و در حیاط منزل امیره مظفر وی را به قتل رساند و سر وی را برای خان احمد فرستاد. سپس علی بیگ سلطان به اتفاق ابراهیم خان به فومن آمد و مدت چهار سال بی‌دردسر به حکومت پرداخت.^۲

۱. منطقه‌ای در کنار بازار جمعه و از توابع صومعه‌سرا که امروز «تولمات» نام دارد.

۲. همان، صص ۱۰۱-۹۹ و ۱۰۴.

فصل سوم

از شاه عباس اول تا سقوط صفویه

زمانی که شاه عباس درگیر جنگ با ترکان عثمانی بود خواجه مسیح وزیر عزل شده خان احمد به قزوین رفت. ضمن گزارش نافرمانی حاکم بیه پیش، شاه را به تصرف ولایت دالمرزگیلان ترغیب کرد.^۱

خان احمد با اعزام خواجه حسام‌الدین لنگرودی وزیر جدید خود از راه شیروان به استانبول، پیشنهاد کرده بود که اگر فوجی از عساکر عثمانی از راه دریاچه خزر به لاهیجان آیند قلعه لاهیجان را به تصرف ایشان می دهد و از لاهیجان تا قزوین راهی طولانی نیست. گزارش هیئت تحقیقی شاه عباس نیز از خودسریهای خان احمد حکایت داشت.^۲

پس از صلح با عثمانی به فرمان شاه در صفر سال ۱۰۰۰، فرهاد قرامانلو با لشکر آذربایجان و با جمع کردن بخشی از نیروهای تالش از راه تالش شمالی و آستارا به گسکر رسید. با حکم شاه امیره سیاوش حاکم گسکر به فرهاد خان ملحق شد^۳ سپس از راه کیورچال، انزلی و لشت نشاء از سفیدرود عبور کرده^۴ و در روز چهارشنبه پنجم شوال سال ۱۰۰۰^۵ با لشکر خان احمد به سرداری میرعباس

۱. همان، ص ۱۰۵.

۲. تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص ۷۰۰؛ تاریخ گیلان، ص ۱۰۶.

۳. تاریخ عالم‌آرای عباسی، صص ۷۰۱-۷۰۲؛ تاریخ گیلان، ص ۱۰۷.

۴. تاریخ عباسی یا روزنامه جلال، صص ۱۱۶-۱۱۵.

۵. منجم آن را اول رجب سال ۱۰۰۰ نوشته است. همان، صص ۱۱۶-۱۱۵.

سلطان، سپهسالار لاهیجان و تالش کولی و کیا جلال الدین سپهسالار دیلمان درگیر شدند. به دلیل عدم اطلاع قزلباشان همراه فرهاد خان از جنگ در جنگلها، به ناچار سپاه امیر گسکر و سپاه بیه پس به فرماندهی علی بیگ سلطان - که اکثریتی از هر دو سپاه تالش بودند - وارد کارزار شدند و ضمن شکست دادن سپاه بیه پیش آنها را وادار به فرار کردند. خان احمد بعد از اطلاع از شکست سپاه خود به رودسرفت و سپس به اتفاق محمد امین خان سوار بر کشتی به شیروان فرار کرد.^۱ شاه عباس در روز جمعه هشتم شوال وارد لاهیجان شد و در روز چهارشنبه سیزدهم شوال باغ خان احمد را ویران کرده و آن را به میدانی برای چوگان بازی تبدیل کرد.^۲

شاه عباس در ازای خدمت امیره سیاوش الکای خلخال را که از توابع آذربایجان و به ولایت گسکر پیوسته بود به او عنایت کرد.^۳ همچنین با عزل ابراهیم خان از حکومت بیه پس، علی بیگ سلطان را به عنوان جانشین وی تعیین نمود. در ضمن به علی بیگ دستور داد که بعد از رسیدن به فومن ابراهیم خان را روانه قزوین کند.^۴ شاه عباس تصمیم به تسخیر کل دالمرز گیلان گرفته بود^۵ و به همین جهت لازم بود حاکم بیه پس و بیه پیش را به شدت تضعیف کند یا از بین ببرد. به زعم شاه حاکمان مناطق فوق با انکار اطاعت از شاه در حقیقت یاغی شده بودند و شاه در نظر داشت آن را مستقیماً زیر نظر خود اداره کند و به حکومت خان خانی که باعث تشتت و تفرق می شد پایان دهد و کارهای مربوطه آن را به وزیر گیلان واگذار کند.^۶

به همین بهانه در پنجم رجب ۱۰۰۱ برای سیر و شکار به سوی قزل آغاج روانه شد. فرهاد خان که در خدمت شاه بود علی بیگ سلطان - که لقب خانی

۱. تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۷۰۳؛ تاریخ گیلان، ص ۱۰۸.

۲. تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۷۰۳؛ تاریخ گیلان، ص ۱۰۹.

۳. تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۷۰۴. ۴. تاریخ گیلان، ص ۱۱۰.

۵. سفرنامه پیرودلاواله، ص ۱۵۸. ۶. تاریخ عالم آرای عباس، ص ۷۲۰.

شاه را نیز به یدک می‌کشید - و امیره سیاوش را از گسکر را به شکارگاه شاه فراخواند.^۱ فرهاد خان نظر به عداوت ابتدا امیره سیاوش و سپس علی خان را به زنجیر کشید.^۲ دریند کردن امیره سیاوش ضربه‌ای به قدرتمندترین حاکم تالش یعنی حمزه خان که برادرزن وی بود به حساب می‌آمد. با وجود حکم شاه عباس، امیره حمزه خان به حضور نرسید.^۳

با برانداختن سلاطین اسحاقی فومن، پسرعموی علی خان به نام کارکیاشاه ملک سپهسالار بیه‌پس و مصطفی خان سلطان قاجار به سمت داروغگی فومن تعیین شد.^۴

بعد از شورشهای مردم بیه‌پس و بیه‌پیش علیه قزلباشان ترک^۵ شاه عباس قصد کرد ابراهیم خان پسر جمشید خان را به حکومت بیه‌پس بردارد^۶ اما با اصرار زیاد و ضمانت فرهاد خان مجدداً علی خان از حبس بیرون آمده^۷ و به عنوان حاکم بیه‌پس از سوی شاه عباس منصوب شد. در روز شنبه هفدهم محرم الحرام ۱۰۰۲ علی خان به همراه فرهاد خان وارد رشت و در نوزدهم همین ماه وارد فومن شد.^۸ فرهاد خان با حکم امیرالامرای بیه‌پیش به لاهیجان آمد و سر شاه ملک توسط علی خان در همین ماه برای فرهاد خان به لاهیجان فرستاده شد.^۹

شاه در بهار ۱۰۰۲ ق. برای شکار به گیلان رفت و بی‌درنگ به احضار علی خان - که ظاهراً از دادن باج و خراج خودداری کرده بود - فرمان داد. علی خان که احتمال قتل خود را می‌داد از حضور در درگاه خودداری ورزید. شاه عباس در لاهیجان به فرهاد خان قرامانلو، که ضامن علی خان

۱. نقاوة الآثار فی ذکر الاخبار در تاریخ صفویه، ص ۴۷۵.

۲. تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۷۲۱؛ تاریخ گیلان، ص ۱۱۰؛ تاریخ عباسی یا روزنامه جلال، ص ۱۱۸.

۳. نقاوة الآثار فی ذکر الاخبار در تاریخ صفویه، ص ۴۷۶.

۴. تاریخ گیلان، صص ۱۱۱-۱۱۰؛ تاریخ عباسی یا روزنامه جلال، ص ۱۱۸.

۵. تاریخ عالم آرای عباسی، صص ۷۲۴-۷۲۳. ۶. تاریخ گیلان، ص ۱۱۱.

۷. همان، ص ۷۲۴. ۸. همان، ص ۱۱۲.

۹. همان، ص ۱۱۴.

شده بود، فرمان داد که هر چه زودتر علی خان را دستگیر و به حضور آورد.^۱ علی خان با ده هزار سوار و پیادهٔ تفنگچی به جنگ فرهاد خان در کوچصفهان رفت. تالشان منطقه بیه‌پس در پشتیبانی از علی خان دو دسته شده بودند تالشان منطقه شفت به سرکردگی امیرخواند تالش و سپهسالار میرحاجم شفتی که مترصد فرصتی برای ضربه زدن به علی خان بودند وقت را غنیمت شمرده و به فرهاد خان پیوستند.^۲ ولی کدخدایان و تالشان منطقه شمال و غرب فومنات از علی خان - که خود نیز از اهالی آن سامان بود - حمایت می‌کردند. علی خان بعد از شکست در برابر فرهاد خان تمام اموال خود را قلمی و به ملکان و کدخدایان تالش فومن تحویل داد و به اتفاق چندین همراه در هشتم جمادی الاخر ۱۰۰۲ / بیست و نه تیر از طریق گشت رودخان و ماکلوان روانه کوههای تنیان شد که به دلیل گسترده بودن جنگل، عبور و مرور در آن بسیار مشکل بود.

فرهاد خان در روز چهارشنبه چهاردهم جمادی‌الاول از رشت به فومن و سپس به قلعه رودخان رفت و به امیرخواند تالش در منطقه گشت رودخان پیوست. دو سپاه در روز دوشنبه نوزدهم جمادی‌الاول از طریق شنبه بازار ولولمان روانه تنیان شدند.^۳

امیر مظفر برادر امیره، سیاوش حاکم گسکر که دست به اقدام ناموفقی برای فراری دادن علی خان از طریق دریا زده بود به اقدام شاه عباس نسبت به خود ظنین شد و به اتفاق امیره یوسف و امیره محمد پسران امیره سیاوش به جنگلهای ماسال پناه برد.^۴

شاه عباس به ذوالفقارخان قرامانلو امیرالامرای آذربایجان و برادر فرهاد خان فرمان داد که با تمامی سپاه آذربایجان و چریکهای تالش از قزل‌آغاج در شمال تالش شمالی تا آستارا به سوی تالش جنوبی برود.^۵

۱. تاریخ عالم‌آرای عباسی، صص ۷۷۷-۷۷۶.

۲. تاریخ گیلان، ص ۱۱۷.

۳. همان، صص ۱۱۹-۱۱۸.

۴. تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص ۸۷۲.

۵. همان، ص ۷۷۷؛ تاریخ عباسی یا روزنامه جلال؛ صص ۱۳۴-۱۳۳.

شاه که به دنبال دستاویزی برای از بین بردن امیره سیاوش^۱ والی گسکر می‌گشت^۲ نمایشنامه‌ای ترتیب داد بدین صورت که وقتی در شکار بود فردی از معتمدان امیره سیاوش - که ظاهراً خبرچین دربار بود - به نزد شاه آمد، و اظهار داشت که امیره سیاوش رهبری شورش اقوامش را در دست داشته و از برادرش امیره مظفر مرتباً نامه‌هایی سری دریافت می‌کند. شاه ضمن به قتل رساندن فرد مذکور، دستور دستگیری و سپس قتل امیره سیاوش را صادر کرد و سر وی را در بازار گسکر بر دار کردند.^۳

ذوالفقار خان، کلبعلی بیگ، داروغه اردبیل را به اتفاق سپهسالار میرزای تالش به کوههای ماسال فرستاد و خود به اتفاق لشکریان منطقه تالش نشین گسکر را محاصره نمود و جمعی از مردم تالش را به قتل رساند و اموال و اثقال آنها را به تاراج برد و زن و فرزند آنان را نیز به اسارات درآورد. سپس با معدودی از لشکریان قزلباش به سوی جنگلهای ماسال حرکت کرد.^۴

کلبعلی بیگ قرامانلو در جنگلهای ماسال بر برادر و پسران امیره سیاوش دست یافت. ذوالفقار خان به همراه اسیران به گسکر مراجعت^۵ کرد و حکومت ناحیه به نام وی قلم خورد و سپهسالاری گسکر نیز در اختیار میرزای تالش قرار گرفت.^۶ ذوالفقار خان سپس با سپاهیان و پسران و برادر امیره سیاوش به روستای تنیان رفت.^۷

فرهاد خان نیز که از بیست و دوم جمادی الثانی ۱۰۰۲ در خانه سالار تنیانی نزول نموده بود، با پراکنده کردن چندین هزار نیروی اعزامی شاه و نیروهایی که خود در اختیار داشت در جنگلها و کوههای تنیان، تنفرو، ماکلون، ماسوله تا

۱. امیره سیاوش مجدداً از جانب شاه عباس به حکومت گسکر برداشته شده بود.

۲. تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص ۷۲۰.

۳. همان، ص ۷۸۰.

۴. تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص ۷۸۳.

۵. منجم گوید اسرا از همان ابتدا در اختیار فرهاد خان قرار گرفت. تاریخ عباسی یا روزنامه جلال، ص ۱۱۸.

۶. تاریخ گیلان، ص ۱۲۳.

۷. تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص ۷۸۴.

ماسال و زیر نظر گرفتن تمام منازل، در مدت سه ماه، اثری از علی خان به دست نیاورد.^۱

فرهاد خان به ناچار از شاه درخواست رهایی بوسعیدمیر را کرد که در قلعه قهقهه محبوس و از وضع جغرافیایی منطقه اطلاعات کاملی داشت. به فرمان شاه بوسعیدمیر آزاد و از طریق منطقه تالش شمالی به گسکر آمد و سپس از راه کسما و گوراب زرمخ روانه اردوی فرهاد خان در تنیان شد.^۲ علی خان از تنیان به خانه مستک نام زرمخی آمد.^۳ فرهاد خان پس از اطلاع، صاحب خانواده و چهار فرزند وی را برای پی بردن به محل اختفای علی خان شکنجه کرد اما توفیقی به دست نیاورد.^۴

علی خان و کامران میرزای تولمی به روستای همجوار گوراب زرمخ یعنی مرکیه^۵ رساندند در اینجا برحسب اتفاق دستگیر شدند و به پیش فرهاد خان در تنیان فرستاده شدند. در روز بیست و پنجم رمضان ۱۰۰۲ فرهاد خان به اتفاق برادرش و سایر سپاهیان و اسرا به گسکر^۶ و سپس به سوی قزوین رفت.^۷ شاه دستور داد که استقبال گسترده‌ای از فرهاد خان به عمل آید.^۸ شاه ضمن تشویق مقامات بیه‌پس و عتاب اسرا دستور داد قبای باروتی به آنها پوشانده تا در میدان قزوین به سیاست برسند اما فرهاد خان زبان به شفاعت گشود و در نتیجه به

۱. تاریخ گیلان، صص ۱۲۰ و ۱۶۷.

۲. همان، ص ۱۲۱.

۳. عبدالفتاح می‌گوید بعد از این که علی خان احتمال دستگیری‌اش مسجل شد با توصیه کامران میرزای تولمی جهت فرار به شیروان از طریق دریا به تولم رفت چون توفیقی به دست نیاورد به گوراب زرمخ موطن اولیه‌اش برگشت و در خانه مستک نام زرمخی مخفی شد. با توجه به فرسنگها فاصله بین گوراب زرمخ و تولم و رهایی علی خان از قفس فرهاد خان بعید به نظر می‌رسد که وی مجدداً به قفس اولیه‌اش برگشته باشد. همان، ص ۱۶۸.

۴. همان.

۵. روستایی گیلک‌نشین که در گذشته «مرگی» نامیده می‌شد.

۶. همان، ص ۱۶۹-۱۶۸.

۷. تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص ۷۸۵؛ تاریخ عباسی یا روزنامه جلال، ص ۱۱۸.

۸. تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص ۷۸۶.

دستور شاه عباس اسرا را به سیاهچال الموت قزوین بردند. بعد از دو ماه و هیجده روز به فرمان شاه حسین بیگ شاملو قورچی، علی خان را از الموت به درآورده به دارکشید.^۱

تالش کولی

بعد از رفع فتنه علی خان، تالش کولی از مردم تالشستان دیلمان و از سرداران معتبرخان احمد، در کوههای این منطقه به اتفاق اقوام و بنی اعمام خود یاغی شد^۲ و راهها را مسدود کرد.^۳ شاه عباس دستور داد که در صورت تسلیم از تقصیرات وی درگذرند^۴ اما تالش کولی با متحد شدن با بوسعید شورش خود را گسترده تر کرد در نتیجه شاه فرمان داد که سپاه آذربایجان چریکهای تالش - از قزل آقاج تا گسکر - و لشکر بیه پس به طرف لاهیجان حرکت کنند.^۵ همچنین تعداد دیگری از رجال نظامی به اتفاق شرف خان حاکم تنکابن به تالشستان بیه پیش اعزام شدند.

سپاهیان اعزامی تمام منطقه از دیلمان تا خرگام، کوههای سمام را تحت نظر گرفتند، اما پس از یک ماه تفحص و جست و جو در جنگلها و کوهها اثری از تالش کولی پیدا نکردند. در رجب ۱۰۰۳ / اواسط مرداد قورچی باشی از لاهیجان به دیلمان رفت و فرمان قتل عام مردم تالشستان خرگام، دیلمان و کلیجان را صادر کرد. تالش کولی برای جلوگیری از قتل عام مردم خود را تسلیم کرد و به قزوین اعزام شد. به فرمان شاه تالش کولی و اقوام او در میدان قزوین به قتل رسیدند و مملکت بیه پیش به سران نظامی واگذار شد.^۶

۱. تاریخ گیلان، صص ۱۲۴-۱۲۵. ۲. نقاوة الآثار فی ذکر الاخیار در تاریخ صفویه، ص ۴۷۷.

۳. تاریخ گیلان، ص ۱۲۷.

۴. تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۱۷۸۶؛ تاریخ عباسی یا روزنامه جلال، صص ۱۳۱-۱۳۳.

۵. تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۱۷۸۸؛ نقاوة الآثار فی ذکر الاخیار در تاریخ صفویه، ص ۴۷۷.

۶. تاریخ گیلان، صص ۱۳۰-۱۲۸؛ نقاوة الآثار، فی ذکر الاخیار در تاریخ صفویه، صص ۴۷۹-۴۷۷ و ۴۸۳-۴۸۲.

امیره حمزه خان تالش

هنگامی که شاه عباس به ذوالفقار خان قرامانلو حاکم آذربایجان دستور داد تا برای سرکوبی پسران و برادر امیره سیاوش با لشکر تالش و آذربایجان به سوی گسکر حرکت کند امیره حمزه خان تالش پسر بایندر خان بزرگترین خان قدرتمند تالشان در این دوره محسوب می‌شد و منطقه وسیعی از قزل آغاج تا دیناچال را تحت فرمان خود داشت.^۱ وی به دلیل اینکه امیره سیاوش شوهرخواهرش بود و از طرف دیگر با علی خان روابط دوستانه‌ای داشت و همچنین به یقین می‌دانست که شاه عباس در پی تصرف تمام تالش و گماردن قزلباشان ترک تبار به جای حاکمان تالش است،^۲ از کمک کردن به ذوالفقار خان خودداری کرد و از حکم شاه برای حضور در قزل آغاج تخطی کرد.^۳ به همین دلیل از سوی شاه متهم شد که در حدود گیلانات و گسکر که تحت حاکمیت بیه‌پس بود دخالت می‌کند.^۴

نظر به خصومتی که بین قرامانلوها و تالشان وجود داشت جهت تضعیف امیره حمزه خان که تسلط کاملی بر تالش شمالی داشت،^۵ شاه ضمن واگذاری لنکران به خان اردبیل، الوند سلطان برادر ذوالفقار خان را به الکای حکومت لنکران برداشت. وی در مراجعت به منطقه حکومتی خود با مخالفت امیره حمزه خان مواجه شد. به دستور شاه سرداران اردبیل برای استقرار الوند سلطان متوجه لنکران شدند. امیره حمزه خان با سه تا چهار هزار نفر پیاده و سوار تالش به جنگ نیروهای قزلباش رفت اما با کشته‌های بسیار به قلعه شیندان (سندان) که بین آستارا و اردبیل واقع شده بود، عقب نشست. شاه دستور تخلیه قلعه را داد.^۶

۱. بلافاصله پس از شکست امیره حمزه خان سراسر تالش جنوبی و شمالی به تصرف درآمد که نشان از تسلط وی بر سراسر این منطقه داشت همان، ص ۱۱۳.

۲. تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۶۸۰. ۳. نقاوة الآثار فی ذکر الاخبار در تاریخ صفویه، ص ۴۷۶.

۴. همان، ص ۶۸۸.

۵. جعفر ناظم‌لی، تاریخ لنکران، (باکو: بی‌نا، ۱۹۹۵)، ص ۶.

۶. تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۶۸۹؛ نقاوة الآثار فی ذکر الاخبار در تاریخ صفویه، ص ۴۷۶.

ذوالفقارخان در محاصره نه ماهه^۱ از پس امیره حمزه خان برنیامد. چون قلعه شیندان محکم و بسیار بلند و ساکنان تالش آن سخت هوادار امیره حمزه خان بودند.^۲ در مدت محاصره جمعی از سپاهیان ذوالفقارخان توسط تالشان متبخر در تیراندازی با کمان از پای درآمدند^۳ اما تمام راههای به سمت قلعه مسدود گشت و تمام قلمرو تحت حاکمیت وی تصرف شد. امیره حمزه خان در نامه‌ای به شاه عباس^۴ علت مقاومت خود را، خصومتی دیرینه میان تالشان و فرزندان حسام بیگ قرامانلو^۵، که حاکم آذربایجان بودند، و ترس از انتقام توسط آنان برشمرد و خاطرنشان ساخت در صورتی که شاه یکی از افراد شاملو را بفرستد قلعه را به او خواهد سپرد. شاه با فرستادن حسین خان شاملو حاکم قم^۶ به آستارا از وی خواست که پس از تسلیم قلعه، امیره حمزه خان هر کجا که اراده کند می‌تواند برود.^۷ حسین خان با حضور در پای قلعه جهت اطمینان امیره حمزه خان، ذوالفقارخان و جماعت قرامانلو را از پای قلعه کوچاند. امیره حمزه خان تالش از قلعه بیرون آمد و چهارتن از پسران خود را که صفرسن داشتند^۸ در اختیار حسین خان قرار داد^۹ و با دختران و زنان و در روستای خشکه‌دهنده سوارکشتی شده به شیروان رفت. قلعه شیندان و تمام منطقه تالش شمالی و جنوبی در اختیار ذوالفقارخان قرامانلو قرار گرفت.^{۱۰} نظر به عداوت سابق میان تالشان و قرامانلوها و

۱. تاریخ گیلان، ص ۱۱۳.

۲. تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص ۶۸۹.

۳. تاریخ گیلان، ص ۱۱۳.

۴. مؤلف نقادۀ الآثار گوید که امیره حمزه خان نامه را برای حسین خان شاملو فرستاد و وی مطالب امیره حمزه خان را به سمع شاه رساند. ص ۴۸۴.

۵. این اختلافات تا هنگامی که امیر حمزه بیگ تالش زنده بود وجود نداشت که حتی میان وی و حسام بیگ قرامانلو فرزند بیرام خان دوستی عمیقی حکمفرما بود. عالم‌آرای صفوی، ص ۳۵۸.

۶. تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص ۶۹۰.

۷. تاریخ عباسی یا روزنامه جلال، ص ۱۳۴؛ تاریخ گیلان، ص ۱۱۳.

۸. این چهارتن به فرمان شاه عباس به قتل رسیدند.

۹. تاریخ عالم‌آرای عباسی، ص ۶۹۰.

۱۰. تاریخ عباسی یا روزنامه جلال، ص ۱۳۴؛ تاریخ گیلان، ص ۱۱۳.

ترس امیره حمزه خان از فرزندان حسام بیگ قرامانلو احمد پاشا بیگلربیگی شیروانات ضمن احترام برای امیره حمزه خان در شهر شماخی مکان درخور توجهی مهیا نمود. امیره اغلب اوقات جهت رفع دلتنگی به شکار می‌رفت. در روزی که برای شکار به صحرای رفته بود دو نفر از مقربان سابق وی به نامهای محمدباقر و ملافاضل در هنگام شکار وی را به قتل رساندند و سر او را از راه سالیان، قزل آقاج جهت گرفتن پاداش به نزد فرهاد خان قرامانلو آوردند. این دوازده فرهاد خان پاداش در خور توجهی در گیلان دریافت کردند.^۱

بعد از قتل امیره حمزه خان تالش، همسر وی عجز و تنگدستی خانواده‌اش را از طریق بلقیس الزمانی زینب بیگم به اطلاع شاه رساند. شاه عباس به والی شیروان حکم صادر کرد که متعلقان حمزه خان را مرخص سازد تا به وطن خود مراجعه نمایند. بعد از دو سال دوندگی و پریشانی، شاه عباس از خصومت خویش دست برداشته لنکران را به خان اردبیل^۲ و ایالت آستارا و توابع را به بایندر خان پسر بزرگ امیره حمزه خان اعطا کرد. بایندر خان همچنین از شاه به دریافت عَلم، نقاره و خلعت فاخره مفتخر شد و به دستور شاه دختر حسین خان شاملو را نیز به عقد وی درآوردند.^۳

در دوره سلطنت شاه عباس تعدادی از امرای عظام وی از تالش بودند همچون مهدی قلی سلطان تالش^۴ یا یعقوب جان بیگ لنکرانی که شخص اخیر قورچی تیروکمان شاه عباس بود.^۵

شاه صفی

بایندر خان در دوران حکومت هیجده ساله‌اش، تسلطی با اقتدار بر سراسر منطقه تالش نداشت و بخشهایی از تالش شمالی عملاً از اعمال قدرت وی بیرون بود. با

۲. سفرنامه آدام اولتاریوس، ص ۷۹۳.

۴. نقاوة الآثار فی ذکر الاخبار در تاریخ صفویه، ص ۲۳۱.

۱. تاریخ گیلان، صص ۱۷۹-۱۷۸.

۳. سفرنامه آدام اولتاریوس، ص ۷۹۳.

۵. سفرنامه آدام اولتاریوس، ص ۶۷۱.

فوت وی شاه عباس برادر کوچک وی ساروخان را به جای او منصوب کرد و به دستور شاه با یکی از دختران حسین خان شاملو ازدواج کرد.^۱ پس از مدتی کوتاه از انتخاب ساروخان، شاه عباس در سال ۱۰۳۸ ق. در اشرف مازندران درگذشت و شاه صفی جانشین وی شد. گیلانیان بیه پیش، کالنجار سلطان پسر جمشیدخان را که پس از مرگ پدر از خدیجه بیگم دختر شاه تهماسب متولد شده بود به سلطنت برداشتند و نام عادلشاه بروی گذاشتند ولی مخالفان وی را غریب شاه لقب دادند.^۲

شورشیان در روز چهارشنبه بیستم شعبان ۱۰۳۸ به لاهیجان هجوم بردند و آن شهر را غارت کردند. اسماعیل بیگ وزیر رشت از گرگین سلطان گرجی حاکم گسکر تقاضای نیروی کمکی کرد اما نیروی اعزامی پنجاه نفره گرگین خان کاری از پیش نبردند. با فرار تعدادی از مقامات بیه پس به گسکر، گرگین سلطان ضمن نامه‌ای به ساروخان تالش، وی را از اقدامات عادلشاه مطلع کرد.

شاه صفی بعد از اطلاع از شورش عادلشاه طی احکامی به حاکم آستارا و گسکر، فرمان داد که سریعاً با قشون خود برای سرکوبی این حرکت اقدام کنند.^۳ عادلشاه با چهارده هزار نفر بعد از تصرف خشکبیجار و لشت نشاء که خود در آن جا به دنیا آمده بود، متوجه رشت شد. و بر دروازه‌های این شهر تسلط یافت.^۴ با هجوم عادلشاه به سوی فومن تمام رؤسا، دولتیان و اعیان از جمله عبدالفتاح فومنی مؤلف تاریخ گیلان با اهل و عیال و متعلقان به طرف عراق عجم فرار کردند و عادلشاه مجدداً به رشت برگشت.^۵

۱. تاریخ گیلان، ص ۱۷۹. مؤلف تاریخ عالم آرای عباسی (ج سوم، ص ۱۸۰۸) گوید که ساروخان نواده بایندر خان است.

۲. محمد معصوم بن خواجگی اصفهانی، خلاصه السیر تاریخ روزگار شاه صفی صفوی، زیر نظر ایرج افشار، تهران: انتشارات علمی، ۱۳۶۸، ص ۵۰.

۳. همان، ص ۵۲. ۴. سفرنامه آدام اولتاریوس ص ۵۹۵-۵۹۴.

۵. تاریخ گیلان، صص ۲۰۲-۲۰۳.

ساروخان تالش به اتفاق امرا و خانها ضمن حرکت به طرف رشت در روز شنبه پنجم رمضان ۱۰۳۸ در صحرای سیاه رودبار اردو زد^۱ و طی دستورالعملی به سپاهیان اعلام کرد در صورت دستگیری اسیری بدون اجازه وی کسی حق قتل آنها را ندارد و آنها باید در دادگاه با حضور مقامات و ارباب شرع محاکم و به اندازه ارتکاب جرم به مجازات برسند.

قبل از هرگونه عملیاتی، حکمی از جانب شاه صفی جهت ساروخان تالش رسید که در آن ضمن انتصاب وی به فرماندهی کل گیلان، به مهدی خان حاکم کوهدم، گرگین سلطان حاکم گسکر، بهرام قلی سلطان صوفی حاکم دیلمان و وزیر گیلان توصیه شده بود که از سخن و صلاح ساروخان درنگزدند و در تمام امور از او تبعیت کنند که اختیار تمام امور گیلان به عهده اوست تا هر آنچه خود می‌پسندد عمل کند.

عادلشاه بعد از تاخت و تاز به طرف تنکابن به جانب لشت نشاء آمد. محمد قاسم پسر شیخ ابراهیم کوچصفهانی ضمن فرار از اردوی عادلشاه به حضور ساروخان رسید و اطلاعات مبسوطی به وی ارائه داد.^۲ ساروخان به اتفاق امرا و سپاهیان در روز بیست و پنجم شوال ۱۰۳۸ از سیاه رودبار روانه در کوچصفهان شد و در نزدیکی پل بلنسه جنگی بین دو طرف اتفاق افتاد که منجر به شکست عادلشاه و عقب‌نشینی آنها به کدوبن شد اما با مشاهده سپاه ساروخان به جنگل فرار کرد. به دستور ساروخان برای دستگیری عادلشاه تمام لشت‌نشاء و جنگلهای اطراف در محاصره سپاهیان قرار گرفت. در محاصره سه‌روزه، بعد از به اسارت درآمدن تعداد کثیری از زنان و دختران لشت‌نشایی، عادلشاه و برادرش نیز در جنگل گیلوا اسیر شدند.^۳ ساروخان ضمن تنبیه و مجازات عاملان شورش،

۱. همان، صص ۲۰۴-۲۰۵.

۲. همان، ص ۲۱۰-۲۰۹.

۳. اولتاریوس می‌نویسد که عادلشاه را در باغ تونی در کسما از توابع صومعه‌سرای امروزی دستگیر کردند که به نظر صحیح نمی‌رسد؛ سفرنامه آدام اولتاریوس، ص ۵۹۵ و ۷۸۹.

دستور داد که اسرا آزاد شوند. سپس با گذاشتن صد نفر پیاده و سوار تالش برای محافظت لشت نشاء، عادلشاه و دیگر اسرای بلندپایه را به رشت آورد و آنها را به اصفهان فرستاد که در آنجا به قتل رسیدند.^۱

ساروخان که طی این جنگ از خود دلاوری و شجاعت زیادی نشان داده بود مورد عنایت و تشویق خاص شاه صفی قرار گرفت. شاه برای ساروخان تالش و سران دیگر سپاه خلعت فرستاد.^۲ مهدی خان حاکم کوهدم و گرگین سلطان حاکم گسکر با اجازه ساروخان به مملکت خود بازگشتند ولی ساروخان جهت تنبیه سران متمرّد در شهر رشت ماند.

به فرمان ساروخان در روز یکشنبه بیست و دوم ذیقعد ۱۰۳۸ تعدادی از شورشیان من جمله عنایت بیگ لشت نشایی و آتشباز خشکبیجاری در رشت به قتل رسیدند. تعدادی را نیز در میدان رشت پوست کنده یا دست و پا بریدند. شیرزاد بیگ گیشمی و کله مراد خان کوچصفهانی و ترکمان کارکیای بیجارپسی با دو نفر از سران شورشی در سیاه رودبار به دار کشیده شدند.^۳ چون ساروخان با مدارا و مماشات نتوانست به آقارستم و بوسعیدمیر، از رهبران شورشی عادلشاه که در جنگلهای بلوک تپسه مخفی بودند دست یابد، کدخدایان مشهور آن حدود را حبس کرد و چند نفر از رؤسای تالش را همراه با دویست نفر پیاده تالشی روانه جنگل محل اختفای آقارستم و بوسعیدمیر کرد. پس از چند روز جوانی از تالشان آقارستم را در باغ توت شخصی که پنهان شده بود مشاهده کرد. آقارستم تیری به طرف جوان تالشی انداخت که به وی اصابت نکرد ولی در عوض تیر سخت کمان جوان تالشی در سینه او فرو رفت و باعث قتل وی شد.

در همین روز بوسعیدمیر نیز دستگیر ولی توسط ساروخان بخشیده شد و مدتی با زن و فرزندانش در آستارا در کنف حمایت وی به سر برد و در همان

۲. سفرنامه آدام اولتاریوس، صص ۵۹۵-۵۹۶.

۱. تاریخ گیلان، صص ۲۱۲-۲۱۳.

۳. تاریخ گیلان، صص ۲۱۴-۲۱۵.

حدود درگذشت. تعدادی از مردم منطقه که به غریب شاه کمک کرده بودند بخشیده و آزاد شدند.^۱

در روز پنجشنبه پنجم ذی الحجه ۱۰۳۸ ساروخان از رشت روانه لاهیجان شد. بعد از استماع از سرقت اموال تجار انگلیس و روس و همچنین مردم تالش تان لاهیجان، بهرام قلی سلطان حاکم رانکوه و دیلمان که در این امور دست داشت را طلبید. سپس به احضار ملکان و کدخدایان تالش و مردمی که به نحوی به آنها تعدی شده بود اقدام کرد و در حضور شیخ الاسلام لاهیجان و میرزا عبدالله وزیر و میرداود کلانتر همه اموال را گرفته و به صاحبان اصلی آنها برگرداند. سپس شرح ماجرا را طی نامه‌ای برای شاه صفی تشریح کرد. به دستور شاه قورچی اعزامی از اصفهان تمام اموال بهرام قلی سلطان را با شکنجه از وی مطالبه نمود و از سلطنت صوفیان و حکومت رانکوه و دیلمان معزول گشت.^۲

ساروخان در مدت توقف دوماه در لاهیجان به تنبیه سرکشان و متمردان و اهل فساد پرداخت. چون فردی به نام میرفرخ در قتل ملاعلی کامی لاهیجان اقدام کرده و به جنگل گریخته بود، ساروخان صدنفر پیاده تالش آستارا را به کوههای منطقه و توابع فرستاد تا او را یافته و به حضور آورند. در ضمن با صدور احکامی، ملکان و کدخدایان تالش آن ولایت را تهدید کرد که باید با همکاری با پیادگان اعزامی میرفرخ مذکور را دستگیر کنند. بعد از چند روز میرفرخ را در نزدیکی سماس و اشکور و در قلعه کوهی یافته دستگیر کردند. ساروخان وی را در اختیار ملاعبدالواسع برادرزاده ملاعلی کامی قرار داد که توسط وی به قتل رسید.

ساروخان بعد از برقراری امنیت در بیه پیش، یکی از اعیان تالش سپاه خود را با تعدادی از سپاهیان تالش برای آسایش مردم لاهیجان و اطراف در قلعه این شهر گذاشت و به کوچصفهان آمد. در این شهر ضمن فرستادن یکی از اعیان تالش جهت دریافت مطالبات وجوه غارت شده به مردم، خود نیز

۲. تاریخ گیلان، ص ۲۱۶.

۱. سفرنامه آدام اولتاریوس؛ ص ۵۹۶.

رأساً اموال مردم کوچصفهان را از بعضی از سارقین گرفته و به آنها مسترد کرد. چون هوای گیلان در نهایت گرمی در فصل تابستان بود در بیستم صفر ۱۰۳۹ به اتفاق امرا و رؤسا و اعیان بیه پس روانه فومن شد و یک نفر از بزرگان تالش را با چندین پیاده و سوار نزد وزیر بیه پس گذاشته و ضمن سفارش به کلانتران فومن برای آسایش رعیت و محافظت از شهر بعد از سه روز اتراق در دارالاماره این شهر، با میرزا اسماعیل، کلانتران، سادات، قضات و اعیان بیه پس وداع نموده به آستارا مراجعت کرد.^۱

بعد از سرکوبی قیام عادلشاه تمام مردم منطقه گیلک نشین گیلان خلع سلاح شدند و از حمل هر نوع اسلحه از شمشیر، تیروکمان و تفنگ و غیره منع شدند و فقط اجازه داشتند که برای زراعت از داس استفاده کنند ولی تالشان میان گسکر تا قزل آغاج مجاز بودند که هر نوع اسلحه‌ای داشته باشند.^۲

در شوال ۱۰۴۰ شاه صفی به عزم ضیافت به خانه ساروخان تالش رفت و روزی را در عیش و عشرت به سر برد. شاه همچنین در اول محرم ۱۰۴۶ به موضعی که ساروخان تالش در زنگل جهت شکار ترتیب داده بود رفت و شکار بسیار کرد.^۳

ساروخان به عنوان قدرتمندترین خان تالش توانست بیش از پدران، تسلط خود را بر سراسر منطقه تالش از سالیان تا دیناچال و گسکر برقرار کند ولی مانند همه حاکمان تالش قبلی و بعدی تسلطی بر نقاط تالش نشین کوههای ماسال تا ماسوله، شفت، دیلمان و لاهیجان که زیر نظر حاکم گیلان اراده می شد، نداشت چه بساگاهی اوقات حتی با آنها مشکل نیز پیدا می کرد. قدرت گیری ساروخان درواقع برخاسته از تبعیت بدون چون و چرای او از شاه بود و قدرتی در مقابل دولت مرکزی محسوب نمی شد.

۲. سفرنامه آدام اولتاریوس، ص ۵۹۶.

۱. تاریخ گیلان، صص ۲۱۸-۲۱۶.

۳. خلاصه السیر، صص ۱۱۴ و ۲۳۵.

نظر به اطمینان شاه به وی و آشنایی به آداب و رسوم دیپلماسی در سفارتهای متعددی از جانب شاه در حل و فصل دعاوی با همسایگان به عنوان نماینده تام‌الاختیار اعزام شد.

در سال ۱۰۴۷ ق. سلطان مراد پس از محاصره بغداد آنجا را تصرف کرد و طی نامه‌ای علاقه‌مندی خود را برای صلح با ایران به اطلاع شاه صفی رساند.^۱ شاه عمده‌الامرا ساروخان تالش را جهت تمشیت این مهم نزد مصطفی پاشا وزیر اعظم که در باب صلح از جانب سلطان مراد معلوم شده بود فرستاد.^۲

در نامه شاه، ساروخان با عنوان «ایالت و شوکت پناه، جلالت و نصفت دستگاه، عالیجاه نظاماً للایالة و الاقبال...» که از جمله امرای معتمد و خوانین معتبر این دودمان رعایت مکان و محل اعتماد نواب همایون است» یاد شده است. ساروخان بعد از چندین دور مذاکره با مصطفی پاشا وزیر اعظم عثمانی درخصوص اختلافات مرزی دو کشور به توافق نهایی دست یافتند که برطبق آن جسان، بادآرای، صحرای مندلی، درتنگ، درنه، جاف، دهکده غربی قلعه زنجیر، کوه زلم، زور، قزلجه و توابع آن به دولت عثمانی و کوه مندلی، بیره، زردوی، دهکده شرقی قلعه زنجیر، قلعه اورمان با تمام دهکده‌های اطراف، مهربان و توابع آن به دولت ایران واگذار شد و بعضی از قلاع در سرحدات دو کشور نیز خراب شد. ساروخان و وزیر اعظم عثمانی صلح‌نامه را مهر کردند و در نتیجه مقدمه صلح میان ایران و عثمانی استحکام یافت. ساروخان بعد از اتمام مأموریت در بیلاق علیشکر به حضور شاه رسید.^۳

شاه عباس دوم

در سال ۱۰۵۶ ق. چون ندر محمدخان، خان بلخ به وسیله سپاهیاناش از سلطنت

۱. ابوالحسن قزوینی، فوائدالصفویه، به کوشش مریم میراحمدی، (تهران: انتشارات مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۷)، ص ۵۸.

۳. همان، صص ۲۷۰-۲۶۹ و ۲۷۵.

۲. خلاصه‌السیر، ص ۲۶۷.

ساقط شد با فرزندان و نوه‌های خود به دربار شاه عباس دوم در اصفهان رسید.^۱ ساروخان که در این زمان با عنوان «سردار لشکر ظفر اثر خراسان» با اقدامات متعدد نظامی جایگاه ویژه‌ای در دربار شاه عباس دوم پیدا کرده بود از جانب شاه مأمور شد که ندرمحمدخان را مجدداً به سلطنت برگرداند. شاه طی احکامی به امرای خراسان دستور داد سپاهیان بسیاری جمع کرده در تحت امر ساروخان قرار بگیرند تا وی بتواند ندرمحمدخان را به ملک موروثی سابق برگرداند. ساروخان به همراهی ندرمحمدخان و خانواده و تعدادی از سپاهیان تالش از راه مازندران روانه خراسان شدند. با رسیدن خبر جمع‌آوری سپاه عظیم توسط ساروخان در خراسان، طوایف قلماق و ازبک با وحشت بسیار رسولی نزد ندرمحمدخان فرستادند و بدون چون و چرا حاضر به اطاعت شدند. در نتیجه با تلاش ساروخان تالش، سلطنت به ندرمحمدخان تفویض شد.^۲

نظر به خطری که از جانب شرق، کشور را تهدید می‌کرد، به امر شاه عباس دوم ساروخان به دارالسلطنه هرات رفت و دستور جمع‌آوری سپاهی عظیم - که تعدادی از آنها نیز از تالشان بودند - را داد و با تسخیر قلاع متعدد توانست تحسین شاه را نسبت به خود برانگیزاند. در سفر شاه به هرات، ساروخان در غوریان به استقبال آمد و پس از بازگشت به داخل شهر با تمام مردم هرات به آیین تمام به استقبال شاه شتافت. در هنگام ورود به شهر، شاه از سپاهیان مسلح و مکمل به یراق ساروخان تالش که در دو طرف ایستاده بودند سان دید.^۳

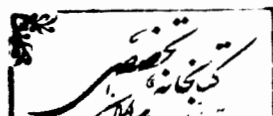
در جنگ با اورنگ زیب در کنار رود هیرمند، پیروی داق خان پرناک بیگلربیگی آذربایجان که اسبش به تیغ مخالفان از پای درآمده بود، در محاصره دشمن بود. ساروخان تالش با جماعت تالش به حمایت پیروی داق خان اقدام کرد و با حملات

۱. فوائدالصفویه، ص ۶۳.

۲. محمدیوسف طاهر وحید قزوینی، عباس‌نامه، تصحیح و تحشیه ابراهیم دهگان، (اراک: داودی، ۱۳۲۹)،

صص ۸۲-۸۳.

۳. عباس‌نامه، ص ۱۰۸.



پی‌درپی آن گروه را پراکنده ساخت در نتیجه جماعت چغتای از مشاهده دلآوری تالشان فرار کرده و اورنگ زیب نیز به عقب‌نشینی اقدام کرد.^۱

ساروخان ضمن حضور موفق در دربار سلطنت شاه عباس دوم بیش از گذشتگان خود موفق به برقراری نظم و امنیت در سراسر منطقه تالش شده بود.^۲

شاه سلیمان

در دوره سلطنت شاه سلیمان تمام نواحی تالش جزو املاک خاصه قرار گرفت.^۳ هنگامی که خطری از ناحیه قزاقهای دریای خزر سرزد با توجه به اینکه ساروخان دوره پیری خود را سپری می‌کرد حاکمی^۴ به عنوان نایب‌السلطنه برای گیلان تعیین شد.^۵ به علاوه ده درصد سپاه صدوپنجاه هزار نفره ایران در گیلان و مازندران نگه‌داری می‌شد.^۶ در سال ۱۶۳۶ م. قزاقها به اطراف آستارا حمله و شروع به قتل و غارت کردند.^۷ چند هزارتن از قزاقها به رهبری استنکا رازین^۸ با چهل کشتی و دو عراده توپ^۹ در جزایر ساری لنکران مستقر شدند. لشکری عظیمی از گیل و تالش برای جنگ آماده گشت اما ظاهراً هنگامی که موقعیت برای حمله به قزاقها در وقت استقرار فراهم شده بود به دلیل اعمال ساعت سعد حمله عقب انداخته شد. قزاقها که سپاه تالشان و گیلک‌ها را زیر نظر داشتند وانمود کردند که در حال فرار هستند. قوای ایرانی بدون برنامه شروع به حمله کردند. کشتیهای ایرانی که برای نجات از طوفان با زنجیر به هم متصل بودند مطابق برنامه نتوانستند به محاصره دشمن بپردازند و با غرق چندین کشتی به

۱. همان، صص ۱۳۶-۱۳۵.

۲. تاریخ لنکران، ص ۶.

۳. انگلبرت کمپفر، سفرنامه کمپفر، ترجمه کیکاووس جهاننداری، (تهران: خوارزمی، ۱۳۶۳)، ص ۱۱۱.

۴. ا.ک. س. لمبتون، مالک و زارع در ایران، ترجمه منوچهر امیری، (تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۷)، ص ۲۱۸.

۵. سفرنامه سانسون، ص ۱۴۲.

۶. همان، ص ۶۰.

۷. سفرنامه آدام اولتاریوس، ص ۷۹۳.

۸. سفرنامه کمپفر، ص ۷۰.

۹. محمدعلی جمالزاده، تاریخ روابط ایران و روس، (تهران: انتشارات موقوفات افشار، ۱۳۷۳)، ص ۱۶۲.

وسیله قزاقها کشتیهای ایرانی یکی پس از دیگری به اعماق دریا کشیده شدند و تمام قوای گیل و تالش به قتل رسیدند.^۱ قزاقها در سواحل پیره بازار پیاده شدند و بنای قتل و غارت را گذاشتند و با غنیمت بسیار بازگشتند. این غارت قزاقها بارها در طول سواحل خزر از لنکران تا فرح آباد مازندران تا به دار آویخته شدن استنکا رازین در دوم صفر ۱۰۸۲ ادامه یافت.^۲

در دوره شاه سلیمان قورچی باشی شاه فردی از تالشان به نام امیراصلان بیگ تالش بود.^۳ بعد از دوره شاه عباس، وظایف قورچی باشی فرماندهی بیش از دوازده هزار نفر تیروکمان دار قزلباش بود که فقط در مواقع جنگ احضار می شدند تحت فرماندهی قورچی باشی قرار می گرفتند.^۴

با شروع دهه بیست قرن ۱۸ روسها آرام آرام برای حضور بیشتر در منطقه تالش گام برداشتند. این سیاست مشخصاً از سال ۱۷۲۲ م. شروع شد و تا سال ۱۷۳۲ م. ادامه داشت.

حضور روسها

عواملی که زمینه بیشتری را برای حضور روسها در منطقه فراهم کرد اوضاع وخیم آخرین سالهای حکومت شاه سلطان حسین و سپس سقوط صفویان به دست افغانها و تضعیف موقعیت ایران در منطقه تالش بود.

برقراری ثبات و امنیت در تالش توسط شاهان صفویه از طریق حمایت از فتودالها به دست می آمد و در این زمان که صفویان رو به انقراض بودند بیشتر زمین داران تالش حفظ منافع خود را در گرایش به روسیه جست و جو می کردند. البته بدنه اصلی تالش نمی توانست با روسیه کنار بیاید. از نظر دینی، ملی و حتی

۲. تاریخ روابط ایران و روس، صص ۱۶۴-۱۶۳.

۱. سفرنامه کمپفر، صص ۷۱-۷۰.

۳. میرمحمد سعید مشیری، تذکره صفویه، به تصحیح محمدابراهیم باستانی پاریزی، (بی جا: انتشارات علم، ۱۳۶۹)، ص ۴۲۶.

۴. سفرنامه آدام اولتاریوس، ص ۷۴۷.

آداب و رسوم و خلاصه در هیچ زمینه‌ای سنخیتی میان تالشان و روسها وجود نداشت و تالشان زیر نفوذ روسیه رفتن را گناه نابخشودنی می‌دانستند و این ناخشنودی از حضور روسها در منطقه را از طریق ارسال طومارهایی به اصفهان نشان دادند اما افغانهای حاکم بر پایتخت، نادان‌تر از آن بودند که بخواهند عکس‌العملی نشان دهند.^۱

با غارت کالاهای بازرگانان روس توسط لزگی‌ها در سال ۱۱۳۴ ق. پتر سفیری به ایران فرستاد تا از آن چه که در شماخی گذشته بود شکایت کند. محمود افغان پاسخ قانع‌کننده‌ای به سفیر نداد و تلویحاً اعتراف کرد که توان سرکوبی لزگی‌ها را ندارد و پتر می‌تواند رأساً به سرکوبی آنها بپردازد. پتر که مترصد چنین فرصتی بود در بیست‌ونهم ژوئیه ۱۷۲۲ در دریای خزر سوارکشتی شد و به عزم دریند حرکت کرد.^۲ سربازان وی دریند و باکو را اشغال کردند و عثمانیها با تصرف تفلیس، ایروان گنجه و نخجوان به این عمل پاسخ دادند.^۳ در همان حال سیمونوف کنسول روس در رشت مزورانه با ترساندن حاکم گیلان از افغانها - که به محاصره گیلان دست زده بودند - وی را وادار کرد^۴ در اوایل سال ۱۷۲۳ م. فرستاده‌ای به نزد پتر در حاجی ترخان بفرستد. حاکم گیلان اعلام کرد که در ازای رفع محاصره افغانها حاضر است که شهر رشت را در اختیار روسها قرار دهد. پتریچی مترجم روسی در گسکر اسماعیل بیگ را از راه تالش به سمت روسیه می‌برد که اسماعیل با دیدن کشتیهای روسی در دریای خزر مجدداً به رشت بازگشت که از دریا به آسانی به حاجی ترخان برود. دهم ماه اوت ۱۷۲۳ به پترزبورگ و در چهاردهم همین ماه به حضور امپراتور رسید.^۵ پتر که از مدتها پیش با فرستادن سفرای تحقیقی همچون اسرائیل اوری و آرتمی ولینسکی در فکر توسعه طلبی ارضی و

۱. خان‌های تالش، ص ۱۲.

۲. هجوم افغان و زوال دولت صفوی، ص ۱۵۹.

۳. اقوام مسلمانان شوروی، ص ۱۳۴.

۴. سرزمین گیلان، ص ۳۲.

۵. سفرنامه ایران و روسیه؛ صص ۱۳۴ و ۱۸۲.

روسی کردن دریای خزر بود موقعیت را غنیمت شمرد و در نوامبر ۱۷۲۲^۱ چهارده ناو جنگی را به فرماندهی سوئی مونف که سرهنگ شیپوف فرماندهی پنج گردان توپخانه آن را به عهده داشت، به طرف سواحل ایران فرستاد.^۲ شیپوف دو گردان سرباز را در پیره بازار گذاشت و با تعدادی عازم رشت شد و در کاروانسرای بیرون شهر در انباری که مالالتجاره روسها در آن بود جای گرفت.^۳ شیپوف شهر رشت را به تصرف خود درآورد^۴ و مقدار وسیعی جنگلهای اطراف رشت را از بین برد.^۵

در پی گزارش حاکم گیلان به تهماسب دوم از نیرنگ روسها مبنی بر چگونگی اعزام اجباری اسماعیل بیگ، نماینده شاه به روسیه، تهماسب در فوریه ۱۷۲۳ به حاکم گیلان دستور اخراج روسها را داد.^۶

حیدرخان تالش حاکم آستارا طی نامه‌ای به تهماسب اظهار داشت که می‌تواند دوازده هزارتن سپاهی - که هشت هزارتن از آنها تالش هستند - را جمع‌آوری کند تا فرمان شاه جامه عمل پوشد، به شرطی که به هریک از سپاهیان یک تومان داده شود.

شاه ضمن انتصاب حیدرخان به سرداری لشکر فوق دستور داد که دوازده هزار تومان مداخل رشت را وصول کند و آن را یا به روسیان بدهد تا از ایران خارج شوند یا در بین لشکریان پخش کند و با حمله به روسها آنها را وادار به خروج از گیلان کند.^۷ حاکم گیلان نیز مأمور شد که با حاکم آستارا و گسکر در راه تحقق هدف فوق تشریک مساعی کند.^۸

۱. لارنس لکهارت، انقراض سلسله صفویه و ایام استیلای افغانه در ایران، ترجمه مصطفی قلی عماد، (تهران: مروارید، ۱۳۶۸)، ص ۲۷۶.

۲. سرزمین گیلان، ص ۳۲.

۳. سرزمین گیلان، ص ۳۲.

۴. جغرافیای تاریخی گیلان، مازندران، آذربایجان از نظر جهانگردان، ص ۲۰.

۵. انقراض سلسله صفویه، ص ۲۷۸.

۶. پطرس دی سرکیس گیلانتز، سقوط اصفهان، ترجمه محمد مهریار، (اصفهان: گله‌ها، ۱۳۷۱)، ص ۱۲۷.

۷. انقراض سلسله صفویه، ص ۲۷۸.

شاه خان گسکر را به سِمَت فرماندهی کل گیلان منصوب کرد و به وزیر رشت دستور داد که بعد از اجتماع در گسکر به روسها حمله کند.^۱ خان گسکر که موفق به جمع آوری سپاه قابل توجهی نشده بود دستور داد که از هر خانواده گیلانی یک نفر برای مقابله با روسها به وی ملحق شود در همین حال حاکم آستارا را در موقع ورود به گسکر فقط دویست نفر تفنگچی همراهی می کردند ولی ظاهراً قرار بود که تعداد بسیاری از نیروهای تالش در این شهر به وی بپیوندند.

در مجلس مشورتی برای مقابله با روسها، حاکم گسکر اظهار داشت که شاه به وی اجازه حمله به روسها را نمی دهد وگرنه وی توانایی بیرون راندن روسها از گیلان و تالش را دارد! وقتی که سپاهیان جمع شده در گسکر بر پنج هزار نفر رسید، با اطلاع از مریضی روسها در قلعه پیره بازار^۲، سپاهیان گیل و تالش در اواخر ماه مارس ۱۷۲۳ به این قلعه حمله بردند اما آتشباری سنگین و دقیق روسها، لشکریان ایران را وادار به عقب نشینی کرد.^۳ پس از این حمله با همکاری حاکم آستارا، خان گسکر و وزیر گیلان در حدود بیست هزار نفر که اکثر آنها تالش و مسلح به تیر و کمان و شمشیر و چماق بودند به سپاهیان شیپوف در کاروانسرای اطراف رشت حمله بردند اما نتوانستند از پس روسها که مجهز به توپ و تفنگ بودند برآیند و شکست خوردند.^۴

روسها طبق دو عهد نامه ای که با نماینده شاه تهماسب و عثمانی ها بستند سعی کردند به تصرفات خود جنبه قانونی ببخشند. پتر پس از مذاکراتی با اسماعیل بیگ نماینده شاه در پترزبورگ،^۵ در دوازدهم ماه سپتامبر ۱۷۲۳، عهد نامه ای به وی تحمیل کرد که به موجب آن شهرهای دریند، باکو به انضمام

۱. سقوط اصفهان؛ ص ۱۲۸.

۲. همان، ص ۱۲۸ و ۱۳۰.

۳. اقتراض سلسله صفویه، صص ۲۸۹-۲۸۷؛ سفرنامه ایران و روسیه، ص ۱۳۴.

۴. سقوط اصفهان، ص ۱۲۸.

۵. رابرت گرت واتسن، تاریخ ایران: دوره قاجاریه، ترجمه غ. وحید مازندرانی، (تهران: سپهر، ۱۳۵۶)،

ایالت‌های گیلان، مازندران و استرآباد به روسها واگذار شد. به علاوه تهماسب موظف شد آذوقه قشون روس را تهیه کند.^۱

از آنجایی که عثمانی‌ها هر حرکت روسها در منطقه قفقاز و سواحل خزر را به دیده خصومت نگاه می‌کردند با پا در میانی دُبناک سفیر فرانسه در عثمانی در اول شوال ۱۱۳۶ عهده‌نامه اسلامبول بین روس و عثمانی را به امضا رساندند که طبق آن عثمانی‌ها در ازای آذربایجان، کردستان، کرمانشاه و همدان، داغستان و قسمت شمالی شیروان و ایالت‌های گیلان و مازندران و استرآباد را به روسها واگذار کردند، در نتیجه تالش زیر یوغ روسیه درآمد.^۲ پتر بلافاصله سرهنگ واسیلی یا کوبویچ لواشف^۳ را به حکومت گیلان منصوب کرد و در همان حال سرتیپ ماتیوشکین - که با سه هزار سرباز در بیست و هشتم ژوئیه ۱۷۲۳ / پنجم ذی‌قعدة ۱۱۳۵ وارد باکو شده بود - مأمور شد که مناطق تالش‌نشین را متصرف شود. ماتیوشکین به رؤسای تالش پیغام داد که اگر مایل اند نشان دهند اتباع باوفایی هستند باید فرمانبردار روسیه باشند. ظاهراً وی با ده تا دوازده هزار نفر^۴ از لنکران تا آستارا را تصرف کرد و ضمن ساختن استحکامات و قلعه‌های متعدد در این دو شهر اصول اداره حکومت تزاری را به مدت ده سال (تا ۱۷۳۲ م.) در آن مناطق برقرار کرد.^۵

حیدرخان تالش حاکم آستارا با بیست هزار تفنگچی در حالی که از آبادیهای تالش رانده شده بود در پناه جنگل به مقاومت علیه روسها پرداخت و با حملات متعدد و شبیخون زدن، روسها را به ستوه آورد. ولی قوای ماتیوشکین نهایتاً بر

۱. انقراض سلسله صفویه، ص ۲۸۵؛ سرزمین گیلان، ص ۳۲؛ هجوم افغان و زوال دولت صفوی، ص ۱۹۱؛ سفرنامه در ایران و روسیه، ص ۱۸۲.

۲. اقوام مسلمانان شوروی، ص ۱۳۴؛ تاریخ روابط ایران و روس، ص ۱۸۰.

3. Vasili Yakobovich Levashov

۴. محمدکاظم مروی، عالم‌آرای نادری، به تصحیح محمد امین ریاحی، (تهران: زوار، ۱۳۶۴)، ص ۴۸.

۵. تاریخ لنکران، ص ۶.

حیدرخان غالب شدند و ضمن هزیمت نیروهای وی را فراری دادند و بر اوضاع مسلط شدند.^۱ هنوی در همین دوره از وحشت روسها از زوزه شغالها خبر می‌دهد.^۲

پس از استقرار در مهمترین شهر تالشان، میریحیی خان تالش از طرف روسها به عنوان حاکم آستارا تعیین شد. حزین ضمن توقف چند روزه در آستارا از ویرانی، فرار دوستان و آشنایان و ارباب معارف در اثر استیلای روس و شیوع طاعون در این شهر سخن رانده است.^۳

روسها برای تثبیت خود ضمن احداث استحکامات در سراسر تالش، به کوچاندن اجباری تاتارها، گرجیها و ارمنیها برای ترکیب بافت مردمی منطقه دست زدند که با مرگ پتر در ژانویه ۱۷۲۵ م. / ۱۱۳۷ ق. این سیاست آنها تا حدودی معوق ماند.^۴

۱. اقراض سلسله صفویه، ص ۲۸۶.

۲. جغرافیای گیلان، مازندران، آذربایجان از دیدگاه جهانگردان، ص ۲۰.

۳. شیخ محمدعلی بن ابیطالب معروف به حزین، تاریخ حزین، (اصفهان: انتشارات تأیید، ۱۳۲۲)، ص ۷۶.

۴. اقراض سلسله صفویه، صص ۲۷۸ و ۴۰۹-۴۰۸.

فصل چهارم پس از صفویه

نادر

اختلافات بین حاکمان نواحی تالش پس از سقوط صفویه منجر به تقسیم تالش به چند منطقه شد. در لنکران و اطراف آن امیر آقیس، در قزل آغاج موسی خان و در آستارا محمد حسین خان روی کار آمد.

موسی خان در سال ۱۷۲۷ م. با گردآوری قشون زیاد و دریافت کمک از نادر دو رقیب دیگر خود را از صحنه خارج کرد.^۱ و بلافاصله آستارا را مرکز حکومت خود قرار داد. در نتیجه مردم گوراب آستارا یعنی کرگانرود، اسالم، ویلکیج و زووند^۲ از وی اطاعت کردند.^۳

موسی خان با به دست گرفتن زمینهای کشاورزی به یکی از زمین داران قدرتمند منطقه تبدیل شد.^۴ مقارن ظهور نادر در صحنه سیاسی ایران عثمانیها به سوی تالش پیشروی کردند و سربازان تهماسب دوم را از اردبیل فراری دادند. به علاوه تمام نواحی تالش در تصرف روسها بود.^۵

بعد از شکست سنگین عثمانیها و اخراج آنها از آذربایجان توسط نادر^۶، روسها

۲. اسم امروز آن لریک است.

۴. تاریخ لنکران، ص ۶.

۱. خانهای تالش، ص ۱۱.

۳. اخبارنامه، صص ۲۶ و ۲۷.

۵. هجوم افغان و زوال دولت صفوی، صص ۲۴۵ و ۲۶۲.

۶. اقدام مسلمان شوروی، ص ۱۳۴.

براساس عهدنامه رشت در بیست و یکم ژانویه ۱۷۳۲ / چهارم شعبان ۱۱۴۴ و عهدنامه گنجه دهم مارس ۱۷۳۵ / بیست و پنجم شوال ۱۱۴۷ گیلان، مازندران و استرآباد را به نادر پس دادند. و تا آن سوی قفقاز عقب نشستند.^۱ نادر تنها حق نگه داشتن یک کنسولگری در رشت را به روسها داد^۲ و برای ادامه کار تجارت ابریشم اقامتگاهی را در بندرانزلی به آنها واگذار کرد.^۳ قدرت گرفتن نادر باعث جذب حاکمان نواحی مختلف تالش به سوی ایران شد که موسی خان نیز در این میانه مستثنی نبود.

در سال ۱۱۴۷ ق فشار مالیاتی، باعث شورش تالشان منطقه آستارا که در مناطق صعب العبور و جنگلها زندگی می کردند علیه نادر شد. تالشان با اخراج مأمورین مالیاتی نادر دست به اسلحه بردند و با کشتار سپاهیان نادر، شورش فراگیر در منطقه ایجاد کردند. نادر که در این وقت سرگرم تدارک سرکوبی سرخای خان لگری در قفقاز بود طی احکامی حاکم اردبیل، گیلان و همچنین موسی خان حاکم آستارا را مأمور تنبیه متمردان تالش کرد و برای نظارت بیشتر شخصاً به اردبیل آمد.^۴

تعدادی از رهبران شورش برای مقابله با نادر از کمک سرخای خان و همچنین عثمانیها برخوردار بودند. قوای اعزامی نادر از راه اردبیل و از راه قریه مرفی به آستارا آمد و تعدادی از آمرای محلی تالش از جمله عباسقلی خان و قلیچ بیگ آستارایی که در نواحی ویزنه و لومیر مستقر بودند به نیروهای اعزامی پیوستند. با استفاده از راهنمایی اینان سپاه اعزامی توانست ضمن حرکت از نواحی ساحلی به تنبیه شورشیان بپردازد. با گسترش کشتار تالشان، بتدریج عده ای از

۱. تاریخ ایران: دوره قاجاریه، ص ۸۰ سعید نفیسی، تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران، ج اول، (تهران: انتشارات بنیاد، ۱۳۶۸)، ص ۳۰۵.

۲. سرزمین گیلان، ص ۳۲.

۳. جرج. ن. کرزن، ایران و قضیه ایران، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، ج ۱، (تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳)، ص ۴۹۳.

۴. میرزامهدی خان استرآبادی، تاریخ جهانگشای نادری، (تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۸)، صص ۳۰۰-۳۰۱.

تالشان تسلیم شدند و یکی از رهبران آنها به نام جلال خان سیاه کلاهی نیز دستگیر و به حضور نادر برده شد و به فرمان نادر به همراه تعدادی دیگر از رهبران به قتل رسید. حضور کلب حسین خان فرزند جلاخان در شیروان و ملاقات با سرخای خان لگزی ارتباط عناصر شورشی را با دشمنان نادر آشکار نمود.^۱

بعد از سرکوبی تالشان آستارا، نادر از موسی خان حاکم آستارا خواست که طی نامه‌ای از سرخای خان لگزی که دست نشانده عثمانیها بود بخواهد که هر چه زودتر آذربایجان و ارمنستان را تخلیه کند تا روسها نیز از دریند و باکو بیرون روند. سرخای خان لگزی در پاسخ به موسی خان نوشت که وی شیروان را با شمشیر تصرف کرده به همین دلیل به تخلیه آن مبادرت نخواهد کرد.^۲ پس از اطلاع از پاسخ سرخای خان، نادر خود را برای حمله به شیروان و داغستان آماده کرد موسی خان با ارسال نامه‌هایی از حاکمان نواحی مختلف تالش خواست که در لشکرکشی نادر به شیروان به همراه جنگجویان خود شرکت کنند. موسی خان شخصاً با ۶۰۰ سرباز به نادر پیوست. نادر در بیست و نهم ربیع الاول سال ۱۱۴۷ به حوالی شیروان رسید و سرخای خان لگزی به داغستان فرار کرد^۳ و سپاهیان ایرانی بدون هیچ مقاومتی شماخی را اشغال کردند.

نادر در شیروان به روسها اخطار کرد که بدون فوت وقت دریند و باکو را تخلیه کنند وگرنه آماده جنگ باشند که روسها سریعاً به خروج نیروهای خود از مناطق فوق اقدام کردند.^۴

میرعباس بیگ

پس از برقراری ثبات در منطقه قفقاز و تالش، در سال ۱۱۴۸ ق. نادر با قشون

۱. عبدالکریم آقاجانی تالش، جستارهایی در تاریخ تالش در گستره تاریخ ایران، ج ۱، (تهران: آنا، ۱۳۷۸)، صص ۴۴۶-۴۴۹.

۲. خان‌های تالش، صص ۱۴-۱۳.

۳. تاریخ جهانگشای نادری، ص ۳۰۳.

۴. لکه‌هارت، نادرشاه، ترجمه مشفق همدانی، (تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۷)، صص ۱۱۹-۱۱۸.

بسیار در دشت مغان حاضر شد و اعیان و امرای تالش را احضار و فرمان داد که باید پانصد نفر از فرزندان اعیان تالش به رسم نوکری ملتزم رکاب او باشند. میرعباس بیگ در اطاعت از نادر سعی کرد گوی سبقت را از رقیب آستارایی اش بریاید و برای جلب حمایت نادر، علی بیگ فرزند برادر زنش را به اتفاق پسرش جمال الدین به پیشگاه نادر آورد. نادر جمال الدین را نظر به سبزه بودن چهره اش «قره بیگ» خطاب کرد و ایشان را به منصب یوزباشی گری در سپاه خود منصوب کرد.^۱ این اقدامات میرعباس بیگ در حالی صورت می گرفت که نادر از ارتباط مخفی و سری موسی خان با روسها با خبر بود. موسی خان به وسیله بازرگانان روسی که به لنکران و آستارا می آمدند شروع به برقراری روابطی با نمایندگان روسیه در هسترخان و ایران کرد و اظهار علاقه مندی نمود که بتواند با روسها روابط بسیار خوبی داشته باشد. موسی خان در نامه هایی به زمین داران و حاکمان نواحی مختلف تالش از آنان خواست که در این زمینه او را همراهی کنند. موسی خان نتوانست در منطقه اولوف^۲ و دشتون^۳ - آنجایی که میرعباس بیگ از نفوذی برخوردار بود - امنیت لازم را برقرار کند.^۴

نادر با احضار و زندانی کردن موسی خان و پسر ارشدش، به حاکمیت زمین داران تالش اعتماد نکرد و اداره منطقه تالش را به یکی از فرماندهان ارشد سپاهش به نام ابراهیم خان شیرازی واگذار کرد. ابراهیم خان ضمن کسب نفوذ فراوان، فتنه و فساد موجود در منطقه را خاموش کرد و به پیشنهاد ریش سفیدان و سران بانفوذ تالش با خواهر میرعباس بیگ ازدواج کرد.

۱. جواهرنامه لنکران، صص ۴۶-۴۷.

۲. اولوف منطقه ای وسیع از میانکوه و برادگاه، بدلان تا سرحد قدیم شهر لنکران و تعدادی از روستاهایی بود که از حیث وسعت از آستارا و گوراب آستارا کوچکتر ولی جمعیت بیشتری داشت. مردم این منطقه به مردمی فتنه کار و خونریز معروف بودند. و از هیچ کسی اطاعت نمی کردند. اخبارنامه، ص ۲۷.

۳. منطقه ای کوچکتر از اولوف از برادگاه تا گوی تپه که به آن ارکوان نیز گویند. اخبارنامه، ص ۲۷.

۴. خان های تالش، صص ۱۳-۱۴.

با گسترش عیش و عشرت ابراهیم خان، بخش مهمی از اختیارات وی در اختیار برادر زنش میرعباس بیگ قرار گرفت. میرعباس بیگ مالیاتهای وصول شده منطقه را به دربار نادر می فرستاد و با پیشکش کردن هدایای مالی حمایت درباریان نادر را به خود جلب می کرد و از طرف دیگر با اتحاد با سران بانفوذ تالش و خوانین محلی قدرت خود در منطقه افزایش می داد.^۱

به نوشته میرزا خداوردی، میرعباس بیگ به اتفاق خانواده اش از محل زادگاهش روستای هیر خلخال جهت رفع تنگی معیشت از طریق منطقه تالش می خواست به شیروان برود که در روستای خرختان اولوف^۲ با وصلت با آهو خانم^۳ خواهر اسد بیگ ابن حسین بیگ برادگاهی که مالک آن قریه بود همان جا ساکن شد.^۴ مطلب فوق نشان می دهد که میرعباس بیگ تالش نبوده و قصد داشته به شیروان که از نظر زبانی و نژادی به او نزدیک بوده برود.^۵

نادر با حذف موسی خان زمینه را برای نشو و نمای میرعباس بیگ فراهم کرد. البته نادر به خوبی از اوضاع منطقه و گرایشات قبلی میرعباس بیگ به روسیه مطلع بود. میرعباس بیگ در دوره اشغال تالش توسط روسیه با ماتیشکین فرمانده روسی منطقه همکاری بسیار نزدیکی داشت و از آنها سلاح و تجهیزاتی برای تثبیت موقعیتش در تالش دریافت کرد. پس از بیرون راندن روسها از تالش توسط نادر، وی روابط مخفیانه خود را با روسها حفظ کرد و صداقت و دوستی دائمی خود را به روسها اعلام داشت امری که خوشحالی بیش از پیش روسها را فراهم کرد.^۶

قدرت نادر نیز همانند پیشینیان در تالش از طریق تثبیت نفوذالها تأمین می شد و شاه افشار به تغییرات بنیادی در این راستا دست نزد. بعد از آشکار شدن قدرت میرعباس بیگ، نادر از وی خواست که فرزند ارشدش جمال الدین را به عنوان

۱ و ۲. اخبارنامه، ص ۲۷.

۳. جمال الدین یا قره خان از این زن به دنیا آمد.

۴. جواهرنامه لشکران، صص ۴۶-۴۷.

۵. قره خان کلمه تالشی را به نامش اضافه و سندها را به نام «قره خان تالشی» امضا کرد. خان های تالش، ص ۱۸.

۶. همان، ص ۱۲.

گروگان به دربار بفرستد.^۱ میرعباس بیگ ضمن اجابت این درخواست، اعتماد شاه افشار را نسبت به خود جلب کرد و نادر طی حکمی حاکمیت ولایت اولوف را به وی اعطا کرد. میرعباس بیگ از جانب نادر مدعی شد که برای مجازات آشوبگران تالش شمالی مأمور است و به همین بهانه با جمع‌آوری سپاهیان به منطقه دشتوند حمله برد و با قتل سران با نفوذ منطقه را تحت سیطره خود درآورد^۲ و سپس با یار محمد کدخدای دشتوند خویشاوندی کرد و دخترش را به همسری وی درآورد.^۳

روسها در این زمان بسیار علاقه‌مند بودند که از راه دریای خزر یا سواحل آن کالاهای انگلیسیها را از ایران به اروپا حمل کنند. جان التون هم نخستین قدم را در ماه ژوئن ۱۷۳۹ در این راه برداشت و با حمایت بازرگانان انگلیسی از راه روسیه عازم ایران شد و در ضمن شرفیابی به حضور رضاقلی میرزا در مشهد اجازه کتبی این کار را در اوت ۱۷۳۹ م. / ۱۱۵۲ ق. به دست آورد که براساس آن کلیه حکام، والیان و بیگلربیگیان باید برای انجام معاملات بازرگانی دو کشور به عمال سوداگران انگلیسی همه نوع مساعدت کنند. براساس این طرح حتی دو فروند کشتی انگلیسی برای کشتیرانی در دریای خزر فراهم شد اما لقب دریاسالار بیگی التون سؤطن روسها را برانگیخت و آنان را دلسرد کرد.^۴

شورش تالش جنوبی

در سال ۱۷۴۴ م. در اثر تشدید فشار مالیات غیرنقدی از سوی نادر، مردم تالش جنوبی ضمن تصرف آستارا برای سرنگونی نادر شورش کردند. قشون اعزامی نادر برای سرکوب تالشان تمام روستاهای تصرفی آنان را ویران کرد و بیست و

۱. بیوک آقاحسین بالآغلی و میرهاشم تالشلی، لشکران، ویرایش فریدون اسدأف، (باکو: بی‌نا، ۱۹۹۰)، ص ۳۰.

۲. اخبارنامه، ص ۲۷.

۳. خان‌های تالش، ص ۱۶.

۴. تاریخ ایران: دوره قاجاریه، ص ۸۰؛ جغرافیای گیلان، مازندران و آذربایجان از دید جهانگردان، ص ۱۸.

پنج تن از مسببین را دستگیر کرد و به دربار فرستاد ولی شعله قیام برافروخته تر گشت و تا فوریه ۱۷۴۶ م. ادامه یافت. در رأس قیام کنندگان کلب حسین بیگ قرار داشت که توانسته بود بدنه تالشان منطقه را به سوی خود جلب کند. سپاهیان هزار و پانصد نفره به فرماندهی قره بیگ فرزند میرعباس بیگ به منطقه فرستاده شد. این نیروها با توجه به آشنایی به وضع طبیعی منطقه بدون حادثه‌ای به آستارا رسیدند. با وعده‌های داده شده از سوی فرماندهان نظامی نادر مبنی بر عفو سران بانفوذ تالش در صورت پایان دادن به جنبش، بخش مهمی از آنان از مردم بریده و تسلیم شدند. با اطلاعات رهبران تسلیم شده تالش، نیروهای قره بیگ خود را به لیار رساندند و در جنگ‌ها و ارتفاعات به مبارزه با تالشان پرداختند اما تدبیر کلب حسین بیگ در مبارزه با نیروهای اعزامی آنها را وادار به عقب نشینی کرد اما با اعزام سه هزار افغانی توسط نادر برای قره بیگ بسیاری از نیروهای تالشی دستگیر و با مجازاتهای سنگینی روبه‌رو شدند. در نتیجه این قیام به سرعت سرکوب شد.^۱ در ابتدای سال ۱۷۴۷ م. قیام دیگری به‌خاطر زیاده‌خواهی مأموران اعزامی نادر از مردم در منطقه گسکر آغاز شد که بخش بزرگی از بازرگانان و دلالان انگلیسی به صورت دسته جمعی با مال و اموال خود از گسکر خارج شده و به روسیه رفتند.^۲ با وجود شورشهای متعدد در تالش جنوبی در منطقه تحت حاکمیت میرعباس بیگ در تالش شمالی شورشی علیه نادر به وقوع پیوست و وی تا مرگ نادر در ماه مه ۱۷۴۷ / ۱۱۶۰ ق. این منطقه را بدون گرایشات روسی اداره کرد.

مرگ نادر و تشکیل خانات

قتل نادر در سال ۱۱۶۰ ق. فرآیند به وجود آمدن خانات در قفقاز را تسریع کرد و در باکو، گنجه، قره‌باغ، قبه، نخجوان، شماخی و تالش خانات متعددی به میدان

۱. دولت نادرشاه افشار، صص ۲۰۳-۲۰۲. جستارهایی در تاریخ تالش در گستره تاریخ ایران، صص ۴۵۵-۴۵۱.

۲. دولت نادرشاه افشار، ص ۲۰۳.

آمدند.^۱ به واسطه آشفته‌گی حاصل از این حادثه، جمال‌الدین فرزند میرعباس بیگ و موسی خان حاکم سابق آستارا به منطقه تالش آمدند و هر یک مدعی حاکمیت بر سراسر منطقه تالش شدند.^۲

قره بیگ در اردوی نظامی نادر و به ویژه در زمان آشوب داغستان در سال ۱۷۴۳ م. مقابل لگزیها و همچنین در سرکوبی تالشان جنوبی از خود شجاعت قابل توجهی نشان داد و به همین علت مورد توجه نادر واقع و به لقب خانی سرافراز گشت. بر حسب درخواست قره خان، فرمانی توسط نادر صادر شد که محال اولوف - که محل تولد او بود - در تیول او قرار گرفت. با حضور در تالش و برای افزایش قدرت وی با دختر آقارضا بیگ برادگاهی ازدواج کرد.^۳ و در مدتی کمتر از یک سال قدرت خود را بر منطقه دشتوند اعمال و پسرعموهایش را هم که علیه وی شورش کرده بودند به شدت سرکوب کرد.^۴

با به قدرت رسیدن محمدحسن خان قاجار در منطقه استرآباد، منطقه تالش عملاً صحنه تاخت و تاز وی قرار گرفت و قره خان را یارای مبارزه با وی نبود. محمدحسن خان آغاز سال ۱۱۶۹ م. را در قزل آغاج جشن گرفت و سعی کرد در عملیاتی به تالشان ضربه‌ای سخت وارد کند اما حضور تالشان در مکانهای صعب‌العبور و جنگلها، وی را وادار کرد به طرف موغان عقب بکشد.^۵ و برای تصرف آذربایجان به طرف ارومیه حرکت کند.^۶ بعد از قتل محمدحسن خان قاجار زمینه برای قدرت‌گیری بیشتر قره خان فراهم شد. وی با تکیه بر زمین‌داران کوچک به افزایش قدرت خود در منطقه پرداخت، کاری که نارضایتی خانها و

۱. اقوام مسلمانان شوروی، صص ۱۳۵-۱۳۴.

۲. خان‌های تالش، ص ۱۸.

۳. ازدواج دوم قره‌خان است که میریحیی بیگ و میراسدالله بیگ از این زن و میرمصطفی خان از زوجه اول و آستارایی قره خان متولد شده‌اند.

۴. جواهرنامه لکران: صص ۴۷-۵۰؛ ایران امروز، ص ۱۴۴.

۵. ابوالحسن غفاری کاشانی، گلشن مراد، به کوشش غلامرضا طباطبایی مجد، (بی‌جا: زرین، ۱۳۶۹)، ص ۶۱.

۶. ابوالحسن بن محمدامین گلستانه، مجمل الثواریخ، به سعی مدرس رضوی، (تهران: انتشارات کتابخانه ابن سینا، ۱۳۴۴)، ص ۴۷۱.

زمین‌داران بزرگ تالش شمالی را به همراه داشت. قره خان تمامی اموال زمین‌داران مخالف را به بهانه این که با پدرش تسویه حساب نکرده‌اند مصادره کرد.

قره خان با وجودی که اطلاع داشت روسها چشم طمع به سرزمین تالشان را دارند با هدف تسلط بر سراسر منطقه تالش و حتی گیلان سعی کرد به روسیه نزدیک شود.^۱ ظهراب بیگ یکی از زمین‌داران بزرگ تالش گرایشات روسی قره خان را به اطلاع کریم خان رسانید.

شاه زندیه طی فرمانی ظهراب بیگ را مأمور دستگیری قره خان کرد. با دستگیری قره خان وی چند سال در زندان زندیه در شیراز به سر برد. بعد از اتحاد ظهراب بیگ با هدایت خان فومنی که بعد از پدرش آقا جمال فومنی حاکم گیلان شده و علیه کریم خان نیز تمرد کرده بود^۲، کریم خان قره خان را از زندان بیرون آورد و با دادن انعام و هدایای فراوان وی را مرخص کرد و اداره منطقه تالش شمالی را به وی سپرد.^۳

قره خان از آغاز حضور در تالش تا پایان مرگش همیشه در حال تشکیل قشون و نیرو بود.^۴ وی بلافاصله با ظهراب بیگ وارد جنگ شد و وی و تمام مخالفان خود را با کمک کریم خان از بین برد و بر سراسر منطقه اولوف و دشتوند تسلط پیدا کرد.^۵ بعد از مدتی به فکر افتاد تا آستارا - بزرگترین شهر تالش - را تسخیر کند. آستارا بعد از وفات موسی خان در اختیار فرزند ارشدش شجاع‌الدین بود. قره خان با اطلاع از محل قشلاق و ییلاق خانواده موسی خان در لومیر و نمین به

۱. لنگران، ص ۳۱.

۲. این پدر و پسر بعد از مرگ نادر چهل سال بر گیلان حکومت کردند. با تمرد هدایت خان فومنی، کریم خان به تعقیب وی آمد. هدایت خان به میان تالشان ماسوله و قلعه‌ای که در میان کوههای ماسوله ساخته بود رفت و یک سال و نیم مقاومت کرد. با تسخیر این قلعه هدایت خان به میان تالشان شفت رفت. سفرنامه ایران و روسیه، ص ۱۸۹.

۳. اخبارنامه، ص ۲۴.

۴. لنگران، ص ۳۷.

۵. اخبارنامه، ص ۲۵.

شجاع‌الدین حمله برد و وی را به قتل رساند.^۱ کریم خان ضمن ناراحتی، فرزند شجاع‌الدین را به حکومت آستارا برگماشت و بدین وسیله مخالفت خود را با اقدام قره خان نشان داد ولی فرزندان شجاع‌الدین از ترس نزدیکی با قلمرو قره خان^۲ به کرگانرود نقل مکان کرد و مزارع خود را برای بهره‌برداری به نایبان خود واگذار کردند.

قره خان برادرزنش شاه پلنگ را در قریه سپه‌گران مستقر کرد و تمام منطقه ویلکیج را در اختیار او نهاد تا مخالفان حاکم نمین دور او جمع شوند. حاکم نمین با فرستادن دویست تا سیصد نفر به جنگ شاه پلنگ سعی کرد او را فراری دهد اما شکست خورد و شاه پلنگ به اتفاق قره خان بعد از تصرف قلعه جید بر سراسر منطقه ویلکیج تسلط پیدا کرد. قره خان با قتل عام و تاراج تالشان مخالف خود سعی کرد از مخالفان زهرچشمی بگیرد.^۳

۱. شجاع‌الدین بعد از مرگ در قریه لومیر آستارا دفن شد. وی احترام بسیاری در میان مردم داشت به همین جهت برای او مقبره‌ای درست کردند. جواهرنامه لشکران، ص ۴۴.

۲. قره خان با دختر قدیمعلی کدخدای روستای رودکنار آستارا ازدواج کرد تا به این وسیله از نفوذ پدرزنش در توسعه قلمرو خویش کمک بگیرد. اخبارنامه، ص ۲۵.

۳. همان، صص ۲۵-۲۸.

فصل پنجم

زندیان و قاجاریان

هدایت خان فومنی بعد از دوبار شورش علیه کریم خان دستگیر و بخشیده شد. نهایتاً خواهر خویش را به عقد ابوالفتح خان پسر کریم خان درآورد و از سوی کریم خان در حکومت گیلان ابقا شد.^۱ بعد از این هدایت خان نماینده پادشاه ایران و حاکم رسمی منطقه گیلان محسوب می شد. هدایت خان بسیار مایل بود که تمام گیلان که تالش بخشی از آن بود، به زیر سلطه کامل خود درآورد و قره خان با حرکت های گریز از مرکز همراه با چنگ و دندان، خشم هدایت خان را برمی انگیزد. قره خان که می دانست هدایت خان متصرفات او را به رسمیت نمی شناسد و به زودی متوجه تالش خواهد شد سعی کرد با اعلان خان حاکم کرگانرود و ابراهیم آقا حاکم اسالم بر علیه هدایت خان متحد شود و به همین جهت با پانصد نفر قشون از مردم اولوفی ابتدا به لیسار آمد و سپس وارد خانه اعلان خان در کرگانرود شد تا ظاهراً به اتفاق همدیگر هدایت خان را از میان بردارند. اما قره خان طبق برنامه ای از پیش طراحی شده اعلان خان را از کرگانرود و ابراهیم آقا را از اسالم برداشت و مناطق فوق را به زیر سلطه خود درآورد.^۲

۱. محمد هاشم آصف (رستم الحکما)، رستم الثوار، تصحیح و تحشیه از محمد مشیری، (تهران: امیرکبیر،

۱۳۵۲)، ص ۴۴۲.

۲. اخبارنامه، صص ۲۸ و ۳۲.

در سال ۱۷۶۸ م. هدایت خان با دوازده هزار نیرو به منطقه تالش جنوبی آمد. قره خان با افراد صاحب نفوذ منطقه مانند محمدعلی بیگ، آقاغنی و آقا عبدل متحد شد و ضمن انباشتن آذوقه و مهمات، بعد از شکست اولیه از هدایت خان، قلعه شیندان را وسیله سنگر و دفاع خود قرار داد. هدایت خان با استفاده از مخالفان قره خان مثل فرزندان شجاع‌الدین و اصلان خان، قلعه را در محاصره گرفت. با کمبود شدید آذوقه اهل قلعه شمشیر به گردن آویخته، تسلیم شدند. قره خان، شاه پلنگ، مصطفی بیگ و میرعسگر بیگ به اسارت هدایت خان درآمدند و او آنها را به رشت برده و تحت نظر گرفت^۱ و به کوششهای قره خان برای جدایی از ایران با تکیه بر روسها موقتاً پایان بخشید و خان‌نشین تالش همچنان در ترکیب گیلان باقی ماند.

در ایام اسارت قره خان، فردی به نام شاهماربیگ دریغی در حدود چهارسال بر منطقه تالش حاکم شد و هدایت خان به جنگ وی آمد، گرچه ابتدا شکست خورد ولی نهایتاً بر شاهماربیگ غلبه کرده، او را فراری داد.^۲ قدرت‌گیری شاهماربیگ باعث آزادی میرعسگر فرزند قره خان از سوی هدایت خان شد تا به عنوان حاکم منطقه علیه شاهماربیگ وارد عمل شود. اما وی پس از یک سال آزادی طغیان کرد. اگر گفته میرزا خداویردی صحیح باشد میرمصطفی خان با فریب هدایت خان فومنی و ظاهراً برای سرکوبی برادرش میرعسگر بیگ به تالش شمالی رفت و براساس برنامه از قبل طراحی شده قره خان و شاه پلنگ نیز از رشت فرار کرده و در سر راه تمام روستاهای گیلک‌نشین را غارت نمودند.^۳

هجوم به گیلان

پس از دستیابی مجدد به قدرت، قره خان ابتدا به جنگ شاهماربیگ ضدروس و

۲. اخبارنامه، ص ۳۵.

۱. همان، ص ۳۲؛ رستم‌الوارث: ص ۳۳۴.

۳. همان، صص ۳۶-۳۵.

مهمترین دشمن خود رفت که حاضر به اطاعت از وی نبود و ادعای حاکمیت بر تالش را داشت. در جنگ بین دو طرف شاه ماریگ اسیر و توسط قره خان اعدام شد. قره خان طی فرمانی خان نشین تالش را در نسل خود ارثی کرد و برای خانات اطراف یک نسخه از آن را ارسال کرد. وی همچنین حاکمان نواحی مختلف تالش را موظف کرد که هر ساله مبالغ هنگفتی تحت عنوان پیشکش برای وی ارسال کنند. از قدرت مالی متمولان تالش که در واقع زمین داران بودند در جهت افزایش قدرت نظامی سود جست و در حدود سه هزار نیروی چریک فراهم آورد که تعدادی از آنها اسلحه گرم داشتند.^۱

قره خان که از کمک روسیه ناامید شده بود سعی کرد روابطی با خوانین آذربایجان برقرار کند و در وهله اول متوجه نظرعلی خان شاهسون حاکم اردبیل شد. نظرعلی خان در هجوم ناموفقی به گیلان به دست هدایت خان فومنی اسیر شده بود. هدایت خان رسماً اعلام کرد که نظرعلی خان را به قتل رسانده^۲ ولی او را در گمنامی در انزلی تحت نظر داشت. اصلاان خان حاکم کرگانرود و ابراهیم آقا حاکم اسالم که از نزدیکان و ملتزمان درگاه هدایت خان بودند و از بسیاری از مسائل داخلی حکومت هدایت خان اطلاع داشتند به همراهی حاکم گسکر به انزلی حمله آوردند و نظرعلی خان را از محبس هدایت خان فراری دادند.^۳

نظرعلی خان که پس از آزادی همواره مترصد فرصتی برای از بین بردن هدایت خان بود به پیشنهاد قره خان پاسخ مثبت داد و زمینه گسترش روابط دو طرف ایجاد شده و به متحدان نیرومندی تبدیل شدند. با مرگ کریم خان در سال ۱۱۹۳ ق. فرصت برای هجوم قره خان و نظرعلی خان به گیلان فراهم شد و به سرعت به منطقه تالش جنوبی آمدند.^۴ آنها در گسکر علیه هدایت خان پیمان

۱. خان‌های تالش، صص ۱۹-۱۸.

۲. گلشن مراد، صص ۵۰۴-۵۰۵.

۳. میرزا محمدصادق موسوی نامی اصفهانی، تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندگی، با مقدمه سعید نفیسی، (تهران:

اقبال، ۱۳۶۸)، ص ۲۲۹؛ گلشن مراد، صص ۵۰۴-۵۰۵.

۴. گلشن مراد، ص ۵۰۵.

اتحاد بستند و نظرعلی خان را به عنوان فرمانده خود انتخاب کردند و به طرف رشت رهسپار شدند.^۱ هدایت خان فومنی از راه احتیاط فرزندان و بستگان خود را با جواهرات و اشیاء گران قیمت به اتفاق حاجی میرهادی و چند کشتی به باکو فرستاد و به دلیل ضیق وقت - که جمع آوری سپاه بسیار مشکل بود - بدون جنگ با سپاه تالش و شاهسون فرار کرده به قزوین رفت. نظرعلی خان و قره خان وارد شدند و دست تعدی به اموال و ناموس مردم دراز کردند و تمامی عمارت‌های هدایت خان را آتش زده و نابود کردند.^۲

هدایت خان از علی مراد خان زند تقاضای کمک کرد. به دستور شاه زندیه علی خان امیرلوی افشار جهت دفع دشمنان و تسخیر گیلان با شش هزار نفر به گیلان رفت اما اثری از سپاهیان تالش و شاهسون در میان نبود زیرا دو یا سه روز بعد از ورود، نظرعلی خان و قره خان با سپاهیان خود به جانب تالش و اردبیل مراجعت کردند. علی خان شخص معتمدی را به نیابت خود در آنجا گذاشت^۳ و به قزوین مراجعت کرد.

هدایت خان در اصفهان مورد لطف و مرحمت علی مراد خان واقع شد و مجدداً به والی‌گری گیلان سرافراز و خلّاع فاخره از کارد و شمشیر مرصع و اسب و لگام مکمل ممتاز دریافت و روانه گیلان شد و تا دو سال با آرامش در ولایت دارالمرز حکومت کرد.^۴

قره خان که از اتحاد با نظرعلی خان به نتیجه دلخواهی نرسیده بود سعی کرد با فتحعلی خان که بعد از قتل نادر با تصرف شیروان، قبه، دربند و شماخی در آذربایجان به قدرت رسیده بود^۵، متحد شود. قره خان برادر خود کربلایی سلطان

۱. تاریخ گیتی‌گشا، صص ۲۳۰-۲۹۹. مؤلف تاریخ گیتی‌گشا گوید که هدایت خان فومنی لشکری از سواره و پیاده را به فرماندهی قره خان که در اسارت وی بود به جنگ نظرعلی خان فرستاد که قره خان به مخالفین پیوست و به همراه آنها به رشت هجوم آورد. همان.

۲. گلشن‌براد، صص ۵۰۶-۵۰۵.

۳. همان، صص ۴۹۰ و ۵۰۶.

۴. همان، صص ۵۰۷ و ۵۰۶.

۵. مجمل‌التواریخ، صص ۱۹۱-۱۹۰.

را با نامه و مقادیری هدایا و یک دسته نظامی کوچک از تالشان به حضور فتحعلی خان گسیل کرد. قره خان در نامه اش نوشت که بسیار خوشحال خواهد شد که فتحعلی خان به عنوان یک متحد قابل اطمینان در کنار او باشد. فتحعلی خان ضمن پاسخ مثبت به قره خان قول هرگونه مساعدت را به وی داد.^۱ اما این اتحاد صوری و زودگذر دوامی نداشت. فتحعلی خان برخلاف قره خان ضدروس و وفادار به حاکمیت زندیه بود.^۲ فتحعلی خان در سال ۱۷۸۱ م. پسرعمویش میرزاییگ بیات را برای تصرف به تالش فرستاد و بدین ترتیب با هدایت خان فومنی متحد شد.^۳

در سال ۱۱۹۵ ق. هنگامی که علی مراد خان درگیر خاموش کردن فتنه فارس بود آقامحمدخان با همراهی برادرش مرتضی قلی خان به گیلان هجوم آورد و هدایت خان با زنان و فرزندان خود عازم باکو شد. آقامحمدخان بعد از تصرف رشت، مرتضی قلی خان را حاکم گیلان کرد.^۴ هدایت خان در همین سال با کمک فتحعلی خان مجدداً به رشت بازگشت و حکومت گیلان را به دست گرفت.^۵ قره خان ضمن اعتراض به این اقدام فتحعلی خان سعی کرد وی را از اتحاد با هدایت خان فومنی باز دارد اما فتحعلی خان قدرتمندتر از آن بود که به توصیه قره خان گوش فرا دهد. با حرکت فتحعلی خان به سوی اردبیل، قره خان، اصلا ن خان و نظرعلی خان شاهسون جلسه ای با هدف چگونگی مقابله با هجوم فتحعلی خان تشکیل دادند اما زمان برای هرگونه اقدامی دیر بود و هیچ عاملی نمی توانست سدی در مقابل حمله برنامه ریزی شده فتحعلی خان گردد.

فتحعلی خان بعد از تصرف اردبیل در سال ۱۷۸۴ م. به آسانی لنکران، مقر حکومت قره خان را تصرف کرد و وی را با تمام خانواده اش به اسارت درآورد و به

۱. خان های تالش، ص ۵۱.

۳. خان های تالش، ص ۵۲.

۵. همان، ص ۶۱۱.

۲. مجمل التواریخ، ص ۳۴۰.

۴. گلشن مراد، صص ۶۰۶-۶۰۷.

باکو که حاکم آن شوهرخواهر وی بود، اعزام کرد اما در اثر فشارهای دولت روسیه در ماه اکتبر همان سال آزاد شد. قره خان بعد از آزادی به مقر حکومت خود در لنکران بازگشت و تمام توجهات خود را معطوف به جلب حمایت روسیه کرد.

گرایش به روسیه

قره خان طی نامه‌ای به حاکم هسترخان ضمن اظهار علاقه‌مندی برای گسترش روابط با روسیه، خواستار حمایت روسها از حاکمیت خود شد. حاکم هسترخان در پاسخ قول کمک‌رسانی به حاکم تالش داد.^۱

و نیز در نامه‌ای به امپراتور روسیه نوشت: «مایلیم آسوده زندگی کنیم و مخالف خونریزی، جنگ و اشغالگری هستیم و هیچ مانعی برای ورود لشکریان روس به تالش وجود ندارد و یک بار دیگر اعلام می‌کنیم که اگر روسیه با صداقت برخورد کند من نیز وفادار خواهم ماند و در صورت آمدن روسها به طولش قول می‌دهم که مواد غذایی ایشان را تأمین کنم.»^۲

قره خان که سایه سنگین فتحعلی خان حاکم قبه را بر سرش داشت^۳ با هدف باز کردن پای روسها به منطقه تالش شمالی امنیت جانی و مالی آنها را تضمین کرد. چکالسکی، کنسول روسیه در ایران، در سال ۱۷۵۴ م در نامه‌ای به تزار می‌نویسد که کشتیهای روسیه هنگام ورود به آستارا که فاصله چندانی از بندر لنکران ندارد مورد حمله ایرانیان قرار گرفت و تصرف شد؛ قره خان به محض اطلاع از این موضوع فوراً مداخله کرده و کشتیها را آزاد کرد. چکالسکی با قره خان روابط گسترده‌ای برقرار کرد و قره خان هیئتی به نمایندگی قاسم بیگ را به نزد او فرستاد. کنسول روسیه قول داد که درخواستهای قره خان را به سمع حاکم هسترخان برساند. قره خان با ایگور او مانف کنسول روسیه در انزلی روابطی برقرار کرد و کنسول

۲. همان، ص ۵۵.

۱. خان‌های تالش، صص ۵۳-۵۲.

۳. عباسعلی باکیخانوف، گلستان ارم، به سعی و اهتمام عبدالکریم علی‌زاده و...، (باکو: انتشارات علم،

۱۹۷۰)، ص ۱۶۹.

روسیه حتی به لنکران نیز سفر و با قره خان دیدار کرد و در تاریخ چهارم اکتبر ۱۷۶۵ در نامه‌ای به مقامات روسیه در خصوص قره خان نوشت که وی آدمی صمیمی و بسیار مهربان و برای روسها احترام قائل است و از او خواسته که تمایلاتش را نسبت به روسیه به امپراتور ابلاغ کنم.

ای. شربین مترجم کنسولگری روس در انزلی، در نامه‌ای به تاریخ بیست و ششم مه ۱۷۶۷ متذکر گردید که قره خان با تمام فرستادگان روس برخورد بسیار خوبی دارد که نشان وفاداری وی نسبت به دولت روسیه است.^۱

میرمصطفی خان

با فوت قره خان در رمضان ۱۲۰۱ ق. / ۱۷۸۶ م. فرزند ارشد و چهارده ساله‌اش، میرمصطفی خان (۱۸۱۴-۱۷۸۶) جانشین وی شد.^۲ سالهای آغازین حکومت وی بر تالش شمالی مصادف با حذف هدایت‌الله خان فومنی توسط آقا محمدخان قاجار از حکومت گیلان بود.

با مرگ علی مراد خان در سال ۱۱۹۸ ق. مرتضی خان برادر دیگر آقامحمدخان که از توسل به زندیان نتیجه‌ای نگرفته بود^۳ به هدایت خان فومنی پناه برد^۴ اما در سال ۱۲۰۰ ق. هدایت خان ضمن شکست در جنگ با سپاه اعزامی آقامحمدخان، در حالی که به وسیله قایقی قصد داشت به یک کشتی روسی پناه برده و به قفقاز فرار کند توسط تالشی به نام الله‌وردی یا خداوردی که برادرش ابوالقاسم بیگ توسط هدایت خان اعدام شده بود، ابتدا با تفنگ مجروح و سپس با شمشیر به قتل رسید.^۵ بعد از این که گیلان به دست آقامحمدخان افتاد و مرتضی قلی خان به

۱. خان‌های تالش، صص ۵۶-۵۵.

۲. مؤلف جواهرنامه لنکران از ژنه تن از فرزندان ذکور قره خان خبر داده است. ص ۵۰.

۳. محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، تاریخ متظم ناصری، به کوشش محمداسماعیل رضوانی، ج سوم، (تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۷)، ص ۱۳۹۴.

۴. تاریخ گیتی‌گشا، ص ۹۹.

۵. گلشن مراد، صص ۷۲۴-۷۲۳؛ ناسخ‌التواریخ، ج ۱، ص ۵۱؛ تاریخ گیتی‌گشا، ص ۳۹۶.

نزد میرمصطفی خان در لنکران رفت،^۱ میرمصطفی خان ضمن استقرار وی در دشت ارجوان سعی کرد از وی در تقابل با آقامحمدخان قاجار استفاده کند.^۲ آقامحمدخان که قصد داشت مرزهای ایران دوره صفویه را مجدداً احیا کند طی پیامی ضمن برحذر داشتن از روابط با روسیه از میرمصطفی خان خواست که همچنان در ترکیب گیلان و حکومت ایران باقی بماند و از همیاری برادرش نیز دست بردارد. پاسخ نامناسب میرمصطفی خان حوصله آقامحمدخان را سربرد اما به لحاظ درگیر بودن در جنگ با زندیان عملاً نتوانست اقدامی بکند.

در سال ۱۲۰۰ ق. مرتضی قلی خان با کمک میرمصطفی خان حاکم لنکران، فتحعلی خان حاکم قبه و شیخعلی خان بیگلربیگی بادکوبه به گیلان هجوم آورد. سلیمان خان حکمران گیلان از مقابل آنها به قزوین فرار کرد. در این زمان که آقامحمدخان همراه با باباخان در فیروزه کوه بود لشکری به فرماندهی سلیمان خان برای سرکوبی مهاجمین به گیلان روانه کرد. به مهدی خان حاکم تنکابن نیز دستور داده شد که به کمک سلیمان خان بشتابد. حاکمان خلخال، خمسه و طارم نیز دستوراتی مشابه دریافت کردند ولی مرتضی قلی خان به همراه میرمصطفی خان و لشکریان قبل از ورود سپاه قاجار، گیلان را ترک کردند.^۳

در ذیحجه سال ۱۲۰۱ ق. بار دیگر مرتضی قلی خان با همیاری میرمصطفی خان و با هفت هزار نفر از سواره و پیاده تالش برای هجوم به گیلان درگسگر فرود آمد. با فرار سلیمان خان - که گیلانیان نیز از وی دل خوشی نداشتند - گیلان به آسانی توسط مرتضی قلی خان تسخیر شد. آقامحمدخان سلیمان خان را به نزد خود خواند و پس از تحقیق در خصوص کم و کیف سپاه تالش، محمدحسن خان قاجار قویونلو را که در آن هنگام به نظارت خاصه منصوب بود با دو هزار سوار روانه گیلان کرد. محمدحسن خان منتظر دستجات دیگر نشد و سعی کرد با بیرون راندن

۲. اخبارنامه، ص ۳۷.

۱. تاریخ منتظم ناصری، ص ۱۳۹۴.

۳. همان، ص ۱۴۰۲.

قوای مهاجم، گیلان را از دست آنها به درآورد اما توفیقی نصیب وی نشد و شکست خورده برگشت.^۱

به فرمان آقامحمدخان، سلیمان خان قاجار، امیرمحمدحسین ارجمندی فیروزکوهی و میرزامهدی خان لاریجانی با ده هزار سواره و پیاده به گیلان رفتند. در دوازدهم محرم سال ۱۲۰۲ در چهارفرسنگی گیلان میرمصطفی خان به سپاه اعزامی خان قاجار هجوم بُرد اما شکست خورد و عقب نشست. روز سوم سلیمان خان قاجار در اطراف رشت با سپاه نه هزاره نفره مرتضی قلی خان رویه‌رو شد. در جنگ تن به تن برادر میرمصطفی خان با گلوله‌ای امیرمحمدحسین خان فیروزکوهی را به قتل رساند، این اتفاق باعث هزیمت سپاه فیروزکوه و لشکریان مازندرانی و نهایتاً سپاه اعزامی آقامحمدخان شد. میرزا محمد لاریجانی، نجفقلی خان نوری و سلیمان خان قاجار به منجیل عقب نشستند. آقامحمدخان بلافاصله برادرش جعفرقلی خان را با سپاه استرآباد، مازندران و بسطام به جنگ مرتضی قلی خان و سپاه تالش به گیلان فرستاد. در رستم‌آباد مرتضی قلی خان و میرمصطفی خان در مقابل سپاه جعفرقلی خان شکست خورده به انزلی فرار کردند. مرتضی قلی خان به وسیله کشتی و میرمصطفی خان به همراه لشکریان از طریق زمینی عازم لنکران شدند. و گیلان به تصرف جعفرقلی خان درآمد و وی شرح ماجرا را به آقامحمدخان نوشت و امیرسلیمان خان مجدداً حکمران گیلان گردید.^۲

در سال ۱۲۰۵ ق. برای بار سوم مرتضی قلی خان با کمک میرمصطفی خان و لشکریان تالش به رشت هجوم آورد. میرزا بابای رشتی نایب‌الحکومه گیلان هراسان تفصیل ماجرا را به سمع آقا محمدخان رساند. خان قاجار حاجی رضاخان دولوی قاجار خالوی خود را با عباس خان قاجار و محمدخان دولو و عبدالله خان اصانلو از فرماندهان سپاه خمسه و میرزا محمدخان لاریجانی را به

۱. رضاقلی خان هدایت، تاریخ روضه‌الصفای ناصری، (تهران: کتابفروشیهای پیروز، خیام و مرکزی، ۱۳۳۹)،

ج ۹، ص ۲۱۶.

۲. همان. ص ۲۱۹.

گیلان فرستاد تا به نصایح او را بازگردانند و گرنه به قوه قهریه به اخراج وی اقدام کنند. موعظه‌های رؤسای سپاه قاجار در مرتضی قلی خان برای خروج از گیلان کارساز نشد. با راهنماییهای مرتضی قلی خان، شاه پلنگ - دایی میرمصطفی خان - بر سپاه قاجار شبیخون زد و حاجی رضاخان و عباس خان و چند تن دیگر از فرماندهان سپاه را به اسارت گرفت، فرمان قتل تعدادی از آنان صادر شد و بعضی به فرمان مرتضی قلی خان از حبس رهایی یافتند. میرزا بابای رشتی خبر شکست سپاه قاجار را به سمع آقامحمدخان رساند و شاه بلافاصله لشکری به فرماندهی مصطفی خان دولوی قاجار روانه گیلان کرد، مرتضی قلی خان و میرمصطفی خان سراسیمه به تالش شمالی عقب نشستند.^۱

بعد از عقب‌نشینی میرمصطفی خان تالشان ماسوله علیه آقامحمدخان شورش کردند. چند هزار سپاه به فرماندهی سلیمان خان دایی اُغلی برای تنبیه تالشان به ماسوله اعزام شد که ضمن سرکوبی سران شورشی، تعدادی از تالشان ماسوله را با زن و فرزند به زنجان تبعید کردند.^۲

آقامحمدخان برای تنبیه میرمصطفی خان، آقاجان محمدخان دولو را با پیاده و سواره، به لنکران فرستاد ولی سپاه قاجار در جنگلها و کوهستانهای صعب‌العبور و دشتهای پرآب و گل تالش شمالی توفیقی پیدا نکرد و در حال عقب‌نشینی صدماتی نیز به او وارد شد.^۳

میرمصطفی خان که توان خود را در مقابل آقامحمدخان ضعیف می‌دید سعی کرد با حاکمان نواحی مختلف قفقاز باب مذاکره را برای به دست آوردن حمایت آنها باز کند. هیئتی از سوی میرمصطفی به نزد اراکلی (هراکلیوس) رفت.

۱. تاریخ منتظم ناصری، صص ۱۴۱۳-۱۴۱۲. تاریخ روضة الصفاى ناصری، صص ۲۳۳-۲۳۲.

۲. محمدفتح‌الله بن محمدتقی ساروی، تاریخ محمدی: احسن التواریخ، به اهتمام غلامرضا طباطبایی مجد، (تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۱)، ۱۹۲؛ ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۵۷.

۳. تاریخ محمدی، ص ۱۹۳؛ ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۵۷.

هراکلیوس هیئت تالشی را پذیرفت و در جلسه‌ای که هیئتی از جانب محمدخان حاکم ایروان نیز در آن بود سه طرف توافق کردند که ضمن جلب حمایت روسیه، در مقابل قاجار متحد شوند. میرمصطفی خان از تصمیم اتخاذ شده در این جلسه بسیار خرسند بود زیرا می‌دانست که آقامحمدخان به راحتی حاضر نخواهد شد که تالش شمالی از ترکیب ایران به در رود. میرمصطفی خان با بعضی از سران نظامی با نفوذ تالش شمالی همچون شاه پلنگ، احمدبیگ، صدیق بیگ و داود بیگ جلسه مشاوره‌ای ترتیب داد و ضمن برشمردن خطر هجوم آقامحمدخان خواستار جمع‌آوری نیروهای تالش برای مقابله با این حرکت قاجارها شد. چهارهزار نفر نیرو جمع‌آوری شده یک دوره نظامی عمومی را سپری کردند. میرمصطفی خان با ابراهیم خلیل خان جوانشیر حاکم شوشی و نظرعلی خان اردبیلی نیز تماسهایی برای مقابله با آقامحمدخان برقرار کرد و آنها قول اعزام ۱۲۰۰ چریک را به وی دادند، امری که هیچ‌گاه تحقق نیافت.^۱

آقامحمدخان با ارسال نامه‌هایی به خانات نواحی مختلف آذربایجان و قفقاز و تالش از آنها خواست که همانند دوره صفویه از دولت ایران تبعیت کنند. پاسخ میرمصطفی خان گستاخانه بود. اما آقاعبدل تالشی که در منطقه وسیعی از دیناچال تا آستارا - تالش جنوبی - حکومت می‌کرد به نامه آقامحمدخان پاسخ مثبت داد. آقاعبدل برخلاف میرمصطفی خان از تالشان اصیل بود که مقروی در نمین قرار داشت و به هیچ‌وجه با میرمصطفی خان میانه‌ای نداشت و خان لنکران از اینکه در برابر حملات پیاپی آقا عبدل به قلمرو مورد ادعایش در تالش شمالی نمی‌توانست کاری بکند به شدت رنج می‌برد. رضایت مردم تالش جنوبی، روابط خویشاوندی با سران قدرتمند تالش و همیاری آقامحمدخان از عوامل اصلی قدرت آقا عبدل در برابر میرمصطفی خان محسوب می‌شد.^۲

۱. خان‌های تالش، ص ۵۸.

۲. اخبارنامه، صص ۴ و ۲.

تصرف لنکران

میرمصطفی خان در سال ۱۲۰۹ ق. که آقامحمدخان سرگرم تعمیر پل خدا آفرین برای حمله به گرجستان بود با فراهم آوردن نیرویی به ظاهر قدرتمند و چابک علیه ایران دست به قیام زد. آقامحمدخان بعد از عبور از ارس مصطفی خان قاجار را مأمور سرکوبی میرمصطفی خان کرد. شاه قاجار به فرمانده اعزامی توصیه نمود که از راه بیابان بر سر تالشان طرفدار میرمصطفی خان هجوم ببرد، در صورت اطاعت میرمصطفی خان و شاه پلنگ برگردد و الا همه آنها را سرکوب کند. آقامحمدخان بعد از اطلاع از برنامه ریزی دقیق خان لنکران برای مقابله با مصطفی خان قاجار شخصاً به آدینه بازار - بین موغان و تالش - آمد و سلیمان خان قاجار را با پنج هزار و برادر حاجی ابراهیم خان کلانتر را با سه هزار تفنگچی برای تقویت مصطفی خان قاجار روانه کرد. قلعه لنکران با همکاری بخشی از تالشان به رهبری آقا عبدل با زدوخورد مختصری سقوط کرد و سپس به آتش کشیده شد و سپاهیان قاجار در شهر لنکران اردو زدند.^۱ میرمصطفی خان زنان و فرزندان و تمام اموال و اسباب خود را با کشتی به سالیان فرستاد ولی مردم سالیان بعد از اطلاع از هشدار آقامحمدخان - که در صورت پناه دادن به خانواده میرمصطفی خان در امان نخواهند بود - اجازه پیاده شدن به آنها ندادند و به ناچار به جزیره ساری^۲ رفتند. به دستور مصطفی خان قاجار تفنگچیان گیلانی که در دریانوردی مهارت داشتند به جزیره ساری حمله بردند و بخشی از کشتیها و اموال و اثاثیه را به غارت بردند.^۳ اما به دلیل آتشباری سنگین

۱. لنکران، ص ۲۳.

۲. ساری جزیره ای استراتژیک نزدیک لنکران در طول چند کیلومتر به شکل هلال کشیده شده و در جبهه شرقی انحناى خارجی دراز و بسیار منظم به طرف دریا دارد در حالی که ساحل غربی بریده بریده است. کشتیهای نظامی و غیرنظامی در پناه این بریدگی قرار می گرفتند. این جزیره از جنوب به شمال بیشتر از ساحل فاصله می گیرد و در قسمت میانی کمترین عرض را دارد. تا سال ۱۸۳۱ م. که دولت روسیه ایستگاه دریایی در آن ایجاد کرد این جزیره پوشیده از درخت بود.

۳. تاریخ محمدی، صص ۲۶۷-۲۶۶؛ ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۷۳.

توپخانه روسها که از قبل در جزیره مستقر شده بودند، در تصرف جزیره موفق نشدند.^۱

مصطفی خان قاجار دستور تاراج اموال مردم شهر لنکران و اطراف را صادر کرد و سپس با همراهی سلیمان خان قاجار برخی از تالشان را که به جنگلها و کوههای اطراف شهر لنکران فرار کرده بودند عرضه نهب و غارت ساخته گروهی را به اسارت گرفتند که به دستور آقا محمدخان بعضی از رجال آنها گردن زده شدند. سپس گروهی از ایشان را به اردبیل، تنکابن و اشرف^۲ کوچ دادند. آقا محمدخان شاه نواز خان پسر شاه پلنگ (پسردایی مصطفی خان) را که جزو اسرا بود بخشید.^۳

بعد از خروج نیروهای قاجار از لنکران، میرمصطفی خان وارد شهر شد و سعی کرد خود را تحت الحمایه روسیه قرار دهد در حالی که میان تالشان و روسها از نظر مذهبی، ملی و فرهنگی^۴ وجه اشتراکی نبود به علاوه بسیاری از سران تالش همچون درگاه بیگ دریغی و حتی برادران و فرزندان آنها با گرایش به روسیه مخالف بودند^۵ و پیروزی خود را در گرو همکاری و همیاری با ایران می دانستند. شاید سالها زندگی زیر نظر حکومت ایران بعضی از خوانین تالش همچون میرمصطفی خان را وسوسه می کرد که حکومتهای دیگر کشورها مثل روسیه را هر

۱. خانهای تالش، ص ۵۸.

۲. تالشانی که به وسیله آقا محمدخان به مازندران کوچ داده شدند به قدری بودند که روستاهایی به نام تالش محله و گالش محله در اطراف اشرف و تنکابن به وجود آید. ملکونوف در سال ۱۸۶۰ تعداد تالشان تالش محله واقع در غرب شهر اشرف را صد خانوار و کسانی که در شهر زندگی می کردند را سی خانوار ذکر می کند. در چند روستای تنکابن همچون حصار لو نیز تعدادی از تالشان اسکان داده شدند. سفرنامه ایران و روسیه، ص ۱۴۷ و ۱۶۸؛ ه.ل. رابینو، سفرنامه مازندران و استرآباد، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، (تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۳)، ص ۳۷.

۳. تاریخ محمدی، ص ۲۶۶؛ تاسخ التواریخ، ج ۱، ص ۷۲.

۴. در ایام حضور خانواده میرمصطفی خان در جزیره ساری یکی از افسران روسی از یکی از دختران خان خوشش آمد و برخلاف عرف تالشان سعی کرد به زور از او کام ببرد که مورد غضب میرمصطفی خان قرار گرفت و اعدام شد. خانهای تالش، ص ۵۹.

۵. اخبارنامه، ص ۴۷.

چند کوتاه مزه مزه بکنند و به لحاظ ساختار قومی، تالشان، راه گریزی جز تبعیت از خوانین خود نداشتند. مهمترین حکام مخالف با این سیاست میرمصطفی خان، الله وردی بیگ تنکابنی و آقا عبدل بودند. میرمصطفی خان با کوششهای بسیار الله وردی بیگ را از تالش شمالی به ایران فراری داد اما از پس آقا عبدل برنیامد.^۱ در مخالفت با گرایش میرمصطفی خان به روسیه برجسته ترین روحانی تالش به نام میرزا طاهر بن میرزا مهدی محمودآبادی تالشی او را از این کار منع کرد. میرمصطفی خان دست رد به سینه اوزد و وی ناچار جلای وطن کرد و به رشت آمد.^۲ زین العابدین شیروانی که پس از این حادثه در سال ۱۲۱۰ ق. از لنکران دیدن کرده ضمن توصیفی از آب و هوای لنکران از علاقه مردم به خان لنکران و گرایش شدید میرمصطفی خان به روسیه خبر داده است.^۳

میرمصطفی پس از بازگشت از جزیره ساری هیئتهای نمایندگی خود را یکی پس از دیگری به تفلیس، هسترخان و پترزبورگ فرستاد.

در مارس ۱۷۹۵ هیئت نمایندگی میرمصطفی خان به ریاست اسدالله کربلایی به پترزبورگ رفت و نامه میرمصطفی خان را در ملاقات با کاترین امپراتور روسیه تسلیم وی کرد. در این نامه میرمصطفی خان از روابط خوب روسیه با اجداد خویش سخن گفته و اشاره کرد که وی مثل پیشینیان خود این روابط را تأیید و هیچ شک و شبهه‌ای در آن ندارد و حاضر است صداقت خود را برای دریافت کمک از روسیه نشان دهد. کاترین به مصطفی خان لقب پالکونیک عطا نمود و هدایایی من جمله لباسهای جنگی برای وی فرستاد. اسدالله خان تمامی مخارج لشکروس در تالش و تأمین آذوقه آنها را از جانب میرمصطفی خان به عهده گرفت.^۴ پس از بازگشت هیئت نمایندگی میرمصطفی خان، کاترین که به فکر منافع

۱. خان‌های تالش، ص ۵۹.

۲. جواهرنامه لنکران، صص ۵۳-۵۱.

۳. اخبارنامه، ص ۴.

۴. زین العابدین شیروانی، بستان السیاحه، نسخه سنگی کتابخانه ملی، ش ۹۴۲۴، ص ۵۲۴.

سرشار تالش بود دستور اعزام نیرو به تالش را صادر و اعلام کرد که این کمکها بلاعوض خواهد بود.

در سپتامبر ۱۷۹۶ م. کاترین طی یادداشتی به ژنرال گُدوِیچ توجه بیشتر او را به آذربایجان و تالش جلب کرد. به دنبال این یادداشت کاترین لشکر سی هزار نفره‌ای به فرماندهی والرین زیوف را به منطقه داغستان و آذربایجان اعزام داشت. در سوم ماه مه ۱۷۹۶ لشکر مزبور در بند را اشغال کرد و سپس به سوی قبه و باکو حرکت کرد. بیشتر خانهای منطقه از جمله میرمصطفی خان نماینده‌ای به نزد زیوف فرستادند و نسبت به وی ابراز وفاداری نمودند. نماینده مصطفی خان از زیوف می‌خواست که بخشی از نیروهای خود را به تالش شمالی گسیل دارد چه در صورت حضور با هیچ مشکلی روبه‌رو نخواهد شد. ظاهراً با چانه‌زنی بسیار زیاد زیوف قول داد که تعدادی از سربازان روسی را به منطقه تحت حاکمیت مصطفی خان بفرستد، امری که خان لنکران را بیش از پیش خوشحال نمود.^۱

در شهریور ۱۲۱۰ آقامحمدخان بعد از حل مسئله شاهرخ افشار در مشهد در راه آمدن به تهران خبر اعزام سپاهی بزرگ از جانب روسیه به قفقاز را شنید.^۲ نظر به اینکه ارتش ایران فصلی می‌جنگید تا بهار سال آینده هیچ اقدامی از جانب دولت ایران صورت نگرفت. آقامحمدخان در بیست و پنجم ذی‌قعدة ۱۲۱۱ / بیست و دوم مه ۱۷۹۷ با لشکریانش از تهران به سوی اردبیل حرکت کرد. در آدینه بازار خبر نافرمانی مجدد میرمصطفی خان به اطلاع وی رسید، شاه بلافاصله ده هزار تفنگچی به سرکردگی مهدیقلی دولوی قاجار، پیرقلی خان و محمدعلی خان دولوی قاجار برای تنبیه خان لنکران به تالش شمالی گسیل داشت. سپاه میرمصطفی خان در این جنگ به راحتی شکست خورد و لنکران به آسانی به تصرف نیروهای ارتش قاجار درآمد.

۱. خان‌های تالش، صص ۶۱-۶۰.

۲. آنتوان گیوم اولیویه، سفرنامه اولیویه، ترجمه محمدطاهر میرزا، به تصحیح غلامرضا وره‌رام، (تهران:

انتشارات اطلاعات)، ۱۳۷۱، ص ۹۹.

با مرگ کاترین در نهم نوامبر ۱۷۹۶ / هشتم جمادی‌الثانی ۱۲۱۱ و روی کارآمدن پل اول، زیوف دستور مراجعت را دریافت کرد. با خالی شدن نیروهای روسی از آذربایجان امیدواریهای میرمصطفی خان برای دریافت کمک از روسیه در مقابل آقامحمدخان نتیجه‌ای نداد و خان لنکران در وضعیت فوق‌العاده وخیمی قرار گرفت به‌طوری که انتظار می‌رفت در آینده به حیات وی در تالش شمالی خاتمه داده شود. نیروهای اعزامی آقامحمدخان پس از مدتی توقف در لنکران و تنبیه بعضی از متمردان طرفدار میرمصطفی خان به طرف شوشی در حال برگشت بودند که در بیست و یکم ذیحجه ۱۲۱۱ / هفدهم ژوئن ۱۷۹۷ آقامحمدخان به وسیله خدمتکارانش به قتل رسید و نیروهای ایران مجبور به مراجعت به تهران شدند.^۱

با مرگ آقامحمدخان زمینه برای قدرت‌گیری میرمصطفی خان فراهم شد. در آغاز سلطنت فتحعلی شاه که مدعیان سلطنت در ایران سر به شورش برداشتند میرمصطفی خان در اولین اقدام سعی بر تصرف تالش جنوبی کرد. کینه وی از آقاعبدل به حدی بود که بلافاصله با دوازده هزارنفر سواره و پیاده تالش به عزم تنبیه آقاعبدل که با آقامحمدخان به قفقاز رفته بود، به نمین رفت و به محاصره قلعه شیندان که طرفداران آقاعبدل در آن جمع شده بودند پرداخت اما چون از پس قلعه کیان برنیامد با تطمیع و وعده وعید فراوان به بعضی از سران با نفوذ تالش جنوبی توانست به قلعه دست یابد^۲ و بدین وسیله قلمرو خود را از سالیان تا دیناچال توسعه داد و اعلام استقلال کرد.^۳

میرمصطفی طی نامه‌ای از حاکمان نواحی مختلف گیلان برای تصرف این ایالت تقاضای کمک کرد که این درخواست فقط توسط آقاعلی شفتی اجابت شد. میرمصطفی خان پس از سیزده نروز سال ۱۲۱۱ ق با دوازده هزارنفر از تالشان و

۱. تاریخ‌محمدی، صص ۲۹۹-۲۹۷.

۲. اخبارنامه، ص ۳.

۳. کاسباز دروویل، سفر به ایران، ترجمه منوچهر اعتمادمقدم، (تهران: شبانیز، ۱۳۷۰)، ص ۳۰.

همراهی آقا علی شفتی با هجوم به طرف رشت این شهر را به تصرف خود در آورد^۱ و دست تعدی بی حساب و کتاب به اموال مردم دراز کرده و غوغا و فساد عظیمی برپا کرد. اهالی لاهیجان، لنگرود و رودسر از مساکن خود فرار کردند و تمام مناطق گیلان دستخوش غارت و هرج و مرج شد. به دستور فتحعلی شاه سلیمان خان با فوجی از سپاهیان از راه رودبار و عبدالله خان اساملو حاکم خمسه با تعدادی تفنگچی از راه طارم و حسینقلی خان پسر هدایت خان فومنی حاکم فومن، شفت و گسکر با جمعی به طرف رشت حرکت کردند. میرمصطفی خان بعد از اطلاع از اجتماع سپاهیان ایران رو به سمت فومن نهاد که در این راه آقا علی شفتی به قتل رسید و میرمصطفی خان به گسکر سپس به لنکران فرار کرد.^۲

میرمصطفی خان که خود را در مقابل هجوم آتی فتحعلی شاه عاجز می دید^۳ پسرعموی خود میرزا محمد را در رأس هیئتی پنج نفره روانه هشترخان کرد که فرمانده آن منطقه ژنرال گوبرناتور گنورینگ بود. میرزا محمد مورد پذیرایی قرار گرفت و نامه میرمصطفی خان تقدیم ژنرال گنورینگ شد. گنورینگ در نامه ای از اهمیت اقتصادی و استراتژیکی تالش برای روسیه و کمک به میرمصطفی خان در مقابل فتحعلی شاه به تزار اطلاعاتی داد. امپراتور میرزا محمد را به حضور پذیرفت.

۱. اخبارنامه، صص ۳۷-۴۰.

۲. تاریخ محمدی، ص ۳۰۸.

۳. میرزا احمد مؤلف اخبارنامه مطلبی نادرست را از قول پدرش میرزا خداوردی می نویسد: «فتحعلی شاه از ترس حکومت منطقه تالش از سالیان تا دیناچال را به میرمصطفی خان و فرزندان او وا گذاشت و گفت نه تنها لازم نیست مالیات به دربار بفرستد که هر ساله می تواند دو هزار اشرفی از درآمدهای گیلان را وصول کند. میرمصطفی خان با این پیروزی به لنکران بازگشت.» ص ۴۰.

فصل ششم

جنگهای ایران و روس

شروع جنگ

بعد از تصرف گنجه، تسی تسیانوف فرمانده سپاه روسیه نیروی پنجاه و دوهزار نفره روس را به سه ستون تقسیم کرد. ستون اول از کناره غربی دریاچه خزر به طرف مصب رود گر و ارس حرکت کرد که در ماه ذیحجه ۱۲۱۸ به منطقه تالش شمالی وارد شد درحالی که ارتش ایران هنوز به جمع آوری قوا مشغول بود. روسها از رود گر عبور نکرده و در حدود سالیان متوقف گشتند.^۱

میرمصطفی خان که به شدت از تسیانوف ترسیده بود هیئتی را به سرپرستی زینال بیگ در مه ۱۸۰۳ همراه با نامه‌ای به نزد تسیانوف فرستاد. او در نامه‌اش ضمن خطرناک خواندن اهداف ایران در تالش شمالی، نوشت که به روسیه و پیمانی که با آنها بسته وفادار است.^۲

با حمایت روسها، حکومت پلیسی همراه با رعب و وحشت به وسیله میرمصطفی خان در سراسر تالش شمالی برقرار شد و تعداد زیادی از سران تالش که مخالف خودسریهای وی در روابط با روسیه بودند اسیر سیاستهای مستبدانه وی گشتند.^۳

۱. تاریخ نظامی ایران، ج ۲، صص ۷۲۵ و ۷۱۰

۲. خان‌های تالش، ص ۶۵.

۳. اخبارنامه، ص ۴۰.

بعد از تعطیلی جنگ در زمستان ۱۲۱۹ ق. در اوایل سال ۱۲۲۰ ق. عباس میرزا حدود پنج هزار نفر را در قلعه لنکران و دو هزار نفر را در سالیان مستقر کرد و در این جبهه حالت دفاعی به خود گرفت. روسها نیز دو فوج پیاده، یک فوج سواره و یک آتشبار توپخانه در حدود سالیان متمرکز کردند.^۱

تسیانوف در اوایل رجب سال ۱۲۲۰ برای گسترش جبهه جنگ ژنرال شفت را با دوازده فروند کشتی و توپهای اژدر شکل به انزلی فرستاد. وی دستور داشت که از خان لنکران حمایت کند به همین جهت دو روز در حوالی لنکران در جزیره ساری لنگر انداخت.^۲ از شنیدن این خبر خوشحال کننده میرمصطفی درپوست نمی‌گنجید و تمام آذوقه و مایحتاج روسها را تأمین کرد. او در نامه‌ای به تسیانوف از وی به خاطر این کار تشکر فراوان کرد و اطاعت مجدد خود از روسها را به اطلاع وی رساند اما از رفتار گستاخانه و توهین‌کننده تسیانوف نسبت به خان لنکران ذره‌ای کاسته نشد.^۳

به دلیل عدم اطلاع و دسترسی لازم به جبهه تالش و با توجه به تقویت نیروهای روسی در منطقه، قرارگاه فرماندهی کل در نهم رجب ۱۲۲۰ از پل خدا آفرین به اهر منتقل شد تا نسبت به جبهه تالش مرکزیت داشته باشد.

بعد از هجوم روسها به پیره بازار و انزلی، در روز هفدهم رجب ۱۲۲۰ ایرانیان به غازیان و انزلی حمله آوردند و روسها کوشیدند که از خشکی خود را به کشتی برسانند. قوای چریکی تالش که وظیفه محافظت از مناطق فوق را به عهده داشت به روسها حمله برد و روسها با صدوپنج کشته و مجروح و به جا گذاشتن چهار عراده توپ و اسلحه و مهمات قابل توجه فرار کردند.^۴

بعد از شکست در انزلی و عدم توفیق در باکو، شفت مجدداً به جزیره ساری

۱. تاریخ نظامی ایران، ص ۷۲۷.

۲. عبدالرزاق بیگ مفتون دنبلی، مآثر السلطانیه، به تصحیح غلامحسین صدری افشار، (بی‌جا: ابن‌سینا،

۱۳۵۱)، ص ۱۵۸؛ ناسخ‌التواریخ، ج ۱، ص ۱۴۶.

۴. تاریخ نظامی ایران، صص ۷۴۸ و ۷۳۹.

۳. خان‌های تالش، ص ۶۵.

لنکران آمد.^۱ میرمصطفی خان حرکت نایب السلطنه به سوی اردبیل را به تنبیه و گوشمالی خود تعبیر می کرد.^۲ با آمدن رسولی از جانب شفت، در نیمه شبی به حضور وی شتافت و مذاکرات طولانی با وی انجام داد. شفت نیز شرح مذاکرات را برای تسیانوف نوشت و از طرف دریا درخواست کمک کرد یکی از خُدام میرمصطفی خان که محرم اسرار وی بود موضوع را به عباس میرزا در اردبیل گزارش کرد.^۳

نایب السلطنه بعد از مشورت با سران سپاه خود میرزا عیسی فراهانی را جهت مذاکره نزد میرمصطفی خان فرستاد. میرزا بزرگ پس از ورود به تالش شمالی با فرستادن نامه ای برای میرمصطفی خان در لنکران از وی خواست که با اهمیت دادن به این ملاقات، از گرایش به سوی روسیه اجتناب کند زیرا برای او و خاندانش عواقب وخیمی خواهد داشت. موقعی که خان لنکران نامه را دریافت کرد قصد کرد پاسخ نامساعد بدهد ولی مادرش ضمن تعرض به وی گفت نصیحت بزرگان که از روی مصلحت صورت گیرد عین صواب است در نتیجه میرمصطفی خان پاسخ مثبت داد. چون یک عده سرباز روسی در خدمت او بودند محل ملاقات در خارج از قلعه لنکران تعیین شد. شب هنگام میرزابزرگ در ملاقات با میرمصطفی خان ضمن برحذر داشتن وی از سازش و همکاری با روسها به وی توصیه کرد که فریب چرب زبانی روسها را نخورد زیرا روسها پس از این که به مقصود خود نائل شدند اولین اقدام آنها نابودی میرمصطفی خان و خانواده اش خواهد بود.^۴ نصیحتهای میرزابزرگ در وی اثر کرد و ضمن ندامت، عفو خود را به وسیله قائم مقام از نایب السلطنه خواستار شد.^۵

میرمصطفی خان با مسدود کردن راه آذوقه روسهای ساکن در جزیره ساری

۱. ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۱۴۳. ۲. مآثر السلطانیه، ص ۱۶۵.

۳. محمدصادق صادق وقایع نگار مروزى، تاریخ جنگهای ایران و روس، گردآورنده: حسین آذر، به تصحیح امیر هوشنگ آذر، (بی جا: مصحح، ۱۳۶۹)، ص ۱۲۵.

۴. همان، ص ۱۲۶. ۵. مآثر السلطانیه، ص ۱۶۵.

نشان داد که ندامت وی ظاهری نبوده است. با افزایش سرما و کمبود آذوقه روسها با دادن تلفات در نیمه شبی منطقه را ترک کردند و میرمصطفی خان فرار روسها را به نایب السلطنه گزارش کرد.^۱

درگرایش میرمصطفی خان به ایران در این زمان شاید سیاست چنگ و دندان تسیانوف اثری قابل توجه داشت. ژنرال روسی گمان می کرد که پسر جواد خان حاکم سابق گنجه در تالش به سر می برد و به همین دلیل در نامه ای در بیست و سوم آوریل ۱۸۰۵ به خان لنکران ضمن وارد آوردن اتهام ایران دوستی به وی نوشت «براساس اطلاعات رسیده از پسر جواد خان حمایت می کنی اگر او در تالش هست هر چه زودتر او را تحویل بده و اگر چنین نکنی تالش را با خاک یکسان خواهم کرد».^۲

بعد از مذاکره میرزا بزرگ با میرمصطفی خان، عباس میرزا تصمیم گرفت که از خط تالش شمالی به طرف باکو شروع به تعرض نماید. در سیزدهم شعبان ۱۲۲۰ پل سالیان مرمت و برای عبور ارتش ایران مهیا گشت. در بنادر آستارا و لنکران پادگانهایی ایجاد و بر استحکامات لنکران افزوده شد و دواب و آذوقه لازم تهیه گشت. عباس میرزا در شمال رود گر پنج هزار نفر را مستقر کرد. روسها قصد داشتند نیروی ایران را به طرف شمال کشیده و از پشت سر به وسیله قوای دریایی در بندر لنکران قشون پیاده کنند و از طرف روبه رو و نیز با فشار سریع اردوی ایران در تالش را به رود گر بریزند.

نایب السلطنه که متوجه تاکتیک روسها بود پس از عبور از گر یک عده را در حدود پل سالیان به حفاظت گذاشت و در لنکران نیز تمهیداتی برای جلوگیری از پیاده شدن نیروهای روسی اندیشیده شد.^۳

روابط تیره میرمصطفی خان و روسها فرصتی را برای مصطفی خان شیروانی

۱. تاریخ جنگهای ایران و روس، صص ۱۲۶-۱۲۷؛ مآثر السلطانیه، ص ۱۶۵.

۲. خانهای تالش، ص ۶۵.

۳. تاریخ نظامی ایران، ص ۷۵۰.

که روسها را به شیروان آورده بود، فراهم کرد که سالیان را تصرف کند. بهانه این کار هم با نارضایتی عده‌ای از مردم سالیان از علی خان حاکم این شهر که با میرمصطفی خان روابط دوستانه‌ای داشت، فراهم شد. ناراضیان با ارسال نامه‌هایی، مصطفی خان شیروانی را به تسخیر ولایت شیروان ترغیب کردند. مصطفی خان با استفاده از تضاد سالیانی‌ها و لنکرانی‌ها سعی کرد ضمن تسلط بر سالیان ایلات خود را از شیروان به مغان و سالیان کوچ دهد.^۱

به فرمان عباس میرزا میرباقربیگ برادر میرمصطفی خان با سیصد نفر از چربکهای تالش در شهر سالیان مستقر شدند و پیرقلی خان نیز با فوجی روانه موغان شد تا اگر صلاح بداند به کوچ مردم شیروان به لنکران اقدام کند.^۲ پیرقلی خان در حال کوچ ایلات به طرف لنکران بود که مصطفی خان شیروانی به وی حمله کرد اما شکست خورد و سپاه خود را به طرف سالیان گسیل کرد. میرباقر بیگ در حالی مشغول مدافعه شد که از سازش بعضی از مردم سالیان با مصطفی خان شیروانی اطلاعی نداشت. این عده در عقبی شهر را گشودند و سپاهیان شیروانی و روسی را وارد شهر کردند علی خان بعد از مشاهده این امر فرار کرد اما میرباقر بیگ با سیصد نفر تالش دستگیر شد.^۳

مصطفی خان شیروانی ضمن نامه‌ای تهدیدآمیز، میرمصطفی خان را ملزم به روابط دوستانه با روسیه و دشمنی با ایران و همچنین چشمپوشی از موغان کرد. در پایان نامه نیز هشدار داد که در صورت مخالفت، برادر وی و سیصد نفر از تالشان دستگیر شده در سالیان را خواهد کشت. میرمصطفی خان پاسخ دندان‌شکنی برای وی نوشت و ضمن آمادگی برای مقابله؛ مطالب مصطفی خان شیروانی را به عباس میرزا گزارش کرد.^۴

۱. مآثر السلطانیه، ص ۱۸۲؛ ناسخ‌التواریخ، ج ۱، ص ۱۵۵.

۲. مآثر السلطانیه، ص ۱۸۲.

۳. ناسخ‌التواریخ، ج ۱، ص ۱۵۸؛ مآثر السلطانیه، ص ۱۸۲ مکرر.

۴. مآثر السلطانیه، ص ۱۸۲ مکرر.

ظاهراً کمکهای لازم از جانب عباس میرزا به میرمصطفی خان نرسید و او که قدرت مقابله با مصطفی خان شیروانی را در خود نمی دید به سوی روسها تمایل پیدا کرد. تسیانوف که منتظر درخواست کمک از جانب میرمصطفی خان بود بلافاصله به آن پاسخ مثبت داد و از هیئت میرمصطفی خان استقبال کرد و به هر کدام از اعضای هیئت ده چرون (واحد پول روسیه) هدیه کرد. تسیانوف در بیست و هفتم ژانویه ۱۸۰۶ / هفتم ذیقعه ۱۲۲۰ به یکی از فرماندهای بلندپایه روسی نوشت که به اطلاع مصطفی خان شیروانی برسانند که اگر هر چه زودتر از سرزمین تالش عقب نشینی نکند قدرت آن را دارد که هزارخان مثل او را در عرض یک ماه از بین ببرد.

با عقب نشینی مصطفی خان شیروانی از سرزمین تالش شمالی، میرمصطفی برای تثبیت حاکمیت خود روی تسیانوف حساب خاصی باز کرد.^۱

با گرایش میرمصطفی خان به سوی روسها و از دست دادن بعضی از نقاط استراتژیک مانند بادکوبه و برودت هوا و کمبود آذوقه باعث شد که سپاه ایران از برخی مواضع خود در شمال سالیان عقب نشینی و در جنوب پل سالیان موضع دفاعی اختیار کند. اما روسها با همه نقاط ضعفی که ارتش ایران در تالش شمالی داشت نتوانستند از برتریهای خود به دلیل تلفاتی که در جنگ با فرانسه داده بودند استفاده کنند.^۲

قتل تسیانوف در ذیقعه ۱۲۲۰ در حوالی باکو توسط حسینقلی خان حاکم این شهر، باعث گرایش خانان منطقه از جمله میرمصطفی خان به سمت ایران شد.^۳ روسها به تلافی این اقدام، لنکران و آستارا را بمباران کردند.^۴

در ماه دوم سال ۱۲۲۱ ق. ارتش ایران اردویی متشکل از پانزده فوج پیاده و دو

۱. خانهای تالش، ص ۶۷.

۲. تاریخ نظامی ایران، صص ۷۶۰ و ۷۶۴.

۳. مآثر السلطانیة، ص ۱۶۹؛ ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۱۴۹.

۴. تاریخ نظامی ایران، صص ۷۶۴ و ۷۶۰.

دسته سواره نظام چریک و بیست عراده توپ را در تالش مستقر کرد. تا بیست و یکم خرداد ۱۲۲۱ اردوی روسها هیچ حرکت نظامی از خود نشان نداد و فقط گاهی با کشتیهای خود لنکران را به توپ می‌بستند.^۱

با کوششها و وعده‌های مساعد عباس میرزا در بیست و ششم ربیع‌الاول ۱۲۲۱ اتحاد خانات شکی، تالش، قره‌باغ و داغستان علیه ارتش روس فراهم شد. اما در نقشه جنگی سال سوم، ایران همچنان در جبهه خزر و تالش حالت دفاعی را اختیار کرد. در یازدهم تیرماه ۱۲۲۱ روسها به پل سالیان حمله آوردند و محافظان خواب‌آلود پل را به قتل رسانده و آن را تصرف کردند. صبح روز شانزدهم تیرماه با همکاری میرمصطفی خان ارتش ایران مستقر در تالش به روسها هجوم برده و ضمن تصرف پل و عقب راندن روسها، تعدادی از افراد دشمن را به اسارت گرفتند.^۲

در اواخر پاییز ۱۲۲۱ به توصیه ناپلئون عباس میرزا در جبهه تالش حالت تعرضی گرفت.^۳ در اوایل پاییز ۱۲۲۱ ق یازده هزار نفر سواره نظام ایران از رود کورا عبور نمودند ولی طولی نکشید که نیروی دریایی روسها در یک فرسنگی شمال بندر لنکران یک فوج پیاده نظام و دو توپ آتشبار در خشکی پیاده کرد و خط رجعت سواره نظام ایران را که در جلگه کورا تاخت و تاز می‌کرد، شروع به تهدید نمود که با عقب‌نشینی به موقع سواران ایران به طرف جلگه، ترفند روسها خنثی شد.

در بهار سال ۱۲۲۲ ق کشتیهای روسی آبهای ساحلی تالش از آستارا تا لنکران را تهدید کردند و به همین دلیل عباس میرزا در دوازدهم خرداد ۱۲۲۲ ق اردوی ایران در تالش را تقویت کرد. وقتی که از روسها به دلیل شکست در جنگ با ناپلئون حرکتی مشاهده نشد عباس میرزا با احتیاط اردوی تالش را با تصرف

۱. تاریخ نظامی ایران، ص ۷۶۳.

۲. همان، صص ۷۶۷، ۷۷۳ و ۷۷۶.

3. Arch. Etr, R.F. vol 18, p. 103.

موضع روسها در سر پل سالیان یک منزل جلو برد. با معاهده تیلیست - که ایرانیان از آن اطلاعی نداشتند - روسها بخشی از نیروهای خود را به جبهه تالش منتقل کردند در نتیجه ایران در این منطقه حالت دفاعی اختیار کرد و میرمصطفی خان بار دیگر به طرف روسها تمایل پیدا کرد. در طول سال ۱۲۲۳ ق جنگ ایران و روسیه در جبهه تالش از تحرکی برخوردار نبود.^۱

بعد از شکست ایران در نخجوان، نظرعلی خان^۲ حاکم اردبیل و فرج الله خان شاهسون نسبت به نجفقلی خان گروسی حاکم قلعه اردبیل، بدگمان شده و پس از دستگیری حسینقلی خان بادکوبه ای با ایل خود به طرف لنکران فرار کردند.^۳ میرمصطفی خان از گدوپیج خواست که برای رهایی از گزند ایران، نظرعلی خان در تالش بماند. عدم موافقت ژنرال روسی باعث ملاقات میرمصطفی خان با وی شد. میرمصطفی خان در این ملاقات خاطر نشان کرد که نظرعلی خان شوهرخواهر اوست لااقل ژنرال اجازه دهد در موغان با فرج الله خان شاهسون بماند ولی ژنرال روسی وقتی به درخواستهای میرمصطفی خان نداد و فقط حاضر شد آنها را در منطقه قره باغ جای دهد.^۴

از طرف دیگر عباس میرزا طی حکمی از امیرخان قاجار سردار اردبیل و موغان خواست که در مقام رفع وحشت از میرمصطفی خان، نظرعلی خان و فرج الله خان شاهسون برآید. بعد از حضور امیرخان قاجار در تالش شمالی و با توجه به عدم پاسخ مثبت روسها، میرمصطفی خان از نایب السلطنه عفو تقصیرات نظرعلی خان و فرج الله خان شاهسون را خواستار شد که بلافاصله مورد موافقت ولیعهد قرار گرفت.^۵

۱. تاریخ نظامی ایران، صص ۷۷۴-۷۸۰.

۲. نظرعلی خان، قمرآغاخواهر میرمصطفی خان را به همسری داشت.

۳. مآثر السلطانیه، ص ۱۹۹؛ ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۱۷۵.

۴. خان های تالش، ص ۶۷.

۵. ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۱۷۵؛ مآثر السلطانیه، صص ۲۰۱ و ۲۰۸.

روسها جهت فشار بیشتر بر میرمصطفی خان در چهارشنبه چهارم صفر ۱۲۲۴ از صبح تا ظهر لنکران را گلوله باران کردند و بلافاصله به نقل و انتقال نیرو در جبهه تالش دست زدند.^۱ در این سال به دلیل ناسازگاری میرمصطفی خان سپاه ایران مستقر در تالش شمالی فوق العاده آسیب پذیر شد.

در سال ۱۸۰۹ م. خان لنکران ضمن پیمانی خود را تحت الحمایه روسیه قرار داد امری که باعث مخالفت های بسیاری از فرزندان، برادران و خواهران وی و سران با نفوذ تالش و مردم شد. میرمصطفی خان بدون توجه به مخالفت های گسترده، کوس مخالفت با دولت ایران را نواخته و در هجدهم اوت ۱۸۰۹ پسرش میرحسن خان را با فوجی از سپاه تالش برای سرکوبی شورش خانهای طرفدار ایران بر سر حسینقلی خان باکویی، هاشم خان شیروانی، علی خان رودباری، محمدخان بیگدلی، جعفرخان و هشیم خان فرستاد. میرحسن ضمن حمله ای علی خان رودباری، محمدخان بیگدلی و برادر هاشم خان شیروانی را دستگیر کرده به لنکران آورد و بدین وسیله شورش علیه میرمصطفی خان سرکوب شد.^۲ از جمله کسانی که با تحت الحمایگی تالش شمالی مخالف بود سفیر فوق العاده انگلیس سرهارفورد جونز بود که با ارسال نامه ای از میرمصطفی خان خواست که به مناسبات خود با روسیه پایان دهد.^۳

بعد از آشکار شدن مخالفت میرمصطفی خان، عباس میرزا فرج الله خان نسقچی باشی را به سرداری موغان و سرحداری ولایت تالش انتخاب و او را موظف به اقامت در اردبیل و نظم در مغان و تالش کرد. فرج الله خان پس از حضور در اردبیل متوجه شد که فرج الله شاهسون در فرستادن سوار به درگاه نایب السلطنه به مداخله می گذراند. در اثر کندوکاو معلوم شد که حرکت فرج الله خان به

۱. تاریخ نظامی ایران، ص ۷۱۰.

۲. مآثر السلطانیه، صص ۲۲۱-۲۲۰؛ نسخ الشواریخ، ج ۱، صص ۱۹۲-۱۹۱؛ تاریخ جنگهای ایران و روس، صص ۱۷۹-۱۷۷؛ خان های تالش، ص ۸۰.

۳. لنکران، ص ۲۳ و ۳۳.

برادرزنش میرمصطفی خان مربوط و منسوب است. در نتیجه نظر علی خان و فرج الله خان شاهسون را دستگیر و روانه دربار پادشاهی ایران ساخت. میرمصطفی خان خانواده خود به اتفاق سه هزار نفر را به ساری و جمعی از سپاه و معارف تالش و اموال و اثقال خود را به قلعه گامش اوان^۱ انتقال داد.^۲ نیروی دریایی روسها نیز به تأمین اسلحه و آذوقه میرمصطفی خان پرداختند و سعی کردند با کشتیهای خود از وی در برابر هجوم احتمالی ایران حمایت کنند.^۳

میرمصطفی خان یک قسمت از سپاه روسیه را به لنکران دعوت نمود^۴ و پسرش میرهدایت خان را برای دریافت کمک نزد مصطفی خان شیروانی فرستاد. خان شیروان از خون بهای یکی از رجال خود که به دست میرحسن خان کشته شده بود^۵ درگذشت و فوجی از تنگچیان سالیان را به کمک خان لنکران فرستاد.^۶

فرج الله خان در اوایل سپتامبر ۱۸۰۹ با نیرویی دوهزارنفره به سوی شهر لنکران به حرکت درآمد.^۷ در بدو ورود به شهر لنکران بین دو سپاه جنگ شدیدی درگرفت تا جایی که دو طرف با اسلحه سرد به جان یکدیگر افتادند. روسها چند گروه سرباز را به کمک میرمصطفی خان فرستادند ولی شبه نظامیان تالش طرفدار میرمصطفی خان شکست خورده و به قلعه لنکران عقب نشستند و تعدادی از سربازان روسی و شبه نظامیان تالش توسط فرج الله خان به اسارت درآمدند و تعدادی از تالشان نیز به فرج الله خان پناهنده شدند.^۸

۱. اطراف آن را مرداب و آب دریاچه خزر فراگرفته بود و فقط از یک باریکه‌ای به خشکی راه داشت.

۲. مآثر السلطانیه، ص ۲۲۱-۲۱۹؛ تاریخ جنگهای ایران و روس، ص ۱۷۹-۱۷۷؛ ناسخ‌الخواص، ص ۱۹۲-۱۹۱؛ لنکران، ص ۳۳؛ خان‌های تالش، ص ۸۰.

۳. تاریخ نظامی ایران، ص ۷۹۵.

۴. روسها در اثر اقدامات و کمکهای میرمصطفی خان به گیلان و مازندران بنای تعرض گذاشتند.

۵. یک تن از بزرگان شیروان به نام عمرسلطان که برای بردن ایل شیروان و اتحاد با میرمصطفی خان به موغان آمده بود در اثر منازعه‌ای لفظی با میرحسن خان با شمشیر وی به قتل رسید. مصطفی خان شیروانی به همین دلیل خواستار خون‌بهای عمرسلطان بود. مآثر السلطانیه، ص ۲۲۷.

۶. همان، ص ۲۲۷. ۷. لنکران، ص ۳۳.

۸. تاریخ جنگهای ایران و روس، ص ۱۸۰-۱۷۷؛ ناسخ‌الخواص، ج ۱، ص ۱۹۲-۱۹۱؛ مآثر السلطانیه، ص ۲۲۱-۲۲۰.

فرج الله خان به محاصره قلعه لنکران دست زد و میرمصطفی خان در حال فرار به طرف گامش اوان نیزارهای منطقه را به آتش کشید. فرج الله خان به محض اطلاع از فرار میرمصطفی خان، قلعه را تصرف و ضمن به غنیمت گرفتن اسلحه، مهمات و آذوقه، بسیاری از نیروهای طرفدار میرمصطفی را نیز به اسارت درآورد و برای جلوگیری از استفاده از قلعه لنکران توسط دشمن آن را به آتش کشید سپس با محاصره گامش اوان از ورود هرگونه کمک به آنجا جلوگیری کرد. آنگاه برای کسب تکلیف تفصیل ماجرا را برای نایب السلطنه نوشت.^۱ به فرمان عباس میرزا میرزا محمدخان سرکرده هزاره لاریجانی با سپاهییانی به کمک فرج الله خان رفت. با تنگ تر شدن محاصره جمعی از اعوان و انصار میرمصطفی خان فرار کرده به سپاه فرج الله خان پیوستند و بسیاری از محصورین از مرد و زن نیز تلف شدند.^۲ میرمصطفی خان در حالی که غم و اندوه تمام وجودش را فراگرفته بود و بوی تعفن جسد انسانها و حیوانات تمام منطقه را پوشانده بود، هیئتی را به سرپرستی خان بیگ در دهم سپتامبر ۱۸۰۹ برای دریافت کمک به نزد تورموسوف که فرمانده سپاه روسیه پس از گدوویچ بود فرستاد. ژنرال روس با وجود استقبال از هیئت به دلیل مشغله‌هایی که در سایر جبهه‌های جنگ داشت نتوانست هیچ کمکی برای میرمصطفی خان ارسال کند در نتیجه هیئت خان لنکران دست خالی برگشت.^۳ میرمصطفی خان با فرستادن پیکی نزد فرج الله خان خواستار مذاکره با فرستاده نایب السلطنه شد. فرج الله خان در حالی که به سختی مواظب نیرنگ تاکتیکی احتمالی میرمصطفی خان بود مطلب را به عباس میرزا گزارش کرد. نایب السلطنه میرزا عیسی فراهانی را به تالش فرستاد. میرزا بزرگ در لنکران از سوی امیرگونه بیگ^۴ بنی عم میرمصطفی خان مورد پذیرایی قرارگرفت در حالی

۱. تاریخ جنگهای ایران و روس، صص ۱۷۹-۱۸۰. ۲. نسخ‌التواریخ، ج ۱، صص ۱۹۳-۱۹۲.

۳. خان‌های تالش، ص ۶۸.

۴. امیرگونه بیگ ابن تهماسب خان معمولاً اقدامات دیپلماتیک میرمصطفی خان را در سفارت ایران و روسیه به عهده داشت. جواهرنامه لنکران، ص ۵۸.

که فرماندهان ایرانی موقعیت را برای قلع و قمع نهایی میرمصطفی خان بسیار مناسب می‌داشتند. برنامه فرماندهان سپاه ایران بدین صورت بود که گیلانی‌ها با کشتی و از سمت دریا و استرآبادیها و مازندرانی‌ها از راه خشکی به تصرف آن اقدام کنند و تالشان مخالف میرمصطفی خان با تجمع در گسکر از طریق مرداب انزلی نهایتاً ضربه کاری را به میرمصطفی خان وارد کنند.

اما امیرگونه بیگ با اطلاع از برنامه حمله، زبان به شفاعت گشود و زمینه ملاقات میرزابزرگ را با میرمصطفی خان فراهم کرد. میرمصطفی خان ضمن پوزش از اعمال گذشته، اطاعت و فرمانبرداری خود را نسبت به دولت ایران اعلام داشت. میرزا بزرگ در برگشت به فرج‌الله خان دستور داد که با سپاهیان خود به اردبیل مراجعت کند.^۱ در بیست و دوم جمادی‌الاول برای عقب‌نشینی روسها از تالش شمالی، سلیمان خان شکی و حسینقلی خان باکویی با همکاری میرمصطفی خان به طرف باکو شروع به تعرض کردند که پس از هفت روز حرکت به قسمت نقلیه روس هجوم برده و دهات سرراه را غارت و طعمه حریق کرده و با غنیمت بسیار به شمال تالش شمالی بازگشتند. تاخت و تاز این نیروها در پشت سر نیروهای روسی فوق‌العاده مؤثر واقع شد و روسها را مجبور کرد که از ناحیه تالش شمالی عقب‌نشینی کنند. به تلافی این اقدامات روسها در ربیع‌الاول ۱۲۲۵ بندر لنکران را بمباران کردند.

در پانزدهم جمادی‌الاول ۱۲۲۵ هیئت دوم مستشاران انگلیسی که برای اصلاح توپخانه آمده بودند در قلعه لنکران استحکامات دائمی تأسیس کردند و با توپهای جدید و قورخانه تازه ساخت بر تحکیمات آن افزودند.^۲ در همین راستا بود که جرج ویلاک به دلیل خدمات فوق‌العاده به تالشان در جنگ با روسها از دولت ایران نشان اول شیر و خورشید دریافت کرد.^۳

۱. مآثرالسلطانیه، ص ۲۲۷.

۲. تاریخ نظامی ایران، صص ۷۹۷ و ۷۹۹.

3. Fo 60/27. p. 120.

در آغاز سال ۱۲۲۷ ق. کشتیهای روسی با گلوله باران لنکران و تحمیل خسارت مالی فراوان، هشتادوپنج نفر از اهالی لنکران را به قتل رساندند.^۱ روسها در ماههای دوم و سوم ضمن ادامه بمباران، سران تالش به ویژه میرمصطفی خان را برضد دولت ایران تحریک می کردند که بالاخره این تلاش روسها به بار نشست و میرمصطفی خان علناً به مخالفت علیه دولت ایران پرداخت. عباس میرزا یکی از پسرعموهای میرمصطفی خان به نام سیدکاظم را مأمور دلجویی از وی کرد. فتحعلی شاه نیز ملاعلی گیلانی را بدین منظور نزد خان لنکران فرستاد. میرمصطفی خان که منصب «ژنرال ماژور» روسها را با مقرری پنج هزار روبل به یدک می کشید^۲ حاضر به همکاری نشد و هر دو فرستاده بی نیل به مقصود مراجعت کردند.^۳

بعد از این که عباس میرزا نتوانست از طریق مذاکره به جلب حمایت میرمصطفی خان اقدام کند از سوی شاه مأمور شد که در دفع میرمصطفی خان خویشتن داری نکند.^۴

با متارکه چهل روزه جنگ ایران و روس، عباس میرزا شخصاً برای دفع میرمصطفی خان به مشکین آمد و امیرخان قاجار را با گروهی از لشکریان از طریق ارکوان به لنکران اعزام کرد. اسماعیل خان قاجار شامبیاتی و صادق خان قاجار نیز با لشکریان دیگری از طریق دریغ و زووند و لشکریان گیلان از راه آستارا به سمت لنکران اعزام شدند که در هفتم شعبان ۱۲۲۷^۵ ق. لشکریان اعزامی متحداً به لنکران حمله بردند. میرمصطفی خان با حمایت یک گردان سیصد نفره روسی^۶ با سنگربندی و خراب کردن پلها و فرستادن میرحسن خان به گامش اوان سعی

۱. تاریخ نظامی ایران، ص ۸۰۴.

۲. تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران، ص ۳۲۲.

۳. مآثرالسلطانیه، ص ۲۲۷؛ ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۲۲۵.

۴. ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۲۳۴.

۵. سپهر به اشتباه سال ۱۲۲۸ را ذکر و قوزانلو نیز همان را تکرار کرده است. ناسخ التواریخ، ص ۲۳۵؛ تاریخ

نظامی ایران، صص ۸۱۱-۸۱۰.

کرد جلوی تهاجم ستونهای اعزامی عباس میرزا را بگیرد. اما شکست خورده به گامش اوان فرار کرد^۱ و سپاه نایب السلطنه به محاصره قلعه لنکران که در آن میرحسین خان فرزند میرمصطفی خان به مقاومت مشغول بود اقدام کرد. میرحسین خان با استفاده از کشتیهای روسی مدت به مقاومت پرداخت ولی نهایتاً قلعه در دهم شعبان ۱۲۲۷ / نوزدهم اوت ۱۸۱۲^۲ به تصرف نیروهای نایب السلطنه درآمد و روسها نیز با تلفاتی با کشتیهای خود فرار کردند. اردوی روسی در کورا به طرف شمال مراجعت و در آستارا خان حالت دفاعی گرفت. بلافاصله سه کشتی روسی با قایقهای توپدار در مقابل لنکران صف آرایی کردند. امیرگونه خان قاجار با تعدادی از لشکریان به روسها حمله برد و یک فروند از قایقهای توپدار آنها هدف گلوله‌های ایرانی مستقر در ساحل قرار گرفت و غرق شد.

به دستور فرماندهی کل، با احداث برجهای متعدد از قزل آغاج تا جنوب لنکران نیروهای ایران در آنها استقرار یافتند تا از ورود روسها به سواحل خزر جلوگیری کنند. سپاه نایب السلطنه مدت چهارماه گامش اوان را در محاصره داشت. میرمصطفی خان از قلت آذوقه در محذوریت افتاد. به صوابدید میرزا ابوالقاسم قائم مقام سه قلعه در لنکران، ارکوان و آستارا در فواصل زمستان تا نیمه عقرب بنیان شد. توپخانه و آذوقه یک ساله برای هر قلعه آماده شد و عسکرافشار ارومی از طرف نایب السلطنه مأمور حفاظت از قلعه لنکران شد.^۳ و میرزا رفیع رشتی با تفنگچیان گیلان به حفاظت از ارکوان که در فاصله کمی از قلعه لنکران قرار داشت پرداخت و بدین وسیله تمام تالش شمالی به زیر یوغ سپاه نایب السلطنه که مرکب از دوگردان سرباز بود و با پنج توپ دوازده پوندی و هزار و پانصد چریک گیلانی حمایت می شد،^۴ درآمد.^۵

۱. سفر به ایران، ص ۲۵.

۲. دروویل تاریخ فتح آن را مارس ۱۸۱۲ نوشته است. همان، ص ۳۴.

۳. روضة الصفاى ناصرى، ج ۹، ص ۴۳۸.

4. *Ibid.*, p. 145.

۵. ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۲۳۶؛ روضة الصفاى ناصرى، ج ۹، ص ۴۸۱.

میرمصطفی برای مقابله با نیروهای قاجار میرزا احمد بیگ اولوفی را با نامه‌ای از طریق حاجی ترخان جهت دریافت کمک به دربار روسیه فرستاد.^۱ ژنرال ردتیشچوف ژنرال کوتلیاروسکی سی‌ویک ساله را که موفق به شکست عباس میرزا و نیروهای ایران در قره‌باغ و اصلاندوز شده بود،^۲ با نیرویی متشکل از دو هزار سرباز روس و هزارتن قزاق برای کمک بر میرمصطفی خان به تالش شمالی فرستاد. و سه کشتی جنگی روسها نیز موظف به حمایت از این نیرو شدند.^۳ کوتلیاروسکی مسلط به زبان آذری در میان تالشان به «ساروماپور» یعنی ژنرال موزرد شهرت یافت.^۴

کوتلیاروسکی در روز جمعه سیزدهم ذیحجه ۱۲۲۷ / هیجدهم دسامبر ۱۸۱۲ از رودخانه ارس گذشت و در چهاردهم ذیحجه / نوزدهم دسامبر به موغان رسید.^۵ میرمصطفی خان با خوشحالی وصف‌ناپذیری، تمام ملازمان خود را به استقبال وی فرستاد.^۶ در شانزدهم ذیحجه / بیست و یکم دسامبر روسها وارد منطقه تالش شمالی شدند و چهار روز بعد ژنرال روسی در نزدیکی لنکران در منطقه‌ای به نام «قمباشی» اردو زد. میرمصطفی خان به حضور ژنرال رسید و تمام نیروهای خود را در اختیار وی گذاشت.^۷

نیروهای نایب‌السلطنه برای مقابله با نیروهای روسی قدم پیش گذاشتند اما در نزدیک ارکوان شکست خوردند و در داخل قلعه ارکوان تجمع کردند. مستحفظین قلعه بعد از فشارهای ژنرال روسی به فکر نجات خود افتادند و فرار کردند تنها میرزا احمد کاشانی برادرزاده ملک‌الشعرا فتحعلی خان که سرهنگی فوج ینگه مسلمان را داشت پای ثبات فشرده و جان خود را در دفاع از قلعه از دست داد.^۸

۱. اخبارنامه، ص ۵۲؛ جواهرنامه لنکران: ص ۵۴.

۲. لنکران، ص ۲۴؛ روضة‌الصفای ناصری، ج ۹، صص ۴۸۶-۴۸۳.

3. *Ibid.*, p. 145.

۴. اخبارنامه، ص ۵۳؛ جواهرنامه لنکران، ص ۵۴.

۵. اخبارنامه، ص ۵۲.

۶. اخبارنامه، صص ۷۶-۷۵.

۷. روضة‌الصفای ناصری، ج ۹، ص ۴۸۶.

کوتلیاروسکی قلعه ضعیف ارکوان را تصرف و دو توپ و مقداری اسلحه به دست روسها افتاد. قشون اصلی مرکب از دو هزار سرباز و دو هزار نفر از مردم عادی برای مقابله با روسها در قلعه لنکران تجمع کرده بودند. فرماندهی این قلعه را صادق خان افسر شجاع، جسور و بیباک ایرانی به عهده داشت. کوتلیاروسکی قبل از حمله با دقت تمام وضعیت عمومی قلعه و نیروهای موجود در آن را بررسی و برای نیروهای تحت فرماندهی اش تجزیه و تحلیل کرد و به آنها اطلاع داد که بدون مقاومت شدید امکان تصرف قلعه وجود ندارد و عقب نشینی در حکم شکست است و به هر صورت ممکن قلعه باید تسخیر شود. معاون وی ژنرال رتشیو بر سخنان فرمانده اش صحه گذاشت.^۱

نیروهای ایرانی مستقر در قلعه از حیث اسلحه بسیار در مضیقه بودند و استحکامات قلعه نیز بسیار ضعیف بود^۲ به علاوه افسران انگلیسی قبل از حضور کوتلیاروسکی قلعه لنکران را ترک کردند و بدین وسیله ضریب آسیب پذیری نیروهای ایرانی را از لحاظ فیزیکی و روانی بالا بردند.^۳

کوتلیاروسکی قبل از حمله به قلعه لنکران طی یادداشتی به صادق خان نوشت که «به اصرار خان لنکران میرمصطفی خان قصد دارد تالش شمالی را از دست نیروهای ایران به در آورد پس مقاومت شما در مقابل نیروهای روس بی فایده است، شما که جسورتر از عباس میرزا نیستید که با آن همه نیرو در اصلاندوز مغلوب شد و عقب نشست. ژنرال روسی جهت تضعیف بیشتر روحیه اهالی قلعه ادامه داد که عاقبت شما بهتر از عباس میرزا نخواهد بود و بهترین راه برای شما این است که قلعه را بدون جنگ و خونریزی تخلیه کنید.»^۴

صادق خان ضمن رد درخواست ژنرال روسی نوشت: «ژنرال این چنین هم که شما فکر می کنید نیست که کدام یک از ما در جنگ پیروز می شویم. هیچ کدام از

۱. همان؛ لنکران، ص ۲۳.

۲. تاریخ نظامی ایران، ص ۷۰۸.

۳. ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۲۳۹.

۴. لنکران، ص ۲۳.

ما نمی‌توانیم از پیروزی قطعی خود سخن بگوییم خدا می‌داند که عاقبت چه خواهد شد.^۱

پاسخ قاطع صادق‌خان خشم ژنرال روسی را برانگیخت و دو روز قلعه لنکران را زیر باران گلوله‌های توپ قرارداد اما خبری از تسلیم شدن نیروهای ایرانی مستقر در آن به گوش ژنرال روسی نرسید. کوتلیاروسکی برای دومین بار نامه‌ای به صادق‌خان نوشت و گوشزد کرد که مقاومت بی‌فایده خواهد بود. این نامه وی بی‌پاسخ ماند.^۲ در نتیجه ژنرال دستور آمادگی نیروها را برای حمله به قلعه صادر کرد. پس از سان دیدن از نیروها بعضی اطلاعات لازم را از میرمصطفی خان دریافت کرد. پس از بررسی وضعیت دفاعی قلعه، کوتلیاروسکی از میرمصطفی خان برای بالا رفتن از دیوارهای قلعه نردبانهای دراز و محکمی خواست. خان لنکران به تالشان دستور تهیه نردبان از جنگلهای اطراف لنکران را داد. بعد از تهیه نردبانها ژنرال روسی گفت «امشب قلعه را خواهیم گرفت.» میرمصطفی خان در پاسخ وی گفت: «به امید خدا»... ژنرال جواب داد: «خدا بگذارد می‌گیرم خدا نگذارد می‌گیرم». آنگاه کوتلیاروسکی به میرمصطفی خان گفت که فقط از دور به تماشای تسخیر قلعه بپردازد. میرمصطفی خان در پشت مسجد حاجی نوروز علی قرار گرفت.^۳ ژنرال خطاب به اهالی تالش گفت که هدف روسها نجات تالش شمالی از سلطه ایرانیان است تا در خانه‌های خود با آرامش زندگی کنید و روسها مانند ایرانیان امکان ندارد که به سرزمین تالش نظری داشته باشند.^۴ در پایان از آنها خواست با عزم راسخ سلاحهای خود را به سوی ایرانیان نشانه روند.^۵ نیروهای روسیه در این وقت در وضعیت خوبی به سر نمی‌بردند، گلوله‌های توپ تمام شده بود و نیروی سربازان از نظر فیزیکی و روحی تحلیل رفته بود، کوتلیاروسکی

۱. خان‌های تالش، ص ۷۷.

۲. لنکران، ص ۲۳.

۳. اخبارنامه، ص ۵۳.

۴. هنوز سالی از این حادثه سپری نشده بود که روسها به تصرف تالش شمالی اقدام کردند.

۵. خان‌های تالش، ص ۷۷.

قشون روسیه را به سه قسمت کرد، یک قسمت برای طعمه و گمراه کردن حرکت اصلی به طرفی از قلعه هجوم بردند، قسمت دیگر به سمت دروازه و قسمت سوم هم با استفاده از نردبانها به قلعه حمله کردند.^۱

دو ساعت مانده به صبح روز سی و یکم دسامبر نیروهای روسیه به اطراف قلعه لنکران نزدیک و از خندق‌هایی که در اطراف قلعه ایرانیان حفر کرده بودند گذشتند و نردبانهای خود را برای بالا رفتن از دیوار قلعه به آن تکیه دادند.^۲ به قلعه هجوم بردند اهالی قلعه با کمترین سلاح و با شمشیر، قمه و حتی بیل و گلوله ضمن دفع سه حمله شدید روسها^۳، تعدادی از آنان را از بالای قلعه به پایین پرتاب کردند.^۴ هفده افسر روس در این حمله کشته شدند و کوتلیاروسکی زخم کاری برداشت اما از جنگ دست نکشید. در جبهه شرقی سپاه ایران مشعلهایی به پایین انداختند تا با مشاهده روسها آنها را هدف تیر قرار دهند اما با پرتاب بعضی از مشعلها به داخل، قلعه آتش گرفت.^۵ با اضمحلال تفنگچیان لاهیجانی، روسها از فراز برجها و با حمایت توپ و تفنگ به فرماندهی آفخاز سیشویکی به طرف سربازان محمدبیگ افشار هجوم بردند.^۶ کوتلیاروسکی در حالی که از سه جا زخم برداشته بود فرمان حمله عمومی را صادر کرد. به دستور ژنرال چندتن توپ ساچمه‌ای به داخل قلعه انداختند.^۷

تا غروب روز سی و یکم دسامبر ۱۸۱۲ جنگ به شدت ادامه داشت و با وجود مقاومت جانانه سربازان ایرانی نیروهای روسی یکی از برجهای استراتژیک قلعه را فتح کردند^۸ و به تدریج نبرد را به داخل اراضی قلعه کشاندند. صادق‌خان قاجار عزالدنلو، محمدبیگ افشار، سرهنگ ایروانی، احمدخان کاشی،

۱. لنکران، صص ۲۳-۲۴.

۲. همان، ص ۲۴.

۳. اخبارنامه، ص ۵۳.

۴. سفر به ایران، ص ۲۶۲.

۵. همان، ص ۵۳.

۶. تاریخ جنگهای ایران و روس، ص ۲۰۹؛ تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران، ج ۱، ص ۳۳۲؛ روضه‌الصفای ناصری،

ج ۹، ص ۴۸۶.

۸. لنکران، ص ۲۴.

۷. اخبارنامه، ص ۵۳.

جعفرقلی خان سرکرده فوج لاریجانی، مهدی خان شفتی گیلانی و حسن خان عجم بسطامی جان خود را در دفاع از قلعه از دست دادند.^۱ در صبحگاه روز اول ژانویه ۱۸۱۳^۲ روسها موفق به تصرف قلعه شدند. روسها بدون در نظر گرفتن پیر و جوان تمام دو هزار نفر اهالی قلعه که زنده مانده بودند را به قتل رساندند. چند عراده توپ کالیبر دوازده که از هندوستان آورده شده بود و مقداری اسلحه، مهمات و آذوقه و پول به دست روسها افتاد.^۳ تلفات روسها شانزده افسر ارشد، بیست و پنج افسر جزء که چندین نفر از آنها افسران نارنجک انداز بودند و بیش از نهصد و نه تن سرباز بود و ۱۷۲۳ زخمی – که اکثریتی از اینان تالشان طرفدار میرمصطفی خان بودند – نیز بر جای ماند.^۴ کوتلیاروسکی زخمی را به گامش اوان نزد میرمصطفی خان برای معالجه بردند و خان لنکران ضمن پذیرایی دستور مداوای وی را داد. بعدها بعضی از اعضای وی به دلیل همین زخمها از کار افتاد و ناچار به بازنشستگی شد.^۵

به عباس میرزا که بعد از اطلاع از محاصره قلعه لنکران به مشکین آمده بود خبر رسید که روسها در شب عاشورای سال ۱۲۲۸ به تصرف قلعه اقدام کرده اند.^۶ ناچار دلجویی از فرزندان مقتولین را صادر کرد و برای آنها تیول و سیورغال معین نمود و دستور مداوای بعضی از زخمیان را که از جنگ فرار کرده بودند، صادر کرد.^۷

در فاصله کوتاهی پس از فتح لنکران روسها از سمت تالش شمالی به قریه گرمی و روستاهای اطراف آن حمله کرده و حتی چلونند، لوندویل و سفیدشت را

۱. روضة الصفاى ناصرى، ج ۹، ص ۴۸۶.

۲. فریزر آن به اشتباه سیزدهم ژانویه ۱۸۱۲ نوشته است.

۳. سفر به ایران، ص ۲۲۸.

۴. فریزر تلفات روسیه را ۱۲۰۰ کشته و مجروح نوشته است.

۵. سفر به ایران، صص ۲۹-۲۸ و ۲۶۲؛ خانهای تالش، ص ۱۷۸؛ لنکران، ص ۲۴؛ اخبارنامه، ص ۵۳.

روضه الصفاى ناصرى، ج ۹، ص ۴۸۶.

۶. تاریخ جنگهای ایران و روس، ص ۲۰۹.

۷. ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۲۴۲.

که در تصرف ایران بود به اشغال خود درآوردند سپس جنگ را متوقف کردند.^۱ از هنگام ورود نیروهای ایران به تالش شمالی برای تصرف لنکران تا پایان جنگ، هفت ماه طول کشید.^۲

انگلیسی‌ها برای از میان برداشتن ناپلئون با ایجاد صلح میان ایران و روسیه قصد داشتند تمام نیروهای روسیه را از جبهه جنوبی به سرحدات فرانسه متمرکز کنند. به همین جهت سرگور اوزلی که در میان دربار ایران ارج و قرب بالایی داشت مأمور شد که ذهن شاه و مقامات ایرانی را - که در گذشته تنها شرط صلح با روسیه را خروج کامل قوای این کشور از تمام نقاط اشغالی می‌دانستند - برای چنین صلحی آماده کند و اوزلی فقط قول شفاهی بعضی از شهرهای ایران را پس از انعقاد صلح به ایرانیان داد و حداقل مقامات ایرانی سعی نکردند همین قول شفاهی را مکتوب کنند.

به موجب معاهده گلستان - دوازدهم اکتبر ۱۸۱۳ - مقرر شد طرفین هر موضع و جایی را که در آن هستند در تصرف داشته باشند در نتیجه بخش بزرگی از سرزمین تالش به روسها واگذار شد ولی حدود آن به دلیل عدم شناسایی دقیق محل از جانب روسها، مشخص نشد و در صلح‌نامه قید شد که هر یک از دولتین معتمدی را معین کنند تا حدود دقیق تالش مشخص شود. امری که بعدها به زیان ایران تمام شد.^۳

میرمصطفی خان با حمایت سربازان روسی حکومت لنکران را باز یافت اما با انتخاب ژنرال روتکو از جانب روسها به عنوان حاکم نظامی منطقه تالش شمالی میرمصطفی خان ناچار شد که خود را با سیاستهای ژنرال روسی هماهنگ کند.^۴ گرچه در ابتدای جنگهای ایران و روس عقیده داشت: «اروس چه سگ است. آنها را مثل قاجار بیرون می‌رانم.»^۵ به زودی با دستیابی به نامه‌ای که توسط یکی از

۱. مجتبی مینوی، «دوانامه تاریخی از میرزا ابوالقاسم قائم مقام»، یغما، سال ۷، ش ۱۱، صص ۴۸۵-۴۷۸.

۲. جواهرنامه لنکران، ص ۵۶.

۳. ناسخ‌الوقایع، ص ۱، صص ۲۴۶-۲۴۵ و ۳۵۶.

۵. اخبارنامه، ص ۵۴.

۴. خان‌های تالش، ص ۷۸.

وزیران دولت روسیه به فرمانده روسی منطقه تالش شمالی نوشته شده بود فهمید که کلاه گشادی به سرش رفته و روسها قصد تصرف تالش را دارند.^۱

مقامات محلی روس بدون اجازه میرمصطفی خان به بهره‌برداری از منابع منطقه تالش شمالی به ویژه قطع درختان جنگلی و انتقال آن به حاجی ترخان اقدام می‌کردند.^۲ و در سه منطقه آستارا، أجارود و لنکران استقرار یافتند.^۳ هر چه زمان سپری می‌شد وابستگی خان لنکران و تالشان منطقه تالش شمالی به روسها بیشتر می‌شد و روسها مطالب خود را به میرمصطفی خان دیکته می‌کردند.^۴

پایان کار میرمصطفی خان

وقتی میرمصطفی خان با حمایت روسها علیه ایران دست به اقدامات خصمانه زد فتحعلی شاه برای تضعیف میرمصطفی خان بعضی از خاندانهای ترک‌زبان غیراصیل و مهاجر را که سابقه سکونت در منطقه تالش را داشتند و با میرمصطفی خان نیز مخالف بودند ترغیب به استقلال کرد و با بخشش زمینهای منطقه تالش جنوبی آنها را به لقب خانی مفتخر ساخت تا اهمیتشان را در منطقه افزایش داده و به آنها جهت جلوگیری از تهاجم و غارتگری میرمصطفی خان و عوام‌لش انگیزه داده باشد. بزرگترین خان در تالش جنوبی حاج علی خان پدر بالاخان بود که قسمتی از تالش جنوبی که متصل به اردبیل و خلخال و مرزهای تالش شمالی بود را به عنوان سهم خود دریافت کرد و پسران وی بالاخان و میرگناه خان سرزمینها و مقام وی را به ارث بردند.

جیمز بیلی فریزر که در سال ۱۸۲۲ از منطقه تالش جنوبی دیدن کرده، خوانین قدرتمند تالش جنوبی را به این قرار نام برده است:

۱. ابراهیم خان؛

۲. اخبارنامه، ص ۵۴.

۱. اخبارنامه، ص ۵۴.

۳. جواهرنامه لنکران، ص ۵۵.

۲. محمدخان اسالمی، خان اسالم که بیلاقش در لمیر^۱ و دارای یک قبیله است؛
۳. محمدقلی خان حاکم تالش دولاب که در روستای پونل زندگی می‌کرد؛
۴. محمدرضاخان مسئول،^۲ که خان قدرتمند منطقه کوهستانی جنوب شرقی و شرق تالش جنوبی بود و قبیله‌ای بسیار قدرتمند داشت. وی ابتدا در خدمت فتحعلی شاه بود و به بهانه بیماری به موطنش برگشت. وی در میان رؤسای قبایل گسکر از نظر فریزر شخصیتی بی‌رحم و گردن کلفت بود. به دلیل تسلط بر بیشترین گالشان در تالش قادر بود چندین هزار مرد مسلح و زبده را به سرعت جمع کند. به همین جهت از پرداخت مالیات خودداری می‌کرد.^۳ محل بیلاقی وی بالاتر از ده گیلیوان و اندکی پایین‌تر از روستای دیز بود؛^۴
۵. محمدرضاخان که به غرب نزدیکتر و از ابراهیم خان و محمدخان مسئول هم قدرتمندتر است؛^۵
۶. بالاخان از قدرتمندترین خوانین منطقه تالش جنوبی بود و فریزر که در ششم ژوئیه ۱۸۲۲ به ملاقات وی در بیلاق آق اولر رفته وی را چنین توصیف می‌کند: «خان خوش ترکیبی که اختلاف در ظاهر و رفتار این رئیس تالشی و دیگر افراد کوهستان و کل خانهای منطقه برایم جالب بود. بالاخان یک نجیب‌زاده کاملاً مؤدب و تربیت شده، متعهد و مهربان بود و احترامی که برایم قائل شد و تواضعی که در خود وی بود بدون شک فوق‌العاده بود و هر چه بیشتر او را می‌دیدم تعجبم بیشتر می‌شد چرا شخصیتی مثل او باید در چنین جایی باشد.»^۶ بالاخان که زمانی باعث ناخشنودی عباس میرزا شده بود به تبریز احضار شد و مدت سه سال در بازداشت به سربرد و با قول وفاداری و تبعیت مطلق به منطقه بازگشت.^۷

۱. لومیر بین هشتم و چویر واقع شده در حالی که لمیر در اسالم است.

2. massaul.

3. *Ibid.*, pp. 145, 255, 290.

۴. جیمز بیلی فریزر، سفرنامه فریزر: معروف به سفر زمستانی، ترجمه منوچهر امیری، (تهران: توس، ۱۳۶۴)، ص ۵۸۳.

5. *Ibid.*, p. 145.

6. *Ibid.*, p. 291.

7. *Ibid.*, p. 290.

میرحسن خان

هشتم شعبان ۱۲۲۹ / بیست و ششم ژوئیه ۱۸۱۴ میرمصطفی خان بدنش ورم کرد و در اثر همان مریضی درگذشت.^۱ میرمصطفی خان در امور نظامی صاحب تخصص و موصوف به شجاعت نبود و بیشتر مدیریت در بحرانها را داشت. گرچه در لشکرکشی‌ها همراه سپاهیان بود اما فرماندهان اصلی جنگهای وی فرزند ارشدش میرحسن خان یا بستگان نسبی و سببی وی بودند. وی ده پسر و چهار دختر داشت^۲ که عموماً با روسها سرسازگاری نداشتند. پسر ارشدش میرحسن خان به جانشینی پدر برگزیده شد و روسها نیز بر این امر صحنه گذاشتند. به دستور روسها کلیه پسران، کدخدایان، کلانتران، ریش سفیدان و اشخاص ذی نفوذ در مسجد جامع لنکران جمع شدند و حکم پادشاه روسیه خوانده شد و از طرف امپراتور به میرحسن خان منصب ژنرالِ پولکوینسکی و اعطای بیدق زرین و خنجر مرصع اهدا شد.^۳

میرحسن خان در همان آغاز به ترمیم قلعه لنکران و خرابیهای باقیمانده از جنگ پرداخت. از همان آغاز کار مانعی بزرگ به نام ژنرال ایلینسکی سرراه میرحسن خان قرار گرفت. وی که در بین پسران میرمصطفی خان روی میرحسین خان، محمدخان و میراسماعیل نفوذ فراوان داشت از نارضایتی آنها به انتخاب میرحسن خان حداکثر استفاده را برد و آنها را به جان برادر ارشدشان انداخت. با حمایت^۴ فخرالنساء مادر میرحسن خان از فرزندانش در برابر برادر ارشدشان، تنش برنامه‌ریزی شده روسها در میان خاندان میرمصطفی خان به وجود آمد. با اضافه شدن خواهران به جمع مخالفین، روز به روز کدورت فیمابین

۱. لشکران، ص ۳۱؛ جواهرنامه لشکران، ص ۵۶. ۲. اخبارنامه، صص ۱۳۱ و ۵۵ و ۴۸.

۳. اخبارنامه، ص ۵۵؛ خان‌های تالش، ص ۷۹؛ جواهرنامه لشکران، ص ۵۷.

۴. مؤلف اخبارنامه درخصوص همسر میرمصطفی خان نوشت: «زوجه میرمصطفی خان زنی صاحب ادعا بود و اگر از خوف خلق اندیشه نمی‌کرد خود ادعای حکومت می‌کرد به همین دلیل با پسرانش بنای عداوت علیه فرزند ارشدش را گذاشت و نصیحتهای میرحسن خان در وی سودی نبخشید.» ص ۵۶.

شدت گرفت و به آزار و اذیت میرحسن خان پرداختند و ایلینسکی نیز در معاونت مخالفین میرحسن خان تلاش می‌کرد.^۱ مادر میرحسن خان با جلب حمایت برادران، کدخدایان، ریش سفیدان صاحب نفوذ و با هدف عزل فرزند ارشدش راهی روستای بلبله‌بور شد تا میرعباس بیگ را که بسیار مورد علاقه میرمصطفی خان بود و به حکم پدر آستارای شمالی را در تیول داشت، به حاکمیت برسانند. یک ماه بعد از حضور در روستای فوق از راه میانکو و قریه دنگه‌بین عازم منزل نجفقلی خان در دریغ شدند. زوجه میرمصطفی خان و پسرانش در خانه و نوکران در بیرون دیوانخانه منزل اختیار کردند.^۲ مشوق اصلی هجرت کنندگان ژنرال ایلینسکی بود که از طرف مقامات روسیه دستور داشت که با اختلاف افکنی میان خاندان میرمصطفی خان زمینه لازم را برای حذف این خاندان و تسلط کامل روسها بر تالش شمالی فراهم کند. ژنرال، میرحسن خان را تنها مانعی در تالش شمالی می‌دانست که در مقابل این طرز تفکر هوشیاری به خرج می‌داد و در برابر اقدامات نادرست وی مقاومت می‌کرد.^۳

میرحسن خان بعد از اطلاع از استقرار افراد خانواده‌اش در دریغ، فردای همان روز با ۵۰۰ تا ۶۰۰ سوار وارد دریغ شد. اکثریت اهالی از وی استقبال و مخالفان نیز از ترس فرار کردند. میرحسن خان به خانه نجفقلی خان آمد و به طعنه به برادران خود گفت: «شما بدون من آمدید به دریغ شکار کنید من هم آمدم.» سپس به مادرش گفت: «شما می‌خواستید مهمانی خانواده را تنها بخورید من جسارت کرده با سواره قلیلی سه ساعته از موغان بدین جا آمدم. همه در مقابل میرحسن خان سکوت کرده حرفی نزدند و بعد از شکار چند روزی در خانه نجفقلی خان ماندند و سپس دسته جمعی عازم لنکران شدند.^۴

۱. جواهرنامه لنکران، ص ۵۷.

۲. اخبارنامه، ص ۵۷.

۳. ایلینسکی با جمع کردن اجباری تعدادی از دختران زیبای تالشی حرمسرای ترتیب داده بود، امری که خشم میرحسن را برانگیخت. خان‌های تالش، ص ۸۱.

۴. اخبارنامه، صص ۵۸-۵۹.

اختلافات میان خانواده میرحسن خان فرصتی عالی به روسها داد تا با دست گذاشتن به روی املاک خان لنکران به تقسیم آن اقدام کنند.

زن میرمصطفی خان، فخرالنساء خانم تمامی املاک خود را حفظ کرد و قرار شد بعد از مرگش به دخترانش تعلق گیرد. بیشتر املاک میرحسن خان به وی داده شد حتی زمینهای قزل آغاج نیز به او سپرده شد. کوه نیسان، بدآلمان، بوداگاش به میرحسین خان واگذار شد. زمینهای آلاز و دلی گاردل به میرمحمد بیگ داده شد. آستارا و تمام زمینهای اطراف به میرعباس بیگ تعلق گرفت. تمامی درآمدهای بازار لنکران به میرهدایت خان واگذار شد البته به شرطی که از این سود بیش از ۴۵۰۰ منات به دختران میرمصطفی خان پرداخت شود.

روسها در سال ۱۸۱۸ م. مجدداً به تقسیم زمینهای تالش دست زدند. سرگرد بالگانووا میرحسن خان را مأمور این کار کرد و میرحسن خان در تقسیم زمینها اصلاحاتی را انجام داد. ده روستا از جمله بدآلان، محمودآباد، میانکو، گیردان وردول و... به میرحسن خان تعلق گرفت. مقداری از اراضی میرمحمدخان گرفته شد. از ۴۵۰۰ منات هدایت خان، ۱۵۰۰ منات آن به اکبرخان داده شد. چون به میراسماعیل خان و اکبرخان زمینی تعلق نگرفته بود مقرر گردید که میرحسن خان از زمین و درآمدهای خود سالی ۱۰۰۰ منات به آنها پول بدهد و تمامی مناطق سپینه گران، سیاگران و تورکگران به میرحسن خان تعلق گرفت. این تقسیمات مورد تأیید پنج نفر از ریش سفیدان قرار گرفت و امضا شده تحویل بالگانووا شد.^۱ ژنرال ایلینسکی مخفیانه اهالی موغان به ویژه قاسم بیگ و کاظم بیگ را علیه میرحسن خان تحریک می کرد و آنها نیز از دست وی به ژنرال روسی در لنکران شکایت می بردند و ژنرال نیز به ظاهر شاکیان را نصیحت به آرامش می کرد اما در خفا آنها را تحریک به شورش کرد. ژنرال با کوششهای بسیاری یکی از طوایف تالش به نام کلانتریه را به سوی خود جلب و آنها را بر ضد میرحسن خان تحریک کرد.

کار به جایی رسید که نوکران میرحسن خان در موقع گذر از بازار لنکران به وسیله مردم تحریک شده مورد اهانت و سنگ پرانی قرار گرفتند و این کار آنچنان ادامه یافت که دیگر ملازمان میرحسن خان جرئت گذشتن از بازار را نداشتند.

ایلینسکی در سراسر منطقه تالش اشخاصی را علیه میرحسن خان دعوت به قیام کرد. در برادگاه میرعباس بیگ، میراسماعیل بیگ و محمدعلی بیگ پسر میریحیی بیگ اُغلی و همه اولادان و طرفدارانش در قریه بیجار سفیدشت، عبدالحسین خان و شجاع‌الدین خان در اُجارود و پسران فتحی بیگ دریغی در دریغ، فتحعلی بیگ و ملک بیگ و طاهر بیگ در شيله وار و دیگه و در موغان هم خانی بیگ و همه فرزندان.

با مرگ زن میرمصطفی خان در نهم آوریل ۱۸۲۵ کل دارایهای او ۶۸۹۹۰۰ چرون روسیه و اشیاء زینتی وی ۲۴۳۲۱ منات حساب شد. قرار چنین بود که بعد از مرگش تمامی املاک وی میان دختران وی تقسیم گردد اما ایلینسکی هیچ اهمیتی به این وصیت نامه نداد و تمامی املاک را در تیول خود درآورد. ایلینسکی فقط در توجیه ندادن هیچ مالی به قمرآغا دختر میرمصطفی خان دلیل آورد که احتمال دارد که قمرآغا آن را به شوهرش نظرعلی خان حاکم اردبیل ببخشد و وی که سابقاً با روسها جنگیده مدعی بخشی از تالش شمالی شود.^۱ ایلینسکی با بخشش زمینهای تالشان به ژنرالهای بلندپایه روسی برای خود نیز وجاهتی کسب می‌کرد.^۲ میرحسن خان به راحتی احساس می‌کرد با برنامه‌ریزی روسها، از او جز حاکمیت ظاهری و اسمی بر تالش شمالی چیزی باقی نمانده و روسها بر خلاف وعده‌های داده شده به پدرش، در حال تصاحب تالش شمالی هستند. روسها براساس نقشه برای تصرف تالش شمالی با به دست آوردن بهانه‌های لازم مایل بودند که با تمام وابستگی میرحسن خان به دولت قزلباشیه، او را از سر راه خود

۱. اخبارنامه، ص ۸۲.

بردارند. به همین جهت به عناوین مختلف توسط اطرافیان وی را به برقراری روابط با ایران ترغیب می‌کردند.^۱

ایلینسکی غیر از تعدی به حقوق، اموال و ناموس مردم به صور مخفیانه به قتل سران با نفوذ تالش نیز پرداخت. نورالله بیگ که از حرمتی بسیار زیاد برخوردار بود و فرزندش آقاجان بیگ را به قتل رساند. ژنرال کسانو را که سوژنی نیز به آنها می‌رفت ابتدا به جزیره ساری منتقل می‌کرد و پس از شکنجه کردن آنها به طرز ماهرانه‌ای با بستن وزنه‌های سنگین به بدنشان، آنها را در دریا به اعماق آبها می‌فرستاد.

ایلینسکی به اموال مردم و تاجران نیز طمع بسیاری داشت. یکی از کشته‌ها تاجر لنکرانی محمدحسین بود که از گیلان و تالش جنوبی کاروان تجاری بزرگی که ۱۵۰۰ تومان قیمت داشت وارد لنکران کرد. او برای پسرش کاظم خان نیز هدایای گران قیمتی آورده بود. ژنرال برای تصاحب اموال حاجی محمدحسین ابتدا او را در خانه‌اش محبوس و سپس با انتقال او به جزیره ساری در آنجا غرق کرد. تاجران لنکران نظیر قربان علی میرزا، عیوض، حیدرخان، کربلایی علی میرزا، مصطفی خان و جعفرخان به همین طریق کشته شدند. بعد از مدتها تنها هنگامی متوجه این فجایع شدند که یکی از جنازه‌ها با پوشیدن طناب از اعماق دریا به سطح آب و سپس به ساحل آمد.^۲

روسها هنگام انعقاد معاهده گلستان بخشی از تالش را که در اختیار ایران بود به تصرف خود درآوردند. موقعی که ژنرال ردیشچوف به سفارت ایران آمد به مقامات ایران برای بازپس دادن تالش تعهد داد. امپراتور و وزیرخارجة روسیه به میرزا ابوالحسن خان در سفارت روسیه در باب رد بلاد متصرفی گفتند که مردم بعضی از نقاط مثل گرجستان، به رغبت به سوی روسیه گرایش پیدا کرده‌اند ولی در باب تالش، شیروان و گنجه یرمولوف سردار جدید گرجستان را روانه آن حدود

۱. خان‌های تالش، ص ۸۱.

۲. همان، ص ۸۴.

می‌کنند تا از اهالی آن سرزمینها پرسش و تحقیق نمایند که در صورتی که راضی شوند حاکمیت ایران را بپذیرند مضایقتی نیست.^۱ یرمولوف نیز سعی کرد موضوع را به دفع‌الوقت بگذرانند و پس از دریافت مقام سرداری گرجستان همچنان رویه سابق خود را ادامه داد. گرچه نوشته‌اند که الکساندر سرگوییچ منشیکوف قصد داشت در باریابی به حضور شاه ناحیه متصرفی تالش از موغان تا سالیان و قزل‌آغاج و خلاصه کل تالش شمالی را به ایران برگرداند و یا یرمولوف نیز معتقد بود که باریکه‌ای از جنوب لنکران به عرض بیست و پنج کیلومتر را باید به ایران پس داد ولی مدارک نشان می‌دهد که در حالی که امپراتور روسیه می‌گفت اگر مردم تالش شمالی راضی نباشند اراضی تالش را مسترد می‌سازم، در همان زمان نه تنها برای به دست آوردن تمام تالش شمالی بلکه برای تصرف استرآباد، انزلی و تمام نواحی گیلان و مازندران برنامه گسترده‌ای در دست داشتند به همین جهت اقدامات یرمولوف هماهنگ با سیاستهای کلی روسیه در منطقه بود.^۲

عباس میرزا طی نامه‌ای رسمی از یرمولوف خواست که مهندسینی برای تعیین وجب به وجب سرحدات دو کشور به ویژه تالش شمالی اعزام کند تا با مشخص شدن حدود و ثغور، روابط دو دولت از استحکام برخوردار گردد. از طرف دولت روس مزاروییچ و شاه میرخان ارمنی به عنوان مترجم، و محمدباقرخان پسر پیرقلی خان قاجار که منصب امیرنظامی آذربایجان را داشت از جانب دولت ایران مأمور به این کار شدند.^۳ اما زیاده‌خواهی و اصرار روسها مبنی بر واگذاری محال بالغ‌لو، گونی و گوگچه، در ادامه مذاکرات وقفه ایجاد کرد. دولت ایران میرزا ابوالحسن خان ایلچی و سپس محمدصادق وقایع‌نگار مروزی را به نزد یرمولوف فرستاد اما هنوز یرمولوف در بین راه بود که روسها بالغ‌لو را تصرف کردند و زمینه آمادگی جنگ میان دولتین ایران و روس فراهم گشت.^۴

۱. روضة‌الصفای ناصری، ج ۹، صص ۵۲۵-۵۲۴.

۲. تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران، صص ۱۰۹، ۱۴۳ و ۱۵۳.

۴. نسخ‌التواریخ، ج ۱، ص ۳۵۱.

۳. تاریخ نو، ص ۸.

میرحسن خان همانند سایر خانات منطقه جدا شده از ایران به زودی فهمید که روسها در صدد حذف فیزیکی او برای به زیرسلطه درآوردن تالش شمالی هستند.^۱ بعد از ارسال نامه‌هایی از مناطق اشغال شده تالش شمالی به ویژه خوانین لنکران برای علمای اسلام که حاکی از تعدی روسها به جان، مال و نوامیس آنها^۲ بود، میرحسن خان از جانب مراجع عظام نامه‌ای به توسط میرزا احمد سلطان کرملو دریافت کرد که حکایت از بهبود مناسباتش با ایران داشت. به گفته مؤلف اخبارنامه میرحسن خان با وجود عدم دلخوشی از شاه ایران، به خاطر اجابت حرف علما و اینکه بعدها در پیش مسلمانان شرمنده و روسپاه نشود مطلب را پذیرفت. یک ماه بعد از این دعوت، روسها بر دست‌اندازی خود بر لنکران به شدت افزودند و با همکاری برادران میرحسن خان سعی کردند او را در ارکوان دستگیر کنند ولی میرحسن خان به محض اطلاع از منطقه فرار کرد. روسها زن او - دختر صادق خان گرد - و سکنه خانم همشیره اش را با چندین نفر از نوکران و کنیزان دستگیر کردند اما خیرالنساء خانم زن دوم میرحسن خان که دختر محمد صلاح خان موغانی بود به اتفاق پسرانش میرعبدالله بیگ، جوادبیگ، خانلر بیگ و دخترانش نساءخانم و زهراخانم با چند نفر از کنیزان پابره‌نه و سربره‌نه به طرف روستای شیله‌وار فرار کردند. میرحسن خان در بین راه زن و فرزندان و کنیزان را ملاقات کرد و پس از دلداری آنها را به روستای شیله‌وار رساند و پس از یک ساعت استراحت، به روستای روا برد. روزی در آنجا ماندند و سپس تمام دسته‌های نظامی خود را جهت مخفی شدن به جنگل میانکو فرستاد تا اینکه بتواند تمام افراد خانواده اش را به زووند که در اختیار سپاه ایران بود برساند. بعد از عبور از رودخانه دَکَر قدری از تعقیب روسها در امان ماندند. پس از رسیدن به محل زووند حسین بیگ برادر نورالله خان با تعدادی سوار به کمک میرحسن خان آمد و به اطلاع رساند که در اثر درگیری بین نورالله خان و

حسین علی بیگ فردِ اخیر به قتل رسیده و تمامی اموال وی تاراج گشته است. میرحسن خان یک روز در قریهٔ مونی دیگاه متوقف ماند و فردای آن روز با نوکران و سواران درینگی به سرکردگی حسین بیگ عازم موغان شد. کاظم خان زووندی سی و چهار سوار به فرماندهی شهریار بیگ به کمک میرحسن خان فرستاد.^۱

آغاز جنگ

میرحسن خان در هجدهم آوریل ۱۸۲۶ / دهم رمضان ۱۲۴۱ به همراه زن و فرزندان خود به اردبیل آمد و از طرف قوم و خویش های خود مورد استقبال گرم قرار گرفت و سپس به محلهٔ چنگیز که نورالله خان در آن حاکمیت داشت رفت.^۲ اشغال منطقهٔ بالغلو و حرکت گستردهٔ روسها برای اشغال سایر مناطق همراه با کشتار و تعدی به مسلمانان باعث شد در هفدهم و هجدهم ذیقعه ۱۲۴۱ تعدادی از علمای بزرگ شیعه وارد لشکرگاه سلطانیه گشتند که در میان آنها نام سیدعزیزالله تالش در کنار ملا احمد نراقی، آقا سیدمحمد اصفهانی، حاجی محمدجعفر استرآبادی، آقا سیدنصرالله استرآبادی، حاجی محمد تقی قزوینی و حاجی عبدالوهاب قزوینی دیده می شد.^۳ با حرکت قوای روسیه به فرماندهی ژنرال میچنسکی در جبههٔ مرکزی تالش شمالی در نوزدهم ذیحجه ۱۲۴۱ و عبور از سرحد و قلع و قمع محافظان منطقه و اشغال گرمی،^۴ علمای دین و اعیان دولت در کار جهاد یک جهت شدند. به فرمان نایب السلطنه حاجی محمدخان قاجار دولو با جماعتی از لشکریان در ذیحجه ۱۲۴۱ به اطراف تالش شمالی اعزام گردید.^۵ قوای ایران در شرق أجارود تمرکز یافت و سپس برای جلوگیری از

۱. اخبارنامه، صص ۶۴-۶۰.

۲. خان های تالش، ص ۸۳.

۳. نسخ التواریخ، ج ۱، صص ۳۵۹-۳۵۸. روضة الصفاى ناصرى، ج ۹، صص ۶۴۵-۶۴۶.

۴. تاریخ نظامی ایران، ص ۸۵۳.

۵. میرزا مصطفی افشار، حاجی میرزا مسعود مستوفی انصاری، سفرنامهٔ خسرو میزرا به پترزبورغ و تاریخ زندگی عباس میرزا نایب السلطنه، به تصحیح فرهاد میرزا معتمدالدوله، به کوشش محمد گلبن، (تهران: کتابخانهٔ مستوفی، ۱۳۴۹)، ص ۳۹. تاریخ جنگهای ایران و روس، روضة الصفاى ناصرى، ج ۹، ص ۶۴۷.

تعرض روسها تپه‌های شمال شرقی گرمی را اشغال کردند و تا رسیدن کمک، حرکت دفاعی به خود گرفتند. در شب بیست و سوم ذیحجه روسها چند حمله ناموفق به سپاه ایران کردند ولی روز بعد طرفین به فاصله چند کیلومتر از هم به تحکیم مواضع مشغول شدند و تا سه روز فقط شبها به همدیگر شبیخون می‌زدند. هر روز به عده قوای طرفین افزوده می‌شد و بعد از این که قوای ایران بر هفت هزار نفر بالغ شد در روز بیست و هفتم ذیحجه تعرض به سمت روسها شروع شد زیرا فوج هزار و صد نفره تالش از بالای کوههای تالش دور زده با زحمت فوق‌العاده از آن عبور کرد و غفلتاً بر پشت سر جبهه روسها در جنوب شرقی گرمی حمله‌ور گردید. قوای حاجی محمدخان قاجار نیز از روبه‌رو فوراً شروع به حمله کردند و در مدت کمتر از ۲۴ ساعت قوای روس را تا کنار رودخانه آدینه بازار عقب راندند و هفت عراده توپ، سی و پنج قبضه تفنگ غنیمت و بیست اسیر به اسارت گرفتند.^۱ قرارگاه کل قوای ایران در اردبیل فوراً دودسته سوار برای محافظت از راههای شمالی و همچنین برای تقویت قوای مأمور در تالش از راه اردبیل و آستارا به میدان جنگ فرستاد. هنگ دوم آجارود هم برای ارتباط هر دو قسمت تالش برای کمک به آدینه بازار روانه گشت. به فرماندهی تالش حکم اکید داده شد که یک قسمت کافی از نیروها را در مقابل قوای منهزم روس در شمال تالش شمالی بگذارد، که تحت فرماندهی میچنسکی مشغول عقب‌نشینی از کنار رودخانه «ویلاي چای» بودند و بقیه قوای تالش را برای محاصره لنکران حرکت دهد. درواقع قوای حاجی محمدخان سرهنگ با این حکم به دو قسمت یکی در شمال و دیگری در شرق تالش برای دو مقصد مختلف تقسیم شدند.^۲

با این حکم فرمانده اردوی تالش قوای سرهنگ میرحسن خان را با یک هنگ

۱. تاریخ نظامی ایران، صص ۸۶۱-۸۵۹؛ ناسخ‌التواریخ، ص ۳۶۱؛ تاریخ جنگهای ایران و روس، ص ۲۳۸.

۲. تاریخ نظامی ایران، ص ۸۶۱.

سوار در مقابل قوای میچنسکی گماشت و هنگهای اردبیل، تالش، گیلان و شقاقی را به فرماندهی میرحسن خان و آقاسلیمان گیلانی و جهانگیرخان شقاقی به سوی قلعه لنکران که روسها به همراه تعدادی از مزدوران تالشی در آن به حالت تدافعی درآمده بودند حرکت داد.

قلعه لنکران در پنجم محرم ۱۲۴۲ از سه طرف به وسیله پنجاه فوج پیاده محلی، دوازده فوج سواره نظام به علاوه دستجات ایلات و مجاهدین داوطلب و پنج عراده توپ سنگین و چهل و هفت عراده توپ متوسط و کوچک محاصره شد.^۱ اولین حمله به قلعه در بعدازظهر ششم محرم ۱۲۴۲ شروع گردید و دستجات پیاده به سمت سنگرهای پیاده نظام دشمن بنای تعرض گذاشتند. با وجود شلیک منظم توپخانه دشمن، قوای ایرانی از سمت مغرب به داخل قلعه وارد شدند اما در اثر تیراندازی شدید، روسها ناچار به سمت شمال غربی عقب نشستند و برای جلوگیری از اصابت تیرهای دشمن وارد خندقی شدند ولی جنگ توپخانه دو طرف تا غروب ادامه پیدا کرد. در هفتم محرم نیروهای ایران با توپهایی که به خطوط پیاده نظام نزدیک کرده بود به طرف روسها شلیکهای منظمی کرد و فوج تالش و شقاقی که از طرف فوج آجارود تقویت شده و نیروی واحدی را تشکیل می دادند به سنگرهای قلعه یورش بردند و با استفاده از نیروی فیزیکی به جنگ پرداختند. در این حملات شدید و خونین روسها قدرت مقاومت خود را از دست دادند و از خندقها به طرف قلعه فرار کردند و با قوای ایران که در تعقیب آنها بود در زیر دیوارهای قلعه مجدداً جنگ را از سر گرفتند. با عقب نشینی فوج شقاقی در سمت راست قلعه به دلیل آتش شدید روسها، قوای ایران با تلفات زیاد مجبور به مراجعت شد. در همین شب فرمانده روسی قلعه با تعدادی از تالشان مزدور به وسیله قایق خود را به کشتی رسانده و به جزیره ساری، محل استقرار نیروهای

۱. اخبارنامه، صص ۳۹ و ۷۹؛ ناسخ الثواریخ، ج ۱، ص ۳۶۲؛ تاریخ جنگهای ایران و روس، ص ۲۴۱؛ تاریخ نظامی ایران، صص ۸۵۳، ۸۵۴ و ۸۶۱.

روس فرار کرد و فقط یک هنگ در داخل قلعه ماند به همین دلیل قلعه تا اندازه‌ای ضعیف شد. روز هشتم محرم ۱۲۴۲ با شروع عملیات، نیروهای ایران با حملات پی در پی بعضی از سنگرهای دشمن را تصرف کردند و با کوششهای فراوان در شب تاسوعای^۱ سال ۱۲۴۲ قلعه لنکران به دست نیروهای ایران سقوط کرد. ۶۰۰ اسیر و هفت عراده توپ^۲ و آذوقه بسیار به دست سپاه ایران افتاد. دویست تن از اسرا و سه عراده توپ را در دوازدهم محرم به نزد فتحعلی شاه آوردند و شاه فرمان تخریب قسمت‌هایی از قلعه لنکران را داد و چهارصد اسیر با دو عراده توپ به سلطان محمد میرزا حاکم اصفهان سپرده شد و از سرهای روسیان پنج مناره در کناره‌های غربی تالش شمالی برافراخته شد.^۳

میر حسن خان و اشراف و اعیان تالش به اتفاق جهانگیر خان شقاقی ضمن باریابی به حضور شاه، هریک به فراخور پایه و منزلت مورد مراجع خسروانه واقع شدند و میر حسن خان به خنجر مرصع و خلّاع فاخره سرافراز گشت^۴ و حکومت تمام ولایات تالش از موغان تا کرگانرود و اسالم را به وی واگذار کرد و به لقب اسبق‌المجاهدین مفتخر گشت.^۵

با وجود تصرف لنکران، آسیب‌پذیری تالش به دلیل حاکمیت کشتیهای روسی بر دریاچه خزر بسیار بالا بود و روسها با هشت کشتی و ده توپ متوسط آبهای سراسر تالش را در اختیار خود داشتند.^۶ به همین دلیل روسها مرتباً به گلوله باران لنکران دست می‌زدند. به دستور شاه جهت جلوگیری از کاهش فعالیت

۱. در شب عاشورای سال ۱۲۲۸ قلعه لنکران به دست روسها سقوط کرده بود. ناسخ‌التواریخ، ج ۲، ص ۳۶۲.

۲. ناسخ‌التواریخ آن را دویست اسیر و سه عراده توپ ص ۳۶۲، تاریخ نظامی ایران، ۲۶ افسر و سرباز و چهار عراده توپ نوشته‌اند. ص ۸۶۲.

۳. ناسخ‌التواریخ، ج ۱، ص ۳۶۲؛ تاریخ نظامی ایران، صص ۸۶۲-۸۶۱؛ تاریخ جنگهای ایران و روس، ص ۲۴۱؛ اخبارنامه، ص ۷۹؛ تاریخ روضه‌الصفای ناصری، ج ۹، ص ۴۹.

۴. سفرنامه خسرو میرزا، ص ۴۰.

۵. اخبارنامه، ص ۷۹؛ تاریخ روضه‌الصفای ناصری، ج ۹، ۶۴۹؛ ناسخ‌التواریخ، ج ۲، ص ۵۴.

۶. تاریخ نظامی ایران، صص ۸۰۱ و ۸۵۱.

روسها، دو عراده توپ ۲۴ اینچی به فرماندهی کاظم بیگ روانه لنکران شد با آموزش صحیح تالشان برای به کارگیری توپ توسط کاظم بیگ، کشتیهای روسی از لنکران فاصله گرفتند. بعد از یک سال مربیان توپخانه از لنکران مراجعت کردند اما توپها در اختیار میرحسن خان ماند. خان تالش هزار تفنگچی از کرگانرود و اسالم، دریغ، زووند و دیگر محال تالش در لنکران جمع کرد و با ایجاد استحکامات و قلاع متعدد در سواحل خرز و اسکان تالشان در آن سعی کرد به تسلط خود بر سراسر تالش ادامه دهد.^۱

بعد از حادثه فوق، جهانگیر میرزا مأموریت پیدا کرده با چهار عراده توپ و دو هزار شاهسون مستقر در اردبیل و خلخال و موصلانلو و شاطرانلو به تالش شمالی رود. جهانگیر میرزا در آدینه بازار با ارسال پیکی میرحسن خان را با تعدادی سواره و پیاده تالش مخیر کرد که در منزل گوگ تپه موغان به اردو ملحق شود. خان تالش با چهار تا پنج هزار سواره و پیاده تالش در گوگ تپه به جهانگیر میرزا پیوست. بعد از تحقیق معلوم شد که روسها مقدار زیادی آرد از حاجی ترخان با کشتی به سالیان آورده‌اند و از آنجا با قایقهای بزرگ از طریق رود گُر و ارس به موضع ساری قمیش و سپس با عرابه و آستر به اردوی پاسکوویچ برده تا در سراسر جبهه جنگ تقسیم نمایند.

از آنجایی که روسها بیش از پنج عراده توپ و صد سرباز نداشتند به صلاحدید میرحسن خان و فرماندهان تالش ۵۰ تا ۶۰ قایق مأموریت پیدا کردند که تفنگچیان تالش را از لنکران و از طریق سواحل خزر به قزل‌آغاج برسانند و پس از یک روز مخفی شدن، شب بعد از طریق رود گُر در دو فرسنگی سالیان، به محلی که سابق بر این محل اتراق ماهیگیران بود و در این زمان کسی در آن به سر نمی‌برد، رسانده و منتظر اردوی اصلی در کنار آب باشند و نظربه فاصله طولانی و کمبود آب، بعد از برداشتن آب لازم شبانه حرکت کنند و صبحگاهان با قایقهایی

که از لنکران می آیند نیروها و توپخانه را از آب بگذرانند و پس از جنگ با روسیان به تصرف سالیان پردازند و آذوقه مورد نظر را به دست آورند. بعد از تهیه این مقدمات، با مشورت و همراه با خان تالش، جهانگیر میرزا سواره نظام را برداشته و ده فرسنگ بدون آب حرکت کرد و نزدیک صبح به کنار رود کر رسید. در این بین صدای توپ به سمع لشکریان رسید که پس از تحقیق معلوم شد قایقهایی که از قزل آغاج به رودگرا انداخته شده و تفنگچیان تالش مأمور رساندن آنها به سالیان بودند به سبب رسیدن دو فروند کشتی جنگی روسی که نزدیک صد سرباز و چهار توپ داشت، در جزیره ساری متوقف شده اند و امکان حضور تالشان ممکن نیست.

جهانگیر میرزا سه دسته سرباز و یک عراده توپ و تفنگچیان تالش را برای به دست آوردن کشتیهای روسی به سرعت برای عبور از رودگرا روانه کرد که این عده با کشتن ده تا پانزده سرباز روسی و تسخیر کشتیها و اسیر کردن مابقی روسها، قایقهای تالشانی را که از لنکران آمده بودند به ساحل رساندند. چهارصد نفر نیز به تعجیل پشت سر نیروهای روسی فرستاد تا به محض شروع جنگ با حمله ناگهانی به اضمحلال سریع آنها کمک کنند.

بعد از اطلاع فرمانده روسی سالیان از حمله قوای ایران، وی با تعدادی سواره و پیاده روسی و شیروانی با هدف مقابله با قوای ایران به طرف موغان حرکت کرد و با دو عراده توپ و یک فوج سرباز پیاده و جمعی سوار که در این طرف رودگرا مستقر بودند شروع به جنگ با قوای ایران کردند. سلیمان خان با دو عراده توپ و یک فوج سرباز به انگیزه کمین و میرحسن خان با سواران تالش و تعدادی سرباز و دو عراده توپ با قایق از آب گذشته برای مقابله با سواران شیروانی و سالیانی که همراه لشکریان روسی بودند روانه شدند. جهانگیر میرزا با دو عراده توپ و تعدادی از سواره و پیاده در مقابل روسها حاضر شد. فرمانده روسی که تصور می کرد بجز سواران میرحسن خان کسی از آب نگذشته، سواران خود را به مقابله جهانگیر میرزا فرستاد. سلیمان خان که با تعدادی از سپاهیان و توپخانه از رودگرا

گذشته بود از پشت سر به روسها حمله آورد. با ازکار افتادن یک توپ، تعدادی از سربازان روسی به قتل رسیدند و سواران میرحسن خان نیز سواران شیروان را شکست دادند. در نتیجه پول کنیک با به جا گذاشتن زخمیان به جانب سالیان فرار کرد و سرداران با تعمیر پل سالیان که توسط روسها خراب شده بود به تعقیب وی پرداختند. با مخالفت اهالی سالیان، فرمانده روسی با دلهره و اضطراب با به جا گذاشتن بار وینه سوار بر قایق با مابقی سربازان به شیروان فرار کرد. با تصرف سالیان صد و پنجاه سرباز روسی اسیر و دویست سرباز دیگر به وسیله حسینقلی خان شاهسون در هفدهم صفر ۱۲۴۳ از نظر فتحعلی شاه گذشت. و بدین وسیله آخرین سربازان روسی از تالش بیرون رفتند. غنایم فراوان و آذوقه بسیار به دست سپاه ایران افتاد.^۱ جهانگیر میرزا نیز با سواران خود به اردبیل مراجعت کرد و سلیمان خان و سواران تالش مأمور حفاظت از سالیان شدند.^۲

بعد از شکست در جبهه تالش، قره باغ و گنجه، روسها با پیمان خونکار اسکله‌سی با عثمانی قوای خود را به جبهه ایران آوردند. با انتخاب پاسکوویچ به جای یرمولوف در چهاردهم صفر ۱۲۴۲ / هفدهم سپتامبر ۱۸۲۶ روسها در بیستم صفر ۱۲۴۲ در جبهه تالش به فرماندهی سرهنگ میچنسکی شروع به تعرض کردند.^۳ و با حمایت توپخانه در شمال پل سالیان استقرار یافتند و سپس از رود گر عبور کرده وارد منطقه تالش شمالی شدند. مقارن با این حرکت نیروی دریایی روسیه به گلوله باران لنکران اقدام کرد. با توجه به ضعف قوای ایران در این جبهه تدریجاً تعدادی از نیروهای ایران در قلعه لنکران باقی ماندند و مابقی به سمت کوههای تالش عقب نشستند و در شمال آدینه بازار ضمن تحکیم مواضع

۱. مؤلف اخبارنامه به اشتباه مدت این جنگ را چهارماه نوشته است. ص ۱۳۹؛ روضة الصغای نامری، ج ۹، ص ۶۹۸.

۲. تاریخ نو، صص ۷۳-۷۸؛ اخبارنامه، صص ۸۷، ۹۵ و ۱۳۹؛ تاریخ جنگهای ایران و روس، صص ۲۴۱ و ۲۷۳؛ سفرنامه خسرو میرزا، ص ۵۳؛ نسخ‌التواریخ، ج ۲، ص ۵۴؛ تاریخ نظامی ایران، ص ۸۶۳.

۳. نسخ‌التواریخ، ج ۱، ص ۳۷۱.

حالت دفاعی به خود گرفتند. روسها پس از اشغال بعضی از مناطق تالش شمالی در مقابل مرکز قرارگاه تالش در آدینه بازار که فرماندهی آن در اختیار میرحسن خان بود، بخشی از نیروهای خود را متمرکز کردند.^۱

ظاهراً روسها به دلیل شیوع بیماری وبا در نیروهایشان و همچنین درگیری با عثمانیها، قبلاً با فرستادن سفیری به ایران با واگذاری تالش شمالی و موغان، حاضر به صلح با ایران شدند. در حالی که عباس میرزا بسیار مایل به چنین امری بود فتحعلی شاه با اطلاعات دریافتی از فرماندهان بلندپایه ایرانی - که با عباس میرزا میانه‌ای نداشتند - شکست کامل روسیه را در سر می‌پروراند به همین جهت ضمن پذیرش سفیر روسیه به اطلاع وی رساند که با چنین شروطی به صلح با روسیه علاقه‌مند نیست.^۲

حمله اصلی روسها به جبهه تالش در ماه شوال ۱۲۴۲ صورت گرفت. در سوم این ماه یک هنگ پیاده نظام و صد نفر سواره نظام برای تقویت سپاه روسیه به این منطقه فرستاده شد و نیروی دریایی روسها نیز به طرف آستارا حرکت کرد. در هفتم شوال ۱۲۴۲ روسها قلعه لنکران را متصرف شدند و به مقر نیروهای ایران در آدینه بازار حمله آوردند. بعد از هشت جنگ خونین توفیقی نصیب طرفین نشد. در صبح روز هشتم شوال روسها به جناح چپ نیروهای ایران حمله آوردند. گرچه دستور اکید به پایداری و مقاومت و حفظ سنگرها داده شده بود اما نظربه تعداد زیاد روسها، مقارن ظهر سپاه ایران به سنگرگرمی عقب نشست. با وجود اعزام نیروهای کمکی از جانب عباس میرزا، روسها در سه خط آدینه بازار - گرمی، لنکران، آستارا - ویلکیج شروع به تعرض کردند. عباس میرزا سریعاً نیروهایی را از تبریز به حفاظت مناطق فوق اعزام و خواستار مقاومت در برابر نیروهای روسی شد. نیروهای روسی مستقر در تالش دست به حملات شدید و بدون نتیجه‌ای زدند. بعد از نبرد شاه تختی روسها بخشی از نیروهای خود را از

۱. تاریخ نظامی ایران، صص ۸۸۱-۸۷۹ و ۸۸۳. ۲. تاریخ روضه‌الصنای ناصری، ج ۹، صص ۶۶۶ و ۶۷۴.

جبهه تالش به ارس منتقل کردند و در نتیجه قوای روسی مستقر در تالش حالت دفاعی به خود گرفتند.^۱ کمبود نیروی روسها در منطقه تالش شمالی به میرحسن خان فرصت داد تا با حملات پی در پی ضمن تصرف لنکران روسها را از منطقه عقب براند.

واگذاری تالش شمالی

بعد از تصرف تبریز، در سوم ربیع الثانی ۱۲۴۳ قائم مقام در روستای قراملک با ابرسکوف مذاکره کرد. روسها به سه شرط حاضر به صلح با ایران شدند که شرط دوم آن واگذاری مجدد تالش شمالی به روسها بود. قائم مقام جواب را موکول به تحریر ولیعهد کرد. با پذیرش شروط روسها، روستای دهخوارقان برای مجلس مصالحه انتخاب شد.^۲ در اوایل جمادی الاول ۱۲۴۳ عباس میرزا وارد دهخوارقان شد. بعد از چهارمین روز، مذاکرات دو طرف شروع شد. عباس میرزا در باب واگذاری ایروان و نخجوان مقاومت آنچنانی نکرد اما در خصوص شرط دوم در باب واگذاری تالش - که در تصرف میرحسن خان بود - مایل به واگذاری یک وجب از خاک تالش شمالی نبود و با روسها بحث مفصلی را در باب عدم واگذاری تالش شمالی انجام داد^۳ و خواستار تعیین رود ارس تا محل اتصال رود گر و سپس ادامه رود گر تا دریاچه خزر به عنوان مرز بین دو کشور شد. روسها با لجاجت هر چه تمامتر نپذیرفتند و ولیعهد مجدداً درخواست کرد که با مشخص شدن شروط اصلیه و فرعیه مصالحه تمام شود و مسئله تالش مسکوت بماند تا

۱. همان، صص ۹۰۴-۹۰۲، ۹۱۳ و ۹۱۷.

۲. نامه‌های سیاسی و تاریخی سیدالوزراء قائم مقام فراهانی، به کوشش جهانگیر قائم مقامی، تهران: انتشارات دانشگاه ملی ایران، ۱۳۵۸، ص ۴۶؛ سفرنامه خسرو میرزا، ص ۶۸-۶۷؛ محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، مرآت البلدان ناصری، به کوشش عبدالحسین نوایی و میرهاشم محدث، (تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۸)، ص ۶۵۲، تاریخ روضه‌الصفا ناصری، ج ۹، ص ۶۷۶.

۳. عباس میرزا و قائم مقام بسیار مایل بودند که در عوض تالش شمالی، روسها مناطقی از اطراف و ایروان را در اختیار بگیرند. نامه‌های سیاسی و تاریخی سیدالوزراء قائم مقام فراهانی، صص ۷۹-۷۸ و ۸۱؛ تاریخ روضه‌الصفا ناصری، ج ۹، صص ۶۷۸ و ۶۸۳. تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران، ج ۲، ص ۱۹۲.

در این باب به امپراتور روسیه اظهار شود تا مگر مورد قبول ایشان قرار گیرد. پاسکوویچ ضمن امتناع، پاسخ داد که چون در عهدنامه گلستان تالش شمالی در تصرف روسیه بوده پس باید از تصرف خان تالش خارج و در اختیار روسیه قرار گیرد. پافشاری سرسختانه روسها همراه با تهدید به ادامه جنگ، عباس میرزا را وادار کرد آن را به شرط نوشتن شرحی به امپراتور روسیه بپذیرد.^۱ میرزا مسعود گرمرودی و یکی از مهندسان روسی نیز برای تعیین حدود مرز دو کشور در منطقه تالش مشخص شدند.^۲

چون خبر انعقاد صلح همراه با تهدید و فشار در ایران منتشر شد، حسنعلی میرزا شجاع السلطنه فرزند فتحعلی شاه و حاکم خراسان با جمع آوری نیرو به سمت تهران حرکت کرد.^۳ مشابه چنین اقدامی از سوی محمد ولی میرزا حاکم یزد شیخعلی میرزا حاکم ملایر و تویسرکان، محمدقلی میرزا حاکم استرآباد و مازندران، محمدتقی میرزا حکمران خوزستان و بروجرد و بعضی شاهزادگان دیگر سرزد. عباس میرزا به اطلاع پدر رساند که این حرکتها جز خسارت دولت و اذیت مردم ایران سودی در پی ندارد. پاسکوویچ نیز رسماً به شاه در زمینه آغاز مجدد جنگ دو کشور اخطار کرد. روز جمعه دوم جمادی الثانی ۱۲۴۳ در پنجمین جلسه مذاکره در دهخوارقان به دلیل نرسیدن پنج کرور تومان غرامت اولیه، عباس میرزا حاضر شد که سپاه روسیه بر بعضی از سرزمینهای دیگر به جز اردبیل و خلخال تسلط پیدا کند.^۴ در همین ارتباط عباس میرزا با فرستادن قاسم خان یوزباشی با تعدادی از سپاهیان به اردبیل به وی دستور داد تا اگر مصالحه ایران و روسیه به جنگ تبدیل شود در جهت حفاظت از قلعه اردبیل بر مستحفظین قلعه بیافزایند. محمد میرزا فرزند ارشد عباس میرزا که بعد از تصرف

۱. نامه‌های سیاسی و تاریخی قائم مقام، ص ۴۸. ۲. سفرنامه خسرو میرزا، صص ۶۸ و ۷۵.

۳. تاریخ نو، ص ۱۰۳.

۴. سفرنامه خسرو میرزا، صص ۷۵-۷۷، تاریخ روضه الصفای ناصری، ج ۹، صص ۶۸۰-۶۸۱.

تبریز به دستور پدر جهت حفظ قلعه اردبیل با قاسمعلی خان بهارلو و سیصد غلام قراچه‌داغی به این شهر آمده بود،^۱ بعد از حضور قاسم خان یوزباشی در اردبیل و کسب اطلاعات لازم، در تالش جنوبی و در مرکز منطقه ویلکیج یعنی نمین برای جمع‌آوری نیرویی از تالشان برای مقابله با روسها حاضر شد. جهانگیر میرزا نیز در قلعه اردبیل ماند تا در صورت محاصره این قلعه محمد میرزا بتواند با استفاده از نیروی جمع‌آوری شده در تالش جنوبی به کمک قلعه کیان بشتابد.^۲

با همکاری میرحسن خان، حدود هزار تفنگچی تالش از کرگانرود و پانصد نفر از اهالی ویلکیج در نمین جمع شد. سپس محمد میرزا با هزار و پانصد نیروی شبه نظامی تالش به اردبیل رفت.^۳ نصیرخان تالش با تعدادی از تفنگچیان تالش که از قلعه النجق نخجوان فرار کرده بود نیز در قلعه اردبیل به آنها پیوست.^۴

با حضور میرزا ابوالحسن خان در دهخوارقان و نیارودن غرامت اولیه، روسها به اطلاع عباس میرزا رساندند که به دلیل نرسیدن غرامت ناچار به تصرف قلعه اردبیل هستند، اگر وی مایل به جنگ نیست مقرر دارد که قلعه مزبور تسلیم قوای ایران شود. بعد از گفت‌وگو قرار شد که عباس میرزا طی حکمی محمد میرزا را مخیر کند که قلعه اردبیل را تسلیم روسها کند و خود در آنجا اقامت نماید تا بعد از وقوع مصالحه، سپاه روسیه قلعه را تخلیه کند. پاسکویچ نیز سندی سپرد که بعد از تسلیم قلعه اردبیل ضمن حُسن سلوک با شاهزادگان و مردم، بعد از انعقاد مصالحه نهایی قلعه را به همان حالت اولیه تسلیم کند.^۵

محمد میرزا تعداد اندکی از نیروهای تالش را در قلعه اردبیل نگه داشت و مابقی^۶ را به همراه نصیرخان تالشی به کرگانرود فرستاد تا هرگونه دستاویزی مبنی بر قلعه‌داری و مقاومت را از روسها بگیرد. با وجود رسیدن اولین قسمت از

۱. همان، ص ۸۱؛ تاریخ روضة‌الصفای ناصری، ج ۹، ص ۶۷۹.

۲. تاریخ نو، صص ۱۰۵-۱۰۳.

۳. اخبارنامه، صص ۹۴-۹۲.

۴. تاریخ نو، ص ۱۰۵.

۵. سفرنامه خسرو میرزا، ص ۸۴.

۶. اخبارنامه، ص ۹۴.

غرامت و امضای عهدنامه ترکمانچای در پنجم شعبان ۱۲۴۳ در اثر فشار روسها، جهانگیر میرزا حاکم اردبیل به استقبال فرمانده روسی مأمور تسخیر قلعه اردبیل رفت و این قلعه در اختیار روسها گذاشته شد.^۱

میرحسن خان بعد از اطلاع از واگذاری تالش شمالی به روسها، میرزا خداویردی را به نزد نایب السلطنه فرستاد. عباس میرزا ضمن استقبال از وزیر میرحسن خان، چیزی جز سلامتی میرحسن خان از وی نپرسید.

بعد از شرفیابی میرزا خداویردی در روز دوم و ارائه گزارشی از سرزمین تالش، عباس میرزا دستور خلوت شدن اتاق را داد و در حالی که با خجالت سر خود را بالا می‌گرفت اظهار داشت که شما دوروز است که آمده‌اید و من از خجالت نمی‌توانم آشکار کنم که تالش شمالی به روسیه واگذار شده است چرا که میرحسن خان مثل پسر بزرگ من است. به خدای لاشریک‌له قسم کوشش کردیم که تالش به روسیه واگذار نشود. اگر میرحسن خان می‌تواند با دولت روسیه مصالحه کند نه تنها دولت ایران هیچ حرفی ندارد و از وی رنجیده خاطر نخواهد شد بلکه بسیار خوشحال خواهد بود که تالش شمالی به سرزمین مادری خود برگردد. اگر نتوانست با روسیه به توافق برسد ضمن تخلیه تالش شمالی و تحویل آن به روسها باید در تالش جنوبی ساکن شود و دولت ایران ولایت اردبیل و تمام کرگانرود و اسالم و ویلکیج را به او واگذار می‌نماید تا در کمال آسودگی به زندگی خود ادامه دهد و این سرزمین در تیول اولادان وی نیز خواهد ماند. میرزا خداویردی در پاسخ نایب السلطنه گفت که میرحسن خان از شما دست نخواهد کشید.

پس از دریافت خلعت میرزا خداویردی عازم تالش شمالی شد و مطالب عباس میرزا را به سمع میرحسن خان رساند. خان تالش در حالی که به شدت دلگیر شده بود گفت قزلباشیه تلافی عداوتهای خود را درآوردند.^۲

۱. سفرنامه خسرو میرزا، ص ۸۶؛ اخبارنامه، صص ۹۴-۹۳.

۲. اخبارنامه، ص ۹۵.

میرحسن خان دستور فراخوانی تمام خوانین، رؤسای بانفوذ و ریش سفیدان تالش را جهت جویا شدن نظر آنها صادر کرد. اعضای شورا پس از مدتی مشورت به دو دسته تبدیل شدند: دسته اول که از طایفه کلانتریه و طایفه خداویردی همچون کربلایی شاهویردی بیگلر،^۱ اشرف‌الحاج محمد و مشهدی محمدرضا بیگلر بودند و گرایشات روسی داشتند بیرون رفتن از تالش شمالی را مصلحت نمی‌دیدند. دسته دوم که اکثراً از جنگجویان تالش مخالف روسیه همچون نورالله خان دریغی، میرحسین خان حاکم ویلکیج و برادر میرمحمدخان بودند، صلاح را در خروج از تالش شمالی دانستند.

در میان گروه اول کربلایی شاهویردی از میرحسن خان خواست که پسرش میرعبدالله بیگلر را با وی به حضور سردار تفلیس بفرستد تا شاید بتواند تالش شمالی را برای میرحسن خان بگیرد. میرحسن خان در حالی که آتش غضب خود را کتمان می‌کرد گفت نظر بدی نیست.^۲

بعد از اتمام مهلت دوماهه و واگذاری مقرر شده در عهدنامه ترکمانچای برای تسلیم تالش شمالی، اعتراضات گسترده مردمی سراسر منطقه فوق را فرا گرفت. مقامات ایرانی از روسها تضمین گرفتند که هیچ‌گونه ظلم و تعدی به اهالی ولایت تالش شمالی و اموال ایشان نداشته باشند و حکام روسی حق ندارند که خلاف قانون به مواخذه تالشان پردازند.^۳

در این زمان میرحسن خان حدود هزار تن از تالشان را تحت فرماندهی خود داشت^۴ و سعی می‌کرد به هر راهی از تحویل این منطقه به روسها خودداری کند. بعد از اتمام مهلت دو ماه، قشون روسها به طرف لنکران به حرکت درآمد.

۱. وی در خانه میرمصطفی خان تربیت یافته و مربی پسرش میرحسن خان بود و به دلیل اخراج طایفه شاهسون از موغان به ایران و خدماتی که برای روسها کرده بود از جانب پاسکوویچ مدال طلا دریافت کرد. جواهرنامه لنکران، صص ۶۰-۶۱.

۲. اخبارنامه، صص ۹۶-۹۷.

۳. نامه‌های سیاسی و تاریخی قائم مقام فراهانی، ص ۲۴۷.

۴. تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران، ج ۲، ص ۲۳۷.

میرحسن خان فردی به نام حمیدخان را جهت کسب اطلاعات اعزام کرد. پس از تحقیق و تفحص معلوم شد که روسها از چند ستون به طرف تالش شمالی در حرکت هستند که ستون آنها در قمباشی از قدرت قابل توجهی برخوردار است. روسها در عین حال به میرحسن خان اطلاع دادند که با هدف به اجرا درآوردن شروط عهدنامه ترکمانچای که همانا تصرف تالش شمالی است آمده‌اند و نه برای جنگ. روسها بر شهر لنکران دست یافتند و میرحسن خان بدون مقاومت عقب نشست. بعضی از تالشان سپاه میرحسن خان نیز به لشکریان روس ملحق شدند. میرحسن خان با عیال خود در مراغه‌کندی اقامت کرد و خانواده خود را به سیاه‌لله‌کندی فرستاد و به وسیله نیروهایی که در اختیار داشت سعی به محاصره شهر لنکران گرفت.^۱

بعد از مقاومت میرحسن خان برای واگذاری تالش شمالی به روسها،^۲ مقامات این کشور از فتحعلی شاه خواستار عمل به تعهدات عهدنامه ترکمانچای شدند. شاه دست خطی با این مضمون برای نایب‌السلطنه فرستاد که چون تالش شمالی باید به دولت روسیه واگذار شود باید که به محال تالش رفته و ضمن احضار میرحسن خان، وی را از قرارداد دولتین مستحضر سازند و ضمن امیدواری به دولت ایران او را مخیر سازند که ولایت تالش شمالی را که باید به دولت روس منتقل شود، خالی نماید تا لشکریان روس بدون منازعه آنجا را متصرف شوند.^۳ عباس میرزا به جهانگیر میرزا که حراست سواحل خزر و تالش را به عهده داشت دستور داد که به غائله فیصله بخشد. جهانگیر میرزا وزیرش فتحعلی خان نوری را به نزد میرحسن خان فرستاد تا او را راضی کند که به جای لنکران در

۱. اخبارنامه، صص ۹۹-۹۷.

۲. صاحب روضة‌الصفای ناصری می‌نویسد: پاسکویچ به عباس میرزا گفت در صورتی که خود با فرزند ارشدش برای تبریک جلوس به حضور امپراتوری جدید روسیه بروند احتمال رد لنکران به ایران وجود دارد. روضة‌الصفای ناصری، ج ۹، ص ۷۰۰.

۳. تاریخ نو، ص ۱۱۷.

روستای چَلَوَند آستارای جنوبی سکونت اختیار کند. میرحسن خان بدون مقاومت با چند نفر از نوکران خاص خود در چَلَوَند متوقف و مابقی نوکران او در کانرود و لَوَندویل اتراق کردند.^۱ در تابستان و پاییز و زمستان سال ۱۲۴۳ ق. حدود $\frac{1}{3}$ تالشان همراه میرحسن خان به دلیل امراض گوناگون فوت کردند و تعدادی که از این سفر توشه‌ای نصیب آنها نشد به تالش شمالی برگشتند. میرحسن خان بخش اعظمی از تالش جنوبی را در اختیار داشت. ویلکیچ، اسالم، کرگانرود را شخصاً اداره می‌کرد ولی آستارا، کانرود، لوندویل و چَلَوَند را به اجاره واگذار کرد.^۲

میرحسن خان در ایام حضور در تالش جنوبی فرزندش میرکاظم خان را با قشونی به سوی موغان روانه کرده و او نیز با روسها در تالش شمالی درگیر شد در نتیجه برادر میرحسن خان به نام میرعباس بیگ که از حاکمیت آستارای شمالی را داشت به وی حمله کرد. بروز این تنش در سرحدات تالش جنوبی و شمالی عباس میرزا را بر آن داشت که رحمت‌الله خان خلیج را با نامه‌ای به نزد میرحسن خان فرستاده تا وی را از خودسریها برحذر دارد. در نتیجه این سفارت، میرحسن خان به میرکاظم خان دستور مراجعت داد. به دنبال این حادثه، روسها از مقامات ایرانی خواستند که میرحسن خان را از سرحدات تالش شمالی دور کند. میرحسن خان به محض اطلاع مخالفت صریح خود را با این درخواست نشان داد. جهانگیر میرزا ناچار عازم کانرود شد و پس از مذاکراتی با میرحسن خان، وی را به اردبیل بُرد. عباس میرزا به دلیل میهن‌پرستی و شجاعت میرحسن خان و همچنین قدرشناسی از وی، فرزندش میرکاظم خان را به دامادی پذیرفت و فرمان حکومت موروثی سه ناحیه آستارا، ویلکیچ، اُجارود و همچنین مسئولیت مرزداري آن حدود را به وی واگذار کرد. میرحسن خان بعد از جشن عروسی، به همراه فرزندش به تالش جنوبی آمد و میرکاظم خان درنمین ساکن شد. در مدت حضور میرحسن خان در تالش جنوبی تعدادی از تالشان طرفدار وی

۱. اخبارنامه، صص ۱۳۲ و ۱۴۲.

۲. همان، ص ۱۰۰.

که در میان آنها وزیرش میرزا خداویردی نیز دیده می شد از وی بریدند. با توجه به ادامه اقدامات طرفداران میرحسن خان در قتل سربازان روسی که وی آنها را رهبری می کرد دولت روسیه از مقامات ایرانی رسماً خواست که میرحسن خان را چهل فرسنگ دورتر در رشت و اطراف آن جای دهند اما میرحسن خان به اختطاریه های کتبی مقامات ایرانی مبنی بر حرکت به طرف رشت بی توجهی کرد در نتیجه نایب السلطنه ضمن حضور در اردبیل به جهانگیر میرزا دستور داد که میرحسن خان در چلونند بماند و تعدادی از اعضای خانواده اش به عنوان گروگان در اردبیل متوقف باشند. بعد از قضیه فوق روابط بین میرحسن خان و نایب السلطنه تیره شد و خان تالش ناچار عازم چلونند شد. عباس میرزا به بالاخان حاکم کرگانرود و مصطفی خان حاکم اسالم دستور داد که میرحسن خان را از چلونند به طرف رشت ببرند. بالاخان و مصطفی خان که از حضور این میهمان ناخوانده در سرزمین تالش جنوبی ناخشنود بودند با دو هزار تفنگچی در روستای لومیر مستقر شدند. بالاخان با ارسال نامه کوششهای بی فایده ای برای تسلیم میرحسن خان کرد. میرحسن خان توسط میرزا خداویردی با بالاخان مذاکره کرد اما فایده ای مترتب نشد. با حمله سپاه مشترک کرگانرود و اسالمی، میرحسن خان به بالاخان پیغام داد که اگر سپاه خود را از لومیر برگرداند از چلونند بیرون خواهد رفت.^۱ میرحسن خان که توان مقابله با کرگانرودها را نداشت به جنگل منطقه عقب نشست.^۲ در همین زمان خبر قتل گریبایدوف^۳ از تهران به تالش جنوبی رسید. میرحسن خان با هدف به در آوردن تالش شمالی از چنگ روسها از مرزهای

۱. همان، صص ۱۰۶-۱۰۳.

۲. مقابله کرگانرودی ها با میرحسن خان باعث تنفر میرزا احمد محرر کتاب اخبارنامه از کرگانرودی ها شد.

میرزا احمد در کتابش وصیت کرد هر کس بر کرگانرود حاکم شد انتقام میرحسن خان را از آنها بگیرد.

۳. به دنبال درخواست دولت روسیه مبنی بر اعدام قاتل یا قاتلین سفیرش در تهران، از میان آن همه انسان مهاجم فرعه تنها به نام یک تالش بدبخت به نام رضا قلی بیگ پسر پناه بیگ تالش خورد که ظاهراً روز قتل گریبایدف با تیغ خون آلود در میان مردم دیده شده بود. به همین دلیل وی را در ملاعام اعدام کردند. ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۳۲؛ روضة الصفاى ناصری، ج ۹، ص ۷۱۲. ارتباط بین میرحسن خان و این تالش به نظر بعید می رسد.

جدید عبور کرد. در ابتدای کار حرکتی که روسها را نسبت به وی مشکوک کند انجام نداد و روسها نیز اجازه دادند در کیله کران مستقر شود. اما میرحسن خان که در پی فرصتی برای جمع‌آوری نیرو و قیام علیه روسها بود موضوع را با برادرانش میرعباس بیگ و میراسماعیل بیگ مطرح کرد. اما برخلاف انتظار، آنها از میرحسن خان خواستند به دلیل اینکه روسها هر حرکت وی را از چشم آنها می‌بینند به چنین کاری دست نزنند. میرحسن در پاسخ برادران اظهار داشت که اگر برادرانش با وی متفق باشند روسها را می‌توان از لنکران بیرون انداخت. میرحسن خان به اظهارنگرانی برادرانش از خطر به اسارت درآمدن خانواده ایشان واقعی نگذاشت. در نتیجه برادران طبق برنامه از قبل طراحی شده وی را به لنکران برده و فرمانده روسی را در جریان امر گذاشتند که منجر به دستگیری وی شد.^۱

با حضور میرحسن خان در تالش شمالی^۲ مقامات ایران با دله‌ره^۳ بسیار، جهانگیر میرزا حاکم اردبیل را مأمور رفع غائله فوق کردند. نماینده جهانگیر میرزا از راه قزل‌آغاج روانه لنکران شد و در ملاقات با فرمانده روسی لنکران اطلاع داد که حضور میرحسن خان در تالش شمالی مرتبط با دولت ایران نیست و مقامات ایران نه تنها از حرکت میرحسن خان پشتیبانی نمی‌کنند بلکه ظرف ده روز آینده لشکریانی برای سرکوبی وی حرکت خواهند داد. در پایان نماینده حاکم اردبیل از ژنرال روسی خواست که مطالب فوق را به سمع مقامات عالی‌رتبه روسی در تفلیس برساند.

جهانگیر میرزا با حضور در نمین و قلعه شیندان، ضمن نوشتن نامه به رؤسای تفنگچی اسالم، کرگانرود، آستارا و أجارود آنها را از همراهی با میرحسن خان برحذر داشت. وی همچنین طی نامه‌ای ناخشنودی دولت ایران را از اقدامات میرحسن خان اعلام کرد و از وی خواست که به تالش جنوبی مراجعت کند.^۴

۱. اخبارنامه، صص ۱۱۵-۱۱۴.

۲. جهانگیر میرزا خبر از جمع‌آوری شش تا هفت هزار نیرو و محاصره قلعه لنکران توسط میرحسن خان داده است. تاریخ نو، ص ۱۲۶.

۳. تاریخ نو، صص ۱۲۷-۱۲۶.

یکی از شرایط عهدنامه ترکمانچای این بود که اگر از رجال دو مملکت کسی فرار کند و به دولت دیگر پناه برد، ضمن دستگیری باید وی را تحویل دهند.^۱ روسها میرحسن خان را در منطقه خواجه کرای کرگانرود که میرعباس بیگ و میراسماعیل بیگ نیز حضور داشتند تحویل بالاخان حاکم کرگانرود دادند. میرحسن خان با عصبانیت حرفهای درشت و ناسزاهای رکیک نثار بالاخان کرد که حاکم کرگانرود فقط سکوت نمود. بالاخره میرحسن خان روزی را در لومیر و روزی دیگر را در ویلکیج به اجبار به سربرد.^۲ و روز سوم در روستای کانرود تحویل جهانگیرمیرزا حاکم اردبیل شد.^۳

جهانگیرمیرزا با فرستادن گزارش مفصلی از اوضاع مناطق تالش شمالی و جنوبی به همراه نامه‌ای از ژنرال روسی حاکم لنکران برای نایب السلطنه به تشویشهای ولیعهد پایان داد. عباس میرزا دامادش کاظم خان فرزند میرحسن خان را از تبریز به اردبیل فرستاد تا از پدرش دلجویی نماید. از مقامات سرحدی روس در تالش شمالی نیز عذرخواهی شد.^۴

روسها به دلیل وحشت از نفوذ و اقدامات میرحسن خان در تالش شمالی با سکونت وی در آستارا و در تمام نقاط مرزی مخالف بودند. به همین دلیل عباس میرزا از جهانگیرمیرزا که ضامن اصلی میرحسن خان بود خواست که ضمن دادن اطمینان لازم، وی را به دارالسلطنه تبریز آورد. جهانگیرمیرزا با جلب حمایت میرحسن خان وی را به حضور نایب السلطنه در تبریز برد. عباس میرزا نیز میرحسن خان را مجبور به سکونت در خانه میرزا ابوالقاسم قائم مقام کرد.^۵ بعد از

۱. نسخ التواریخ، ج ۲، ص ۵۴؛ تاریخ روضة الصفای ناصری، ج ۹، ص ۷۳۹.

۲. اخبارنامه، صص ۱۱۶-۱۱۵.

۳. جهانگیرمیرزا می نویسد: در اثر احضار میرحسن خان توسط عباس میرزا و تمرد وی از شرفیابی، وی مأمور به دستگیری میرحسن خان شد ولی چون به اجبار و اکراه و خفت و خواری نخواست وی را دستگیر کند ناچار با چند تن خواص از آستارا به روستای کانرود رفت و با تضمین جانی وی را به اردبیل آورد. از آنجا که میرحسن خان هراس فوق العاده داشت امنیت جانی و مالی وی توسط ولیعهد تضمین شد. تاریخ نو، ص ۱۲۷.

۵. تاریخ نو، ص ۱۳۹.

۴. تاریخ نو، ص ۱۲۷.

مدتی ولیعهد به محمدقلی خان سعدلو حاکم خلخال فرمان داد «چنانش بدار که فرار نتواند کرد».^۱ حاکم خلخال میرحسن خان را در قلعه آق قلعه سی خلخال تحت نظر گرفت.^۲ و دخترش نساء نیز به میرحسن خان پیوست و به حکم نایب السلطنه خانواده میرحسن خان در اردبیل اسکان یافتند و نوکران و اطرافیان دیگر در تالش جنوبی و آذربایجان پراکنده شدند.^۳

بعد از چند ماه که نایب السلطنه به یزد رفت، میرحسن خان با تمهیدات قبلی فرصت به دست آورده، از قلعه فرار و در خانه اروج کدخدای روستای چلوندر منزل کرد. بعد از ملحق شدن تعدادی شبه نظامی تالشی، دسته جمعی به آستارا رفته و در مرزهای جدید در منزل کربلایی قربانعلی بیگ ساکن شدند. میرحسن خان به همراه لشکریان که هر روز بر تعدادشان اضافه می شد عازم روستاهای کوسه لر و سفیدار شد.^۴ سپس پسرش میرعبدالله بیگ را به اتفاق میرهاشم بیگ و کلبعلی بیگ دریغی پسر فتحی بیگ را با چند نفر تفنگ چیان دریغی برای جمع آوری نیرو به دشتوند فرستاد.^۵

پاسکوییچ بعد از اطلاع از حرکت میرحسن خان طی نامه ای از مقامات ایران خواست که در صورت عدم موافقت از حرکت میرحسن خان هر دو دولت لشکریانی برای سرکوبی وی حرکت دهند.

به دستور ولیعهد سپاه اردبیل به سوی تالش جنوبی حرکت کرد.^۶ روسها با کمک سواران شیروانی و میراسماعیل بیگ و میرعباس بیگ برادران میرحسن خان و مزدوران تالشی به وی حمله بردند و روستای سیاهلله کندی را متصرف شدند. میرحسن خان با تعدادی به جنگلهای میانکو فرار کرد. با اسارت گرفتن

۱. تاریخ نو، ص ۱۴۳؛ نسخ التواریخ، ج ۲، ص ۵۴. ۲. اخبارنامه، ص ۱۱۶.

۳. اخبارنامه، ص ۱۱۸.

۴. میرزا احمد مؤلف اخبارنامه معتقد است که حاکم روس لنکران می خواست عفو میرحسن خان را از پادشاه روسیه تقاضا کند. با توجه به اقدامات ضدروسی میرحسن خان این گفته به نظر صحیح نمی رسد.

اخبارنامه، ص ۱۱۸.

۶. تاریخ نو، ص ۱۴۳.

۵. اخبارنامه، ص ۱۱۸.

خانواده‌های همراهان میرحسن خان توسط میرعباس بیگ و شکنجه آنها، تعداد قابل توجهی از سپاهیان تالشی از گرد وی پراکنده شدند و فریادها و سپس التماسهای میرحسن مبنی بر ایستادگی در مقابل روسها و سواران شیروانی مؤثر واقع نشد. گرچه میرحسن خان مقاومت‌های کمرنگی در جنگ‌های میانکو انجام داد اما چون امکان برابری با نیروهای روسی، شیروانی و مزدوران تالشی - که راه‌بلدهای بسیار خوبی بودند - وجود نداشت همه را مرخص کرد و به تالشانی که تا آخرین لحظه به وی وفادار مانده بودند گفت که برای به دست آوردن فرصتی دیگر از سرزمین تالشان بیرون خواهد رفت.^۱ جالب آنکه وی به نزد فرزندش کاظم خان، داماد عباس میرزا که حاکم نمین بود نرفت و از طریق کوهستانهای کرگانرود و گسکر در دهه آخر شوال ۱۲۴۶ به انزلی و سپس به مازندران که حاکم آن پسر فتحعلی شاه بود پناه برد. حاکم مازندران به اطلاع شاه رساند و شاه خواست که او را به تهران روانه کنند.^۲

پاسکویچ که از حرکت میرحسن خان برای خروج از تهران واهمه داشت، از مقامات ایرانی درخواست اعزام او را به تفلیس نمود اما مرگ مشکوک میرحسن خان - ظاهراً به مرض استسقا - در سال ۱۲۴۶ ق. در تهران به همه چیز پایان داد.^۳

بعد از تقسیم تالش به دو قسمت شمالی و جنوبی، روسها برای افزایش نفوذشان در منطقه دست به مهاجرت گسترده اقوام ترک، ارمنی و غیره به منطقه زدند.^۴ با ایستادگی تالشان در برابر مهاجران ناخوانده و حمایت روسها از مهاجران درگیری معمولاً به نفع مهاجران پایان می‌یافت. اما در مناطق مرزی و با

۱. اخبارنامه، صص ۱۲۷-۱۲۰.

۲. تاریخ نو، ص ۱۴۳؛ تاریخ روضة الصفاى ناصری، ج ۹، ص ۷۳۹. مؤلف ناسخ‌التواریخ معتقد است که میرحسن خان با رغبت خویش از مازندران به تهران آمد. (ج ۲، ص ۵۵).

۳. ناسخ‌التواریخ، ج ۲، ص ۵۵. مؤلف جواهرنامه لنگران، مسمومیت با آتش فاجاری را علت مرگ وی دانسته است. ص ۵۸.

۴. مطالعات علمی در ایران، صص ۳۱۶-۳۰۳.

حمایت تالشان جنوبی شورشها ابعاد وسیعتری یافت که منجر به قتل تعدادی از سربازان روسی شد. روسها طی نامه‌ای از میرزا ابوالقاسم قائم مقام خواستند که نظرعلی خان شوهرخواهر میرحسن خان را جهت رفع اغتشاش موجود به نقاط مرزی تالش گسیل دارد.^۱

روسها سپس به اموال مردم به ویژه کسانی که از تالش شمالی فرار کرده بودند دست درازی کردند.^۲ همه اموال میرحسن خان در تیول پادشاهی روسیه قرار گرفت و با کمک عوامل محلی که اکثرشان لقب اُغلی گرفته بودند^۳ خانه‌های میرحسن خان و طرفدارانش را خراب کردند.^۴

بیوک خانم دختر میرمصطفی خان همچون بازیچه‌ای در خدمت به روسها از هیچ کمکی دریغ نورزید و بانی تکه تکه شدن املاک خانواده پدر و برادرش میرحسن خان شد و تمام اموال خود را به دولت روسیه بخشید و به پاس این خدمت ۱۲۰۰ منات مقرری مادام العمر سالانه از طرف دولت روسیه برای او وضع شد و خود به باکو و منتقل سپس مادام العمر در پترزبورگ ساکن شد.^۵ از نامه سیزدهم مارس ۱۸۳۰ ژنرال دراگنکا معلوم می‌شود که بیگم خانم دختر میرمصطفی خان ضمن قبول تابعیت امپراتوری روسیه تمام روستاها، جنگلها و اموال و املاک وی را به دولت روسیه واگذار کرده است.^۶ سکینه خانم از دختران دیگر میرمصطفی خان که به تشویق ژنرال ایلینسکی به همسری افسر روسی به نام الخازووا درآمده بود نیز چنین رویه‌ای در پیش گرفت.^۷

در پی تصرف اموال خاندان میرمصطفی خان، میرعباس بیگ و میراسماعیل بیگ که فکر می‌کردند این کار توسط فرماندهان روسی منطقه صورت گرفته، به

۱. نامه‌های سیاسی و تاریخی قائم مقام، ص ۲۷۳.

2. Found 84, dossier 1, file 3.

3. Found 81, dossier 1, file 1. Found 821, dossier 1, file 2.

۵. اخبارنامه، ص ۱۵۴.

۴. اخبارنامه، ص ۱۳۸.

6. Found 84, dossier 1, file 3.

۷. خان‌های تالش، صص ۹۰، ۸۴.

عامل اصلی تصرف اموال یعنی پاسکوویچ شکایت بردند. پاسکوویچ هم هیئتی را برای تحقیق و تفحص فرستاد. در گزارش پایانی در هجدهم دسامبر ۱۸۲۹ فقط بخش کوچکی از املاک میرعباس بیگ در آستارا، لنکران و ارجوان به وی بازپس داده شد. برای میراسماعیل بیگ نیز از سود بازار لنکران و بلّ برد حدود چهارصد منات تعیین شد. اعتراضات مجدد برادران میرحسن خان باعث دستگیری آنها شد. میرعباس بیگ، میرحسین خان و میراسماعیل بیگ مقصر شناخته شدند و به باکو انتقال یافتند.^۱ و میراکبرخان و میرهدایت خان نیز به زندان افتادند.^۲

روسها به صورت گسترده‌ای به خرابی آثار و ابنیه تالش به ویژه مساجد - من جمله مسجد کربلایی خداوردی^۳ - و ساختمانهای حکومتی مثل دیوانخانه میرمصطفی خان پرداختند.^۴

روسها^۵ به خاطر عدم اطمینان به مسلمانان، به زور وارد خانه آنها، به ویژه روحانیون می شدند و آنها را به تمسخر و استهزا می گرفتند.^۶ بر اثر اذیت و آزار و تجاوز به حقوق و اموال، تعداد زیادی از تالشان شمالی به سوی تالش جنوبی کوچ کردند. گروهی در منطقه تالش دولاب که در کنترل علی قلی خان بود ساکن شدند.^۷ سه هزار خانوار از منطقه لنکران در نواحی ویلکیچ و در مرکز آن نمین که کاظم خان، فرزند میرحسن خان حاکمیت آن را داشت، اسکان یافتند.^۸ تردد از تالش جنوبی به سمت تالش شمالی تقریباً غیرممکن و فقط با اجازه کتبی کنسول روسیه در تبریز میسر بود.^۹ از طرف دیگر تالشان شمالی فقط اجازه رفت و آمد تا سالیان را داشتند و برای مسافرت به نواحی خارج از تالش شمالی احتیاج به دریافت کاغذی از جانب فرمانده روسی لنکران بود.^{۱۰}

1. Found 130, dossier 1, file 41.

۳. اخبارنامه، ص ۵۲.

۲. همان، ص ۸۶.

۵. اخبارنامه، ص ۱۴۹.

۴. همان، ص ۴۲.

۷. همان، ص ۱۳۳-۱۳۲.

۶. همان، ص ۱۴۷.

۹. اخبارنامه، ص ۱۳۸.

۸. ایران امروز، ص ۱۴۴.

۱۰. اخبارنامه، صص ۱۷۵-۱۷۴.

روسها بدون اجازه تالشان شمالی به استفاده از منابع منطقه پرداختند. قطع چوب درختان جنگل و انتقال آن به شیروان و روسیه^۱، دست گذاشتن بر روی زنبورداری تالشان^۲ که یکی از ارکان عمده درآمد تالشان شمالی بود، وصول مالیاتهای سنگین و بیگاری از تالشان شمالی برای کارهای خدماتی تنها چهار مورد از اقدامات روسها^۳ بود. به علاوه با استقرار کشتیهای نظامی خود در سراسر منطقه تالش جنوبی به بهانه حمایت از صیادان و تجار روسی، هرگونه کسب و کار را از مردم منطقه سلب کرده بودند.

1. Found 82, dossier 1, file 1, 2.

2. Found 130, dossier 1, file 81.

3. Found 84, dossier 1, file 1.

کتابنامه

الف) فارسی

- آردنوا، م. ر. و اشرفیان، ک. دولت نادرشاه افشار. ترجمه حمید مؤمنی. تهران: شبگیر، ۱۳۵۶.
- آصف، محمدهاشم. رستم الثواریخ. به تصحیح محمدمشیری. تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۲.
- آقاجانی تالش، عبدالکریم. جستارهایی در تاریخ تالش در گستره تاریخ ایران. ج اول. تهران: آنا، ۱۳۷۸.
- آکینر، شیرین. اقوام مسلمانان شوروی. ترجمه محمدحسین آریا. تهران انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷.
- ابن بزاز اردبیلی. صفوة الصفا. به تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد. بی جا: ناشر مصحح، ۱۳۷۳.
- ابوالحسن بن محمد امین گلستانه. مجمل الثواریخ. به سعی مدرس رضوی، تهران: انتشارات کتابخانه ابن سینا، ۱۳۴۴.
- استرآبادی، میرزا مهدی خان. تاریخ جهانگشای نادری. تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۸.
- استرآبادی، سیدحسن بن مرتضی حسینی. از شیخ صفی شاه صفی. به اهتمام احسان اشراقی. تهران: انتشارات علمی، ۱۳۶۶.
- اسکندر بیگ منشی. تاریخ عالم آرای عباسی. به تصحیح محمداسماعیل رضوانی. سه جلد. تهران: دنیای کتاب، ۱۳۷۷.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان. تاریخ منتظم ناصری. به تصحیح محمد اسماعیل رضوانی، ج سوم، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۷.
- _____. مرآت البلدان ناصری. به کوشش عبدالحسین نوایی و میرهاشم محدث. تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۷.
- افشار (بهاءالملک)، میرزا مصطفی و مستوفی انصاری، میرزا مسعود. سفرنامه خسرو میرزا به پطرزبورغ و تاریخ زندگی عباس میرزا نایب السلطنه. به تصحیح فرهامیرزا معتمدالدوله، به کوشش محد گلبن. تهران: کتابخانه مستوفی، ۱۳۴۹.
- انوشه ای نظنزی. محمودین هدایت الله، نقاوة الآثار فی ذکر الاخیار در تاریخ صفویه. به اهتمام احسان اشراقی.

تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳.

اوین، اوژن. ایران امروز (۱۹۰۷-۱۹۰۶). ترجمه علی اصغر سعیدی. تهران: زوار، ۱۳۶۲.
اولثاریوس، آدام. سفرنامه اولثاریوس: اصفهان خویین شاه صفی. ترجمه محمدحسین کردبچه. دو جلد، بی‌جا:
دنایای کتاب برای همه، ۱۳۶۹.

اولیویه، آنتوان گیوم. سفرنامه اولیویه. ترجمه محمدطاهر میرزا، به تصحیح غلامرضا ورهرام، تهران:
انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۱.

بازن، مارسل. تالش منطقه‌ای قومی در شمال ایران. ترجمه مظفرامین فرشچیان. دو جلد، مشهد: انتشارات
آستان قدس رضوی، ۱۳۶۷.

_____ و برمبرژه، کریستان. گیلان و آذربایجان شرقی. ترجمه مظفرامین فرشچیان. تهران: توس،
۱۳۶۵.

باکیخانوف، عباسعلی. گلستان ارم. به سعی و اهتمام عبدالکریم علی‌زاده و... باکو: انتشارات علم، ۱۹۷۰.
بُرن، ژهر. نظام ایالات در دوره صفویه. ترجمه کیکاوس جهاننداری. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب،
۱۳۵۷.

بروگش، هنریش. سفری به دربار سلطان صاحبقران. ترجمه محمدحسین کردبچه. تهران: انتشارات
اطلاعات، ۱۳۶۸.

بنجامین. سفرنامه بنجامین. ترجمه محمدحسین کردبچه. تهران: جاویدان، ۱۳۶۹.
بنیگسن، آلکساندر و براکس آپ، ماری. مسلمانان شوروی: گذشته، حال و آینده، ترجمه کاوه بیات. دفتر
نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۰.

بُهلر. سفرنامه بُهلر. به کوشش علی اکبر خداپرست. تهران: توس، ۱۳۶۵.
پولاک، یارکوب ادوارد. سفرنامه پولاک: ایران و ایرانیان، ترجمه کیکاووس جهاننداری. تهران: خوارزمی،
۱۳۶۸.

جمالزاده، محمدعلی. تاریخ روابط ایران و روس. تهران: انتشارات موقوفات افشار، ۱۳۷۲.
جهانگشای خاقان. مقدمه و پیوستها از الله دتا مضطر. اسلام‌آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان،
۱۳۶۴.

جهانگیر میرزا، تاریخ نو. به سعی و اهتمام عباس اقبال آشتیانی. تهران: انتشارات کتابخانه علمی و
شرکاء، تهران، ۱۳۲۷.

حزین، شیخ محمدعلی بن ابیطالب. تاریخ حزین. اصفهان: تأیید، ۱۳۳۲.
حسن بیگ روملو. احسن التواریخ. به کوشش عبدالحسین نوایی. تهران: بابک، ۱۳۵۷.
خواندمیر، امیرمحمودبن. ایران در روزگار شاه اسماعیل و شاه تهماسب صفوی. به کوشش غلامرضا طباطبایی
مجد. تهران: زوار، ۱۳۷۳.

- خواندمیر. تاریخ حبیب السیر. زیر نظر محمد دبیرسیاقی. ج چهارم. تهران: کتابفروشی خیام، ۱۳۶۲.
- خودزکو، آلکساندر. سرزمین گیلان. ترجمه سیروس سهامی. تهران: پیام، ۱۳۵۴.
- دروویل، کاسپار. سفر به ایران. ترجمه منوچهر اعتماد مقدم. تهران: شبابویز، ۱۳۷۰.
- دلاواله، پیترو. سفرنامه پیترو دلاواله. ترجمه شجاع‌الدین شفا. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۰.
- رایینو، ه. ل. سفرنامه مازندران و آسترآباد. ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۳.
- رایینو، ه. ل. ولایات دالمرزگیلان. ترجمه جعفر خمami زاده. رشت: طاعتی، ۱۳۷۴.
- روزبهان خنجی، فضل‌الله. مهمان‌نامه بخارا: تاریخ پادشاهی محمدشیرازی. به اهتمام منوچهر ستوده. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۱.
- سانسون. سفرنامه سانسون. ترجمه تقی تفضلی. تهران: بی‌نا، ۱۳۴۶.
- سپهر، محمدتقی. ناسخ‌التواریخ در سلاطین قاجاریه. چهار جلد. تهران: کتابفروشی اسلامی، ۱۳۴۴.
- شیخ حسین بن شیخ ابدال پیرزاده زاهد. سلسله‌النسب صفویه، برلین: ایران‌شهر، ۱۳۴۳.
- عالم‌آرای شاه اسماعیل. به تصحیح محمداصغر منتظر صاحب. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۹.
- عالم‌آرای شاه تهماسب. به کوشش ایرج افشار. تهران: دنیای کتاب، ۱۳۷۰.
- عالم‌آرای صفوی. به کوشش یدالله شکری. تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۶۳.
- طاهری، ابوالقاسم. جغرافیای تاریخی گیلان، مازندران، آذربایجان از نظر جهانگردان. بی‌جا: بی‌نا، ۱۳۴۷.
- عبدالرزاق بیگ مفتون دنبلی. مآثرالسلطانی، به تصحیح غلامحسین صدری افشار. بی‌جا: ابن‌سینا، ۱۳۵۱.
- غفاری قزوینی، قاضی احمد؛ تاریخ جهان‌آرا. تهران: کتابفروشی حافظ، ۱۳۴۳.
- غفاری کاشانی، ابوالحسن. گلشن مراد. به کوشش غلامرضا طباطبایی مجد. تهران: زرین، ۱۳۶۹.
- فریزر، جیمزبیلی. سفرنامه فریزر: معروف به سفر زمستانی. ترجمه منوچهر امیری. تهران: توس، ۱۳۶۴.
- فومنی، عبدالفتاح. تاریخ گیلان. به کوشش عطاءالله تدین. تهران: فروغی، ۱۳۵۳.
- قائم مقام فراهانی: نامه‌های سیاسی و تاریخی قائم مقام فراهانی. به کوشش جهانگیر قائم مقامی. تهران: انتشارات دانشگاه ملی ایران، ۱۳۵۸.
- قوزانلو، جمیل. تاریخ نظامی ایران. جلد دوم. تهران: چاپخانه فردوسی، ۱۳۱۵.
- کرزن، جرج ناتیل. ایران و قضیه ایران. ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی. جلد اول. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳.
- کمپفر، انگلبرت. سفرنامه کمپفر. ترجمه کیکاووس جهاندار. تهران: خوارزمی، ۱۳۶۳.
- گیلاتتز، پطرس دی‌سرکیس، سقوط اصفهان. ترجمه محمدمهریار. اصفهان: گلهاء، ۱۳۷۱.
- لاهیجی، علی‌بن شمس‌الدین بن حاجی حسین. تاریخ خانی. به تصحیح منوچهر ستوده. تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲.

لکه‌هات، لارنس. انقراض سلسله صفویه و ایام استیلای افغانه در ایران. ترجمه مصطفی قلی‌عماد. تهران: مروارید، ۱۳۶۸.

_____ . نادرشاه. ترجمه مشفق همدانی. تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۷.

لمبتون، ا. ک. س. مالک و زارع در ایران. ترجمه منوچهر امیری. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۷.

محمدفتح‌الله بن محمدتقی ساروی. تاریخ محمدی: احسن التواریخ. به اهتمام غلامرضا طباطبایی مجد. تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۱.

محمدکاظم مروی. عالم‌آرای نادری. به تصحیح محمدامین ریاحی. تهران: زوار، ۱۳۶۴.

محمدمعصوم بن خواجگی اصفهانی: خلاصه‌السیر: تاریخ روزگار شاه صفی صفوی. زیر نظر ایرج افشار. تهران: انتشارات علمی، ۱۳۶۸.

مشیری، میرمحمدسعید. تذکره صفویه. به تصحیح مجدابراهیم باستانی پاریزی. بی‌جا. ۱۳۶۹.
ملکونوف. سفرنامه ایران و روسیه: نواحی شمال ایران. ترجمه محمد گلبن و فرامرز طالبی. تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۳.

منجم، ملاجلال‌الدین. تاریخ عباسی یا روزنامه جلال، به کوشش سیف‌الله وحیدنیا. تهران: وحید، ۱۳۶۶.
میرزا ابراهیم. سفرنامه استرآباد و مازندران و گیلان و تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۵.
مینورسکی. سازمان اداری حکومت صفوی یا تعلیقات مینورسکی بر تذکره‌الملوک. ترجمه مسعود رجب‌نیا. تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۱.

ناصرالدین شاه. سفرنامه گیلان. به تصحیح منوچهر ستوده. گیلان: مؤسسه فرهنگی جهانگیری، ۱۳۶۷.
نامی اصفهانی، میرزا محمدصادق موسوی. تاریخ گیتی‌گشا. با مقدمه سعید نفیسی. تهران: اقبال، ۱۳۶۸.
نفیسی، سعید. تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران. دو جلد. تهران: بنیاد، ۱۳۶۸.

واتسن، رابرت گرنث. تاریخ ایران: دوره قاجاریه. ترجمه غ. وحید مازندرانی. تهران: سیمرغ، ۱۳۵۶.
وحید قزوینی، محمدیوسف طاهر. عباس‌نامه. به تصحیح و تحشیه ابراهیم دهگان. اراک: داودی، ۱۳۲۹.
وقایع نگار مروزی، محمدصادق. تاریخ جنگهای ایران و روس. گردآورنده: حسین آذر، به تصحیح امیرهوشنگ آذر. بی‌جا: مصحح، ۱۳۶۹.

هدایت، رضاقلی‌خان. روضه‌الصفا ناصری. ج ۹. تهران: کتابفروشی‌های مرکزی، پیروز، خیام، ۱۳۳۹.
هنوی، جونس. هجوم افغان و زوال دولت صفوی. ترجمه اسماعیل دولتشاهی. تهران: یزدان، ۱۳۶۷.
هیئتس، والتر. تشکیل دولت ملی ایران. ترجمه کیکاووس جهانداری. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱.

_____ . شاه اسماعیل دوم. ترجمه کیکاووس جهانداری. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱.

ب) نسخ خطی فارسی

سعیدعلی بن کاظم بیگ. جواهرنامه لنگران. انستیتو نسخ خطی فرهنگستان علوم آذربایجان «محمدفضولی»، باکو. شماره $B - \frac{3049}{4674}$.

شیروانی، زین العابدین. بستان السیاحه. نسخه کتابخانه ملی به شماره ۹۴۲۴. میرزا احمد میرزا خداویردی. اخبارنامه. باکو: انستیتو آکادمی.

ج) مقالات

مینوی، مجتبی. «دونامه تاریخی از میرزا ابوالقاسم قائم مقام». یغما، سال ۷، شماره ۱۱. یارشاطر، احسان. «زبان و لهجه های ایرانی». مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، سال ۵، شماره ۱ و ۲.

د) ترکی

اسدآف، فریدون. خان های تالش. باکو، بی نا، ۱۹۹۸. بالاًغلی، بیوک آقاحسین و تالشلی، میرهاشم. لنگران. ویرایش فریدون اسدآف. باکو، بی نا، ۱۹۹۰. پیریکو، ل. ا. زبان تالش. باکو، بی نا، ۱۹۹۸. ناظم لی، جعفر. تاریخ لنگران، باکو، بی نا، ۱۹۹۵. میرزا احمد میرزا خداویردی. اخبارنامه، مترجم علی حسین زاده، باکو، بی نا، ۱۹۹۵.

ه) لاتین

1. Fraser, James Baillie. *Travels and Advenures in the Persian Provinces on the Southern Banks of the Caspian*. London, 1826.

و) اسناد

اسناد جمهوری آذربایجان: Found, dossier, file
اسناد وزارت خارجه فرانسه: Arch. Etr, R.F.
اسناد وزارت خارجه بریتانیا: FO

کتابهایی که به تازگی منتشر شده است:

مباحث اقتصادی

● کره جنوبی، سازه‌های توسعه و بحران

تألیف محسن طلایی

مباحث اسناد

● رجال تهران و برخی ولایات شمال غرب ایران

ترجمه محمدعلی کاظم‌بیکی

● مآثر مهدیه

ترجمه و تألیف میرزاهمدی‌خان ممتحن‌الدوله شقاقی

● سیاست بریتانیا در خلیج فارس

به کوشش نادره جلالی

● آمریکا و تحولات ایران

زیرنظر سیدصادق خرازی

مباحث پایه

● درآمدی بر ایده‌نولوژی‌های سیاسی

ترجمه محمدرفعی مهرآبادی

● روابط بین‌الملل و جامعه‌شناسی تاریخی

ترجمه جمشید زنگنه



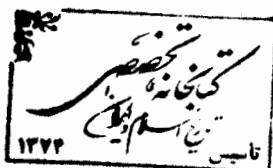
In the Name of God

(History of Iran Series / 2)

Tâleshân

***From Safavid Era to the end of the Second
Iran-Russia War***

Hossein Ahmadi



The Center for Documents and Diplomatic History

Tehran - 2001